



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



سید ابن طاووس

تعلیق: شیخ قاری بن ابی بکر (حسنی)
ترجمہ: سید ابو الحسن ہیر اور مہدی الحسنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه لهوف

نویسنده:

علی بن موسی ابن طاوس

ناشر چاپی:

دلیل ما

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	ترجمه لهوف
۸	مشخصات کتاب
۸	پیش نوشت ویراستار
۹	پیش نوشت مترجم
۱۰	اهداء کتاب
۱۰	نشانه‌ها و حوادثی که پس از شهادت امام حسین آشکار گردید
۱۰	اشاره
۱۶	نویسندگان مقتل تا زمان سید بن طاووس
۱۶	اشاره
۱۶	ابوالقاسم اصبح بن نباتة مجاشعی تمیمی حنظلی
۱۶	ابومخنف لوط بن یحیی بن سعید بن محنف بن سالم ازدی غامدی
۱۷	ابو احمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی الجلودی
۱۷	ابو عبدالله - ابومحمد - جابر بن یزید جعفی
۱۷	عبدالله ابن احمد - محمد - بن ابی الدنيا
۱۷	ابوالفضل سلمة بن الخطاب البراوستانی الازدورقانی
۱۷	ابوالحسن علی بن محمد المدائنی
۱۷	ابو زید عمارة بن زید حیوانی همدانی
۱۷	احمد بن عبدالله بکری
۱۸	ابو جعفر محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری قمی، معروف به دبة شیب
۱۸	ابو عبیده معمر بن المثنی التیمی
۱۸	هشام بن محمد بن السائب بن بشر بن زید
۱۸	ابوالفضل نصر بن مزاحم منقری عطار

- ۱۸ ابو عبدالله محمد بن عمر واقدی مدنی بغدادی
- ۱۸ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی
- ۱۸ محمد بن علی بن فضل بن تمام بن سکین
- ۱۸ ابو عبدالله محمد بن زکریا بن دنیار الغلابی
- ۱۸ ابو جعفر محمد بن یحیی الطیار قمی
- ۱۹ ابن واضح الیعقوبی احمد بن اسحاق
- ۱۹ ابو اسحاق ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی
- ۱۹ ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود ثقفی
- ۱۹ ابوالحسین الشافعی
- ۱۹ ابن شهر آشوب
- ۱۹ محمد بن حسن بن علی طوسی
- ۱۹ نجم الدین جعفر بن نجیب الدین محمد بن جعفر بن ابی البقاء هبة الله بن نما حلّی
- ۱۹ ابو عبید القاسم بن سلار -سلام- الهروی
- ۲۰ عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز بغوی
- ۲۰ عمر بن حسن بن علی بن مالک شیبانی
- ۲۰ ضیاء الدین ابوالمؤید الموفق بن احمد خوارزمی
- ۲۰ ابوالقاسم محمود بن مبارک واسطی
- ۲۰ عزالدین عبدالرزاق جزری
- ۲۰ سلیمان بن احمد طبرانی
- ۲۰ علی بن موسی بن جعفر بن طاووس
- ۲۰ شرح حال موجز سید بن طاووس
- ۲۲ سید بن طاووس در آثار دانشمندان
- ۲۲ اشاره
- ۲۲ پیرامون این کتاب

۲۲	تعلق این کتاب به سید بن طاووس
۲۳	نام کتاب
۲۳	نسخ کتاب
۲۴	چاپهای کتاب
۲۴	ترجمه کتاب
۲۴	روش ما در این کتاب
۲۵	متن کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف
۲۵	مقدمه
۲۷	در امور مربوط به پیش از جنگ
۳۸	در شرح حال جنگ و اموری که نزدیک و مربوط بدان است
۴۹	پیرامون امور پس از شهادت حسین
۶۲	پاورقی
۷۸	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ترجمه لهوف

مشخصات کتاب

- سرشناسه : ابن طاوس علی بن موسی ۵۸۹ ۶۶۴ق.
- عنوان قراردادی : اللهوف علی قتلی الطفوف .فارسی
- عنوان و نام پدیدآور : ترجمه لهوف نگاشته علی بن موسی بن جعفر بن طاووس تحقیق تبریزیان حسون ؛ برگردان ابوالحسن میرابوطالبی حسینی .
- مشخصات نشر : قم دلیل ما ۱۳۸۱.
- مشخصات ظاهری : ۲۲۴ ص.
- شابک : ۱۲۵۰۰ ریال ۹۶۴-۷۵۲۸-۵۹-۰ ؛ ۱۱۰۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۱۷۰۰۰ ریال (چاپ چهارم) ؛ ۳۰۰۰۰ ریال چاپ پنجم ۹۷۸-۷-۵۹-۷۵۲۸-۹۶۴
- یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: **Ibn - Tavdos. Lohooof**.
- یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۵ .
- یادداشت : چاپ چهارم: تابستان ۱۳۸۶.
- یادداشت : چاپ پنجم: پاییز ۱۳۸۸.
- یادداشت : کتابنامه ص ۲۱۷ - ۲۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس
- یادداشت : نمایه.
- موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم ۴ - ۶۱ق
- موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق
- شناسه افزوده : میرابوطالبی سید ابوالحسن ۱۳۱۱ - ۱۳۸۳، مترجم شناسه افزوده : تبریزیان فارس ۱۳۴۷ - ۱۳۸۴. رده بندی کنگره :
- BP۴۱/۵/الف ۱۲ ۹۰۴۱ ۱۳۸۱ ب
- رده بندی دیوبی : ۲۹۷/۹۵۳۴
- شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۱۵۲۲۳
- فارس تبریزیان «حسون»

پیش نوشت ویراستار

حماسه کربلا و فاجعه خونفشانی کروی بیان ارض که هم بی مانند زیستند و هم غریبانه از این خاکدان رخت بر بستند و هم یگانه و بی عدیل برانگیخته خواهند شد لکه ای است بر دامن بشریت در گستره تاریخ، که هماره در شرابین هر آزاده ای جوش و خروش دارد و هرگز به آرامی نگراید. لایه های پنهان این فاجعه، چنان دست نیافتنی است که ژرفای آن جز با علم شهودی از قلمرو کاوش بیرون می نماید، زیرا بر عزیزترین آفریده های آفرینش سترگترین ستم تاریخ به کار زده شده تا جایی که امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: «حتی اگر پیامبر دستور ستم به ما را می داد با این همه ستم بر ما نمی رفت». کتاب حاضر بیانی است از یک واقعیت بدور از حقیقت که با دقتی علمی و آمیخته به احساس و عاطفه نهفته در نهانگاه همه انسانها ارائه شده است و می کوشد رویکردی داشته باشد راستین به صحنه های این روز عطشناک، خونبار، فرساینده و ننگ آلود. مقتلی که هم اینک در پیش روی خوانندگان

قرار دارد از آن جا که بر تراویده قلم ابن طاووس است چنان فصاحتی را در خود جای داده که بازتاباندن آن به فارسی - با همان پرتوانی و پرتوفشانی - نه کاری است که پُر توان زد، و این تلاش، نیست مگر از باب «مالا- یُدْرِكُ کَلَّه لا یترک کَلَّه». خواننده نازک اندیش با ژرف کاوی در بندبند این مقتل و با دریافت واقعت تاریخی این رویداد، وظیفه خود را در روزگار خویش درمی یابد، زیرا جز این نیست که در هر عصر و مصری هم یزید حضور جنایت بار خویش را دارد و هم حسین بار امانت بر دوش همچنان درگیر پاسداشت ارزشها؛ باری که به حقیقت، آسمانها و زمین هم تاب تحمل آن را در خود ندیدند. چهره نگاری عاشورای حسینی که در این کتاب نقش دارد صورتی از آن را در ذهن صورتگر آدمی پدید می آورد که نسیان آن باسانی امکان پذیر نیست و در سویدای وجود آدمی حضوری کاملاً دیرپا می یابد. پی نوشتهای آمده در این کتاب که حاصل کار محقق آن «حسون» است پرده از هرگونه ابهام یا نارسایی تاریخی برمی گیرد و جاینامها یا اشخاص کمتر بشناخته را به قدر کفایت تعریف یا معرفی می کند و همین ویژگیهای جغرافیای تاریخ وضعیت جغرافیای سیاسی منطقه آن روزگار را بیش از پیش می نمایاند و بدین ترتیب باورهای احتمالاً ناراست جای خود را به ایمانی می سپارد که ریشه در بینش، آگاهی و دیده وری دارد. پر پیداست که پیامدهای چنین ایمانی گذشته از واقعی تر بودن، از استواری، سازش ناپذیری و موضعگیریهای خردمندانه تر، برخوردار خواهد بود. بدین سان تلاشی که روزگاران بر آن گذشته رنگی روزآمد می یابد که برای همروزگاران ما راهکارهای کاملاً نوین به ارمغان می آورد و مقاتل امام حسین علیه السلام با تحقیقات، «حسون» زندگی یک رسالتمند مکلف را در قرن آهن زده بیست و یکم رقم می زند. رحمت و رضوان الهی بر گردآورندگان قصه غصه بشریت و هر آن که در راه شناساندن آن، راه را بر رهروان هموار سازد. حمیدرضا آژیر سوم صفر ۱۴۲۱ قمری برابر با نوزدهم اردیبهشت ۱۳۷۹

پیش نوشت مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَاللَّعْنُ الْأَيْدِ عَلَى مَنْ عَانَدَهُمْ وَعَصَبَ حَقَّهُمْ مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ. و بعد: باورم نبود که این بنده ناچیز روسیاه را روزی فرارسد، و اجازت صادر گردد تا در زمره عرض ارادت کنندگان به ساحت قدس صاحبان ولایت عظمای الهیه (اهل البیت) علیهم السلام درآمده، با سلاح بیان و قلم در سنگر پاسداران دفاع از حریم ولایت قرار گیرم، و این توفیق ربانی خیر رفیقم گردد که مجلدات کتاب قَادُتْنَا كَيْفَ نَعْرِفُهُمْ اثر ارزنده علامه فقیه حضرت آیه الله العظمی آقا سید محمد هادی میلانی «اعلی الله مقامه» را در ۱۴ مجلد ترجمه نموده، در اختیار ارباب اخلاص به پیشگاه معصومین علیهم السلام قرار دهم، و امیدوارم که مورد قبول پیشوای مظلومان تاریخ مولانا امیرالمؤمنین و سیده النساء فاطمه زهرا و حضرات ائمه طاهرین بویژه مهدی منتظر صاحب الامر «صلوات الله علیهم» افتد. اینک از مسؤولان محترم که دامن همت را به توفیق پروردگار برای احیای آثار بزرگان و دانشمندان گرانقدر اسلامی به کمر زده اند تا دین خود را به ساحت صاحب شریعت و ائمه معصومین علیهم السلام ادا کنند «شکر الله مساعیهم الجمیله» سپاسگزارم، بویژه از برادر فاضل و دانشمند نویسنده و محقق در مبحث ولایت جناب حاج حسین درگاهی دامت توفیقاته که این بنده ناتوان را مأمور ترجمه کتاب شریف «المهوف» اثر علم الاعلام صاحب نفس قدسیه، والکرامات الباهره، سید بن طاووس «فده» فرمودند. امتیازات این کتاب اختصاراً به شرح زیر است: ۱- طلاقت و بلاغت که بر صاحب نظران پوشیده نیست. ۲- رعایت چکیدگی همراه با رسایی. ۳- نفوذ کتاب به دل خواننده که بازگوکننده اخلاص مؤلف بزرگوار است. ۴- بی نیازی خواننده از مراجعه به کتب مرجع از ترجمه رجال و جغرافیای امکان که در پاورقی آمده. اینک که این مقدمه را می نویسم روز میلاد مسعود حضرت زینب کبری سلام الله علیهاست و این اثر را به عمه بزرگوارم زینب کبری سلام الله علیها هدیه می کنم، تا والدینم بویژه مادر مکرمه ام را از برکات شفاعتش بهره مند فرماید. آمین. ۵ جمادی الاولی ۱۴۱۷ ه. ق. برابر با

۲۹ / ۶ / ۱۳۷۵ ابن السید حسین، العبد الفقیر سید ابوالحسن میرابوطالبی «حسینی»

اهداء کتاب

تقدیم به عبدالله بن عقیف ازدی که نزد سلطان جائر کلمه حق را به رخ کشید، و این هنگامی بود که ابن زیاد به منبر برآمد و نسبت به امام حسین علیه السلام لب به دشنام گشود و او را کذاب فرزند کذاب خواند!!! و او برخاست و در پاسخ چنین گفت: فرزند مرجانه! همانا کذاب فرزند کذاب تو و کس و پدر کسی است که تو را بر سر کار گمارد. ای دشمن خدا! فرزندان پیامبران را می‌کشی، و بر فراز منابر مسلمین چنین سخن می‌گویی؟! ابن زیاد فرمان قتلش را بداد. او چون مردان رزم جهاد کرد و با ایمان ثابت، شربت شهادت در کام کشید. فارس

نشانه‌ها و حوادثی که پس از شهادت امام حسین آشکار گردید

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْمُنْذِرِ الْأَمِينِ وَعَلَى آلِهِ السَّيِّدَةِ الْمِيَامِينِ وَاللَعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. ستمگر هر قدر بازوانی نیرومند و یارانی فراوان داشته و مدت حکومتش به درازا کشد باز هم ناتوان است. زیرا که خدای متعال صاحب قدرت مطلقه در برابر اوست. پس خدای عزوجل همواره در کمینگاه ستمکاران و گنهکاران است. کیفرشان دهد و انواع بلا را در دنیا و آخرت بر آنان می‌فرستد، و چنین است حکم خدا درباره آنان که در حق امام حسین علیه السلام ستم روا داشته، شهیدش کردند و به حریم حرمتش تاختند خداوند آنان را در دنیا به انواع عذاب مبتلا و طعم تلخ بلاها را بدیشان چشاند، و البته عذاب و کیفرشان در روز قیامت شدیدتر و سخت‌تر است. خدای سبحان پیوسته در پی یاری مظلومانی بوده که برای دفاع از حریم حق و برافراختن کلمه حق مورد ستم قرار گرفته‌اند. و از همین روی مظلومیت و حقانیت آنان را در دنیا آشکار کرده و البته دشمنانشان جاودانه در ژرفنای دوزخ خواهند بود که چه سرنوشت شومی است! پس خدای جل جلاله بعد از شهادت امام حسین صلوات الله علیه آیات و نشانه‌های فراوانی را نمودار کرد که همه دلالت بر حقانیت حسین علیه السلام و مقام والا و جایگاه ارجمندش نزد خدا دارد. او و همه شهدای همراهش از این ارجمندی بهره‌مندند. و بدین دلیل یاد و نام و راهشان باقی و جاودان خواهد بود و همواره آزاد مردان در طی قرون و اعصار از آنان پیروی کرده، آیندگان نیز آن را تا قیام قائم آل محمد «عجل الله فرجه الشریف» ادامه خواهند داد، و او «صلوات الله علیه» است که با قیام خود انتقام خون مقدسش را خواهد گرفت. اینک ما بعضی از آیات بینات را که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام نمودار شده از منابع همه مسلمانان یاد می‌کنیم: ۱ - سر امام حسین علیه السلام در حالی که بر سر نیزه بود دعا و قرآن می‌خواند. مفتاح النجا فی مناقب آل العبا: ۱۴۵؛ الخصائص الكبرى ۱۲۷ / ۲؛ الکواکب الدرّیه: ۵۷؛ إسعاف الراغبین: ۲۱۸؛ نور الأبصار: ۱۲۵؛ إحقاق الحق ۴۵۳ - ۴۵۲ / ۱۱.۲ - امام حسین علیه السلام خون مقدسش را به سوی آسمان پرتاب کرد و قطره‌ای از آن بر زمین باز نیامد. کفایة الطالب: ۲۸۴؛ إحقاق الحق: ۴۵۴.۳ - در روز شهادت امام حسین علیه السلام از آسمان خون بارید و مردم هرچه داشتند خون آلود گردید و اثر خون در لباسها باقی ماند تا هنگام کهنگی آنها و این سرخی که در آسمان به چشم می‌خورد در روز شهادت حضرتش نمایان شد و قبل از آن دیده نشده بود. مقتل الحسین ۸۹ / ۲؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۵۰. تاریخ دمشق - آن گونه که در منتخب آن است - ۳۳۹ / ۴؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲ و ۱۱۶؛ الخصائص الكبرى: ۱۲۶؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ ینایع المودّة: ۳۵۶ و ۳۲۰؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛ الإتحاف بحب الأشراف: ۱۲؛ تاریخ الإسلام ۳۴۹ / ۲؛ تذکرة الخواص: ۲۸۴؛ نظم در السمطين: ۲۲۰؛ إحقاق الحق ۴۶۲ و ۴۵۸ / ۱۱.۴ - در روز شهادت امام حسین علیه السلام

در دنیا، سنگی برداشته نشد جز آن که خون تازه از زیرش می‌جوشید. تذکره الخواص: ۲۸۴؛ نظم درالسمطين: ۲۲۰؛ ینابیع الموده: ۳۵۶ و ۳۲۰؛ تاریخ الاسلام ۳۴۹ / ۲؛ کفایه الطالب: ۲۹۵؛ الاتحاف بحب الاشراف: ۱۲؛ اسعاف الراغبین: ۲۱۵؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۶ و ۱۹۲؛ مفتاح النجا خطی؛ تفسیر ابن کثیر ۱۶۲ / ۹؛ إحقاق الحقّ ۴۶۲/۱۱ و ۴۸۳ و ۴۸۱.۵ - چون سر مبارک امام حسین علیه السلام به دارالاماره آورده شد، دیدند که از دیوارها خون سیلان دارد. ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ تاریخ دمشق - آن گونه که در منتخب آن آمد - ۳۳۹ / ۴ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ وسیله المآل: ۱۹۷؛ ینابیع الموده: ۳۲۲؛ إحقاق الحقّ ۴۶۳ / ۱۱.۶ - در وقت شهادت امام حسین علیه السلام آسمان سرخ فام گردید، و چند روز چون خون بسته بپایند، و آسمان گویا بیمار بود. المعجم الكبير: ۱۴۵؛ مجمع الزوائد ۱۹۶ / ۹؛ الخصائص الكبرى ۱۲۷ / ۲؛ إحقاق الحقّ ۴۶۴ / ۱۱.۷ - بعد از شهادت حسین علیه السلام تا هفت روز، مردم بعد از گزاردن نماز عصر چون به خورشید می‌نگریستند از شدت سرخی دیوارها را چون جامه‌ها و چادرهای سرخ می‌دیدند و ستارگان را می‌نگریستند که به یکدیگر می‌خورند. المعجم الكبير: ۱۴۶؛ مجمع الزوائد ۱۹۷ / ۹؛ تاریخ الاسلام ۳۴۸۲؛ سیر اعلام النبلاء ۲۱۰ / ۳؛ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ اسعاف الراغبین: ۲۵۱؛ إحقاق الحقّ ۴۶۶ - ۴۶۵ / ۱۱.۸ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام دو یا سه ماه از بامداد تا غروب آفتاب، مردم می‌دیدند که گویا دیوارها به خون آغشته‌اند. تذکره الخواص: ۲۸۴؛ الکامل فی التاريخ ۳۰۱ / ۳؛ البداية و النهاية ۱۷۱ / ۸؛ الفصول المهمة: ۱۷۹؛ اخبار الدول: ۱۰۹؛ إحقاق الحقّ ۴۶۷ - ۴۶۶ / ۱۱.۹ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام اطراف آسمان سرخ فام گردید، و آن سرخی، اشک آسمان (در عزای آن حضرت) بود: کاسه‌ای زرین از اموال آن حضرت به یغما رفت که به خاکستر بدل گردید، و ناقه‌ای از اموال او را نحر کرده، کشتند و دیدند که در گوشت آن آتش بود - گوشتش تلخ بود - مقتل الحسين ۹۰ / ۲؛ تاریخ الاسلام ۳۴۸ / ۲؛ سیر اعلام النبلاء ۳۱۱ / ۳؛ تفسیر القرآن ابن کثیر ۱۶۲ / ۹؛ تهذیب التهذیب ۳۵۳ / ۲؛ تاریخ دمشق ۳۳۹ / ۴؛ المحاسن و المساوی: ۶۲؛ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛ إحقاق الحقّ ۴۶۹ - ۴۶۷ / ۱۱.۱۰ - تا شش ماه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام آفاق آسمان سرخ فام بود، و چیزی چون خون در آن پدیدار بود. تاریخ الاسلام ۳۴۸ / ۲؛ سیر اعلام النبلاء ۲۱۰ / ۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ مجمع الزوائد ۱۹۷ / ۹؛ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛ مفتاح النجا خطی، ینابیع الموده: ۳۲۲؛ اسعاف الراغبین: ۲۱۵؛ إحقاق الحقّ ۴۷۰ - ۴۶۹ / ۱۱.۱۱ - پیش از شهادت امام حسین علیه السلام هیچ سرخی در آسمان نبود، و بعد از شهادت ایشان چهار ماه هیچ زنی در روم حیض نمی‌دید مگر آن که به بیماری پیسی گرفتار می‌گردید، سلطان روم به سلطان عرب نوشت: شما باید پیامبر یا پیامبرزاده‌ای را کشته باشید. المعجم الكبير: ۱۴۶؛ مقتل الحسين ۹۰ / ۲؛ المحاسن و المساوی: ۶۲؛ تاریخ دمشق ۳۳۹ / ۴؛ تاریخ الاسلام ۳۴۸۲؛ سیر اعلام النبلاء ۲۱۱ / ۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ مجمع الزوائد ۱۹۷ / ۹؛ منتخب کنز العمال، حاشیه مسند ۱۱۲۵؛ ینابیع الموده: ۳۲۲ و ۳۵۶؛ مفتاح النجا خطی؛ إحقاق الحقّ ۴۷۳ - ۴۷۱ / ۱۱.۱۲ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام سه روز دنیا تیره و تار بود و آنگاه این سرخی نمودار شد، و هیچ کس به پیکر بیجان حضرت دست نزد مگر آنکه آتش گرفت. تذکره الخواص: ۲۸۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ نظم درالسمطين: ۲۲۰؛ مفتاح النجا خطی؛ نورالابصار: ۱۲۳؛ تاریخ دمشق ۳۳۹ / ۴؛ إحقاق الحقّ ۴۷۵ - ۴۷۴ / ۱۱.۱۳ - آسمان جز بر دو کس نگریست: یحیی بن زکریا و امام حسین علیهما السلام، گریه آسمان چنین است که سرخ می‌شود چونان روغن. تاریخ دمشق ۳۳۹ / ۴؛ کفایه الطالب: ۲۸۹؛ سیر اعلام النبلاء ۲۱۰ / ۳؛ تذکره الخواص: ۲۸۳؛ نظم درالسمطين: ۲۲۰؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ مفتاح النجا خطی؛ ینابیع الموده: ۳۲۲؛ نورالابصار: ۱۲۳؛ تفسیر القرآن ابن کثیر ۱۶۲ / ۹؛ إحقاق الحقّ ۴۷۸ - ۴۷۶ / ۱۱.۱۴ - به گاه شهادت امام حسین علیه السلام آفتاب چنان بگرفت، که در نیمه روز اختران به چشم آمده، نمایان گردیدند، مردم را این گمان آمد که قیامت بر پا شده است!! المعجم الكبير: ۱۴۵، کفایه الطالب: ۲۹۶؛ مقتل الحسين ۸۹ / ۲؛ نظم درالسمطين: ۲۲۰؛ مجمع الزوائد ۱۹۷ / ۹؛ الاتحاف بحب الاشراف: ۱۲؛ اسعاف الراغبین: ۱۱۱؛ ینابیع الموده: ۳۲۱؛ إحقاق الحقّ ۴۸۰ - ۴۷۹ / ۱۱.۱۵ - به گاه شهادت امام حسین علیه السلام آسمان بشدت تیره و تار شد و در روز ستارگان نمودار شدند، تا آن جا که در وقت عصر ستاره جوزا، دیده شد، خاک سرخ بارید و هفت شبانه

روز آسمان چون قطعه خون بسته بنظر می‌آمد. تاریخ دمشق ۳۳۹ / ۴؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۶.۱۶ - در روز شهادت امام حسین علیه السلام در شام و بیت المقدس سنگی برداشته نشد جز آن که در زیرش خون تازه یافت شد. المعجم الكبير: ۱۴۵؛ ذخائر العقبی: ۱۴۵؛ الانس الجلیل: ۲۵۲؛ وسیله المآل: ۱۹۷؛ تهذیب التهذیب ۳۵۳ / ۲؛ کفایة الطالب: ۲۹۶؛ تاریخ الاسلام ۳۴۸ / ۲؛ سیر اعلام النبلاء ۲۱۲ / ۳؛ مقتل الحسین ۲ / ۸۹ و ۹۰؛ العقد الفرید ۲۲۰۲؛ الخصائص الكبرى ۱۲۶ / ۲؛ مجمع الزوائد ۱۹۶ / ۹؛ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛ مفتاح النجا، خطی؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛ ینابیع المودّة: ۳۲۱؛ إسعاف الراغبین: ۲۱۵؛ إحقاق الحقّ ۴۸۸ - ۴۸۴ / ۱۱.۱۷ - در روز عاشوراء گنجشکها از غذا خوردن امتناع ورزیدند. مقتل الحسین ۹۱ / ۲؛ إحقاق الحقّ ۴۹۰ / ۱۱.۱۸ - از آن نور که سر مبارک امام حسین علیه السلام در آن بود نور به آسمان برخاست و پیرامونش مرغانی سپید ره پرواز در آمدند. مقتل الحسین ۱۰۱ / ۲؛ الکامل فی التاريخ ۲۹۶ / ۳؛ إحقاق الحقّ ۴۹۱ / ۱۱.۱۹ - چون حسین علیه السلام به شهادت رسید، کلاغی خود را در خونش انداخت و خود را بدان آغشت و در مدینه بر فراز دیوار خانه فاطمه دخت حسین نشست. مقتل الحسین ۹۲ / ۲؛ إحقاق الحقّ ۴۹۳ - ۴۹۲ / ۱۱.۲۰ - چون حسین علیه السلام به شهادت رسید، جمعی بسیار از مردم نوحه جنّ را بر آن حضرت شنیدند: لا یا عینُ فَاخْتَفَلی بِجُهدِ و مَنْ یبکی عَلَی الشُّهَداءِ بَعْدِیای دیده هر چه در توان داری گریه کن، چه بعد از من چه کسی بر شهدا می‌گرید علی رهط تَقُوْدُ هُمْ المَنایا إلی مُتَحَرِّرٍ فی مُلکِ عَبدِیرِ آن گرده که مرگ آنان را به جای نامعلوم در حکومت عبدی می‌برد اُیُّهَا القَاتِلُونَ جَهْلًا حَسَبَنا أَبْشَرُوا بِالْعِذابِ وَالتَّنْکِیلاتِ کسانی که حسین را از سر نادانی کشتید، شما را به عذاب کیفر بشارت باد کُلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ یَدْعُو عَلَیکُمْ وَنَبِیُّ مُرْسِلٌ وَقیلهمه آسمانیان و پیامبران و طوایف شما را نفرین کنند قَدْ لُعْنَتُمْ عَلَی لِسَانِ ابْنِ داود وَ مُوسى وَ صَاحِبِ الْأَنْجِیلِحقا که از زبان فرزند داود (سلیمان) و موسی و عیسی بر شما نفرین فرستاده شدخیر نساء الجنّ بیکن شجیات ویلطنن خوداً کالدنانیر نقیاتویلبسن ثياب السّود القصیّات بهترین زنان جنّ سیاهپوش از سرغم می‌گیرند و بر صورتهای زیبایشان سیلی میزنندوالله ما جئکم حَتّی بَصیرتُ بِهِ بِالطَّفِ منعفر الخَدینِ مُنحوراًسوگند به خدا نزد شما نیامدم تا آن که حسین را در کربلا دیدم که جبین بر خاک می‌سایند و حوله فتیّه تدمی نُحورُهُم مِثْلُ المَصابیحِ یَعشَوْنَ الدَّجی نُوراًدر پیرامون جوانانی که خون از گلوهایشان می‌جهید چونان چراغهایی که تاریکیها را روشن می‌نمودکان الحُسینِ سِراجاً یُشِ تضاء بِهِ اللهُ یَعْلَمُ اِنّی لَم أَقْلُ زوراًحسین چراغ تابانی است که از نورش بهره گیرند، خدا می‌داند که سخنی باطل نگفتمات الحُسینِ غَرِيب الدار منفرداً ظامی الحشاشه صادی القلب مفهوراًحسین دور از خانه و تنها شهید شد، او را دل و وجود از تشنگی سخت می‌سوختمَسَحَ النَّبِیُّ جَبینَهُ فَلَهُ بَرِیقٌ فی الخُدودِپیامبر صلی الله علیه وآله بر چهره تابناکش دست کشیده بود و لذا گونه‌ای تابناک داشتأبواه مِنْ عَلِیا قَرِیشِ حِیدَهُ خَیْرُ الجُدودِپدر و مادرش از طبقه والای قریش و نیایش بهترین نیاکان استَقْتَلوکَ یابنَ الرُّسولِ فَاسیَ کُنُوا نارَ الخُلودِتو را ای فرزند رسول کشتند و جاودانه در آتش جای گزیدندعقرتْ ثَمودُ ناقةً فَاسْتَوْصِرلوا وَ جَرَتْ سَوانِحُهُم بِغَیْرِ الْأَسیرِ عَدِقومِ ثمود با پی کردن ناقه ریشه کن شد، و اقبالِ آنان به اِدبار گرائیدفَبُئِی رَسولُ اللهُ أَعْظَمَ حُزْمَةً وَ أَجَلُّ مِنْ امِّ الفَصیلِ الْمُقعدِحرمت آل رسول برتر و بالاتر از ناقه صالح استعَجَباً لَهُم لَمّا اتوا لَم یَمْسِیْ حُوا وَاللهُ یملی لِلطَّغاةِ الجُهدِشگفتا که با کشتن فرزند پیامبر مسخ نشدند و خدا به طاغیان مهلت می‌دهدالمعجم الكبير: ۱۴۷؛ ذخائر العقبی: ۱۵۰؛ تاریخ الاسلام ۳۴۹ / ۲؛ اسماء الرجال ۱۴۱ / ۲؛ سیر اعلام النبلاء ۲۱۴ / ۳؛ آکام المرجان: ۱۴۷؛ نظم درر السمطین: ۲۱۷ و ۲۲۳ و ۲۲۴؛ الإصابة ۳۳۴ / ۱؛ مجمع الزوائد ۱۹۹ / ۹؛ البدایة و النهایة ۸ / ۱۹۷ و ۲۳۱۶ و ۲۰۰؛ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۴؛ وسیله المآل: ۱۹۷؛ مفتاح النجا: ۱۴۴؛ ینابیع المودّة: ۳۵۲ و ۳۵۱ و ۳۲۳ و ۳۲۰؛ الشرف الموبد: ۶۸؛ کفایة الطالب: ۲۹۴ و ۲۹۵؛ المقتل ۹۵ / ۲؛ التذکرة: ۲۷۹ و ۲۸۰؛ تاریخ ابن عساکر ۳۴۱ / ۴؛ الخصائص الكبرى ۲ / ۱۲۶ و ۱۲۷؛ محاضرات الابرار ۱۶۰ / ۲؛ تاریخ الامم و الملوک ۳۵۷ / ۴؛ الکامل فی التاريخ ۳۰۱ / ۳؛ تهذیب التهذیب ۳۵۳ / ۲؛ البدء و التاريخ ۱۰ / ۶؛ اخبار الدول: ۱۰۹؛ نورالقبس المختصر من المقتبس: ۲۶۳؛ تاج العروس ۱۹۶ / ۳؛ إحقاق الحقّ ۵۸۹ - ۵۷۰ / ۱۱.۲۱ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بر سنگی این نوشته به دست آمد: لا یبُدُّ ان ترد الفیامه فاطمه و قمیصیها بدم الحُسینِ ملطخنا گزیر باید فاطمه «علیها السلام» با

پیراهن آغشته به خون حسین به قیامت وارد شود و یل لَمَنْ شَفَعَاؤُهُ خَصْمَاؤُهُ وَالصَّوْرُ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَنْفُخُوهُ بِرِآنِ كَسٍ كَهْ بِهْ گاه قیامت و دمیدن در صور شفیعیانش دشمنانش باشند التذکره: ۲۸۴؛ نظم در الرسمین: ۲۱۹؛ ینابیع المودّه: ۳۳۱؛ إحقاق الحقّ ۵۶۹ / ۱۱.۲۲ - بر دیوار دیری مکتوب بود: اترجو اُمیّه قتلوا حُسیّنا شفاعه جده یوم الحِسابِ یا اُمّتی که حسین را کشتند شفاعت جدش در روز حساب را امید می‌برند از راهب پیرامون شعر و نویسنده‌اش پرسیدند، او گفت: پانصد سال قبل از بعثت پیامبران این شعر در آنجا نوشته شده بود. تاریخ الاسلام والرجال: ۳۸۶؛ الاخبار الطوال: ۱۰۹؛ حیاة الحیوان ۶۰ / ۱؛ نور الأبصار: ۱۲۲؛ کفایه الطالب: ۲۹۰؛ إحقاق الحقّ ۵۶۸ - ۵۶۷ / ۱۱.۲۳ - مردی از اهالی نجران حفره‌ای کند و در آن لوحی از طلا را یافت که بر آن مکتوب بود: اترجو اُمّه قتلت حُسیّنا شفاعه جده یوم الحِسابِ مفتاح النجا: ۱۳۵؛ إحقاق الحقّ ۵۶۶ / ۱۱.۲۴ - دیواری شکافته شد و کفی نمایان گردید و بر آن با خون مکتوب بود: اترجو اُمّه قتلت حُسیّنا شفاعه جده یوم الحِسابِ تاریخ الخمیس ۲۹۹ / ۲؛ إحقاق الحقّ ۵۶۷ / ۱۱.۲۵ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و بریدن سر مبارکش، در منزل اول که برای نوشیدن شراب نشستند، کفی و دستی از دیوار بیرون آمده و با قلمی آهنین با خون نوشت: اترجو اُمیّه قتلت حُسیّنا شفاعه جده یوم الحِسابِ المعجم الکبیر: ۱۴۷؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ مقتل الحسین ۹۳ / ۲؛ محاضر الابرار: ۱۶۰ / ۲؛ کفایه الطالب: ۲۹۱؛ تاریخ دمشق ۳۴۲ / ۴؛ تاریخ الاسلام ۱۳ / ۳؛ جمع الزوائد: ۱۹۹ / ۹؛ البدایه والنهایه ۲۰۰ / ۸؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۶؛ الخصائص الکبری ۱۲۷ / ۲؛ الطبقات الکبری ۲۳ / ۱؛ مجمع الفوائد ۲۱۷ / ۲؛ وسیله المال: ۱۹۷؛ العرائس الواضحة: ۱۹۰؛ اسعاف الراغیین: ۲۱۷؛ ینابیع المودّه: ۲۳۰ و ۳۵۱؛ جالیة الکدر: ۱۹۸؛ إحقاق الحقّ ۵۶۵ - ۵۶۱ / ۱۱.۲۶ - بر سنگی که تاریخ کتابتش به هزار سال قبل از بعثت می‌رسید نگاشته شده بود: (در یکی از کلیساهای روم یا ششصد سال پیش از بعثت چنین مکتوب بود): اترجو معشر قتلوا حُسیّنا شفاعه جده یوم الحِسابِ المعجم الکبیر: ۱۴۷؛ مقتل الحسین ۹۳ / ۲؛ کفایه الطالب: ۲۹۰؛ البدایه والنهایه ۲۰۰ / ۸؛ مجمع الزوائد ۱۹۹ / ۹؛ تاریخ دمشق ۳۴۲ / ۴؛ التذکره: ۲۸۳؛ نظم در الرسمین: ۲۹۱؛ مآثر الانافه فی معالم الخلافة: ۱۱۷؛ ینابیع المودّه: ۳۳۱؛ مختصر تذکره القرطبی: ۱۹۴؛ إحقاق الحقّ ۵۶۰ - ۵۵۷ / ۱۱.۲۷ - یکی از سپاهیان ابن زیاد در کربلا - پیامبر صلی الله علیه وآله در خواب از خون حسین در چشمش کشید که کور شد. نور الأبصار: ۱۲۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۷ و ۱۹۴؛ اسعاف الراغیین: ۱۹۲؛ التذکره: ۲۹۱؛ مقتل الحسین ۱۰۴ / ۲؛ رشفه الصادی: ۲۹۱؛ ینابی ع المودّه: ۳۳۰؛ إحقاق الحقّ: ۵۵۵ - ۵۵۲ / ۱۱.۲۸ - ابو رجاء گوید: علی و اهل بیت را ناسزا نگوئید، همانا مردی از بنی الهجیم (همسایه‌ای از بلهجیم) به کوفه آمد و گفت: آیا این فاسق فرزند فاسق را نمی‌بینید که خدا او را کشت!!! و منظورش حسین بن علی علیه السلام بود و خدای او را با سیدی در سیاهی چشمش کيفر داد و او نابینا گردانید. المناقب احمد بن حنبل (خطی)؛ المعجم الکبیر: ۱۴۵؛ تاریخ دمشق ۴۳۰ / ۴؛ کفایه الطالب: ۲۹۶؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۴؛ مجمع الزوائد ۱۹۶ / ۹؛ اخبار الدّول: ۱۰۹؛ المختار: ۲۲؛ تهذیب التهذیب ۳۵۳ / ۲؛ سیر اعلام النبأ ۲۱۱۳؛ تاریخ الاسلام ۳۴۸ / ۲؛ نظم در الرسمین: ۲۲۰؛ مفتاح النجا: ۱۵۱؛ رشفه الصادی: ۶۳؛ ینابیع المودّه: ۲۲۰؛ وسیله المال: ۱۹۷؛ إحقاق الحقّ ۵۵۰ - ۵۴۷ / ۱۱.۲۹ - از کشندگان حسین علیه السلام کسی بجا نماند مگر آن که به کفیری در دنیا چون کشته شدن، یا کوری، یا سیه‌رویی، یا زوال قدرت و سلطنت در مدتی کوتاه گرفتار شد. التذکره: ۲۹۰؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛ اسعاف الراغیین: ۱۹۲؛ ینابیع المودّه: ۳۲۲؛ إحقاق الحقّ ۵۱۳ / ۱۱.۳۰ - مردی که بین حسین علیه السلام و آب حائل شده بود و امام با جمله: «خدایا تشنه‌امش فرما، خدایا تشنه‌اش دار»، نفرینش کرد، به حرارت در شکم و برودت در پشت مبتلا گردید و همچنان فریاد می‌کشید تا آن که شکمش چون شتر شکافته شد. مقتل الحسین ۹۱ / ۲؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۵؛ مجابی الدعوة: ۳۸؛ إحقاق الحقّ ۵۱۵ - ۵۱۴ / ۱۱.۳۱ - آنگاه که مردی به حسین علیه السلام گفت: به آتش بشارت باد، امام وی را نفرین کرد و گفت: پروردگارا به آتش دراندازش، اسب آن مرد به جنبش درآمد و در خندقی در افتاد و پای او در رکاب گیر کرد و سرازیر شد و اسب رم کرد و سر آن نگون‌بخت را آنقدر به زمین و سنگ و درخت کوفت تا هلاک کردید. تاریخ الأمم والملوک ۳۲۷ / ۴؛ المعجم الکبیر: ۱۴۶؛ مقتل الحسین ۹۴ / ۲؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ الکامل فی التاریخ ۲۸۹۳؛

کفایة الطالب: ۲۸۷؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ ینایع المودة: ۳۴۲؛ إحقاق الحق: ۵۱۹ - ۵۱۶ / ۱۱.۳۲ - چون آب را از حسین علیه السلام دریغ داشتند، مردی به امام گفت: آب را بنگر چون دل آسمان است و تو قطره‌ای از آن نخواهی چشید تا از عطش از پای در آیی، امام گفت: خدایا وی را با عطش هلاک فرما، او هر چه آب می نوشید سیراب نمی شد تا هلاک گردید. الصواعق المحرقة: ۱۹۵؛ إحقاق الحق: ۵۲۰ / ۱۱.۳۳ - اشخاصی که حسین علیه السلام را از آب بازداشتند با نفرین امام با تشنگی هلاک گردیدند. ۳۴ - کور شدن و سقوط دست و پای مردی که می خواست بند شلوار امام حسین علیه السلام را در آورد و این پس از زمانی بود که فاطمه علیها السلام را در خواب دید و حضرت او را نفرین کرد. ۳۵ - قطع شدن دست مردی از آرنج که عمامه امام حسین علیه السلام را ربوده بود، او همواره با فقر و نگون بختی زیست تا هلاک گردید. ۳۶ - زائل شدن عقل و بسته شدن زبان مردی که می خواست بگوید: من قاتل حسین ام. البدایة و النهایة ۱۷۴ / ۸؛ ینایع المودة: ۳۴۸؛ مقتل الحسین ۱۰۳ - ۹۴ - ۳۴ / ۲؛ تاریخ دمشق ۳۴۰ / ۴؛ الکامل فی التاریخ ۲۸۳ / ۳؛ المعجم الکبیر: ۱۴۶؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ کفایة الطالب: ۲۸۷؛ وسیلة المآل: ۱۹۶؛ إحقاق الحق: ۵۳۰ و ۵۲۸ و ۵۲۵ و ۱۱.۳۷ - کسی که شلوار امام حسین علیه السلام را ربود زمینگیر، و آن که عمامه اش را برد مجذوم و آن که زره اش را برد دیوانه گردید، غباری سخت و تیره با باد سرخ در فضا برخاست که چیزی دیده نمی شد تا آن جا که مردم گمان بردند عذاب بر آنان نازل شد. مقتل الحسین ۳۷ / ۲؛ إحقاق الحق: ۵۲۶ / ۱۱.۳۸ - آنگاه که سر مبارک حسین علیه السلام نزد یزید برده و پیش رویش نهاده شد، کف دستی از دیوار بدر آمد و روی آن چنین نگاشت: أترجیو أمة قتلت حسینا شفاعة حیده یوم الحسبا بغر الخصاص الواضحة: ۲۷۶؛ إحقاق الحق: ۵۴۶ / ۱۱.۳۹ - چون سر منحوس ابن زیاد و یارانش نزد مختار انداخته شد، ماری در بین سرها نمودار شد و از همه سرها گذشت تا آن که در دهان ابن زیاد داخل و از سوراخ بینی وی بیرون شد، و از سوراخ بینی او داخل سر و از دهانش بدر آمد و این کار را تکرار می کرد، و مردم می گفتند: عبیدالله ابن زیاد و یارانش در دنیا و آخرت خائب و خاسر و زیانکار شدند تا آن که ضجه ایشان از گریه بر حسین و فرزندان و یارانش برخاست. صحیح الترمذی ۹۷ / ۱۳؛ مقتل الحسین ۸۴ / ۲؛ اسد الغابة ۲۲ / ۲؛ المعجم الکبیر: ۱۴۵؛ ذخائر العقبی: ۱۲۸؛ سیر اعلام النبلاء ۳۵۹ / ۳؛ مختصر تذکره القرطبی: ۱۹۲؛ جامع الاصول ۲۵ / ۱۰؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۶؛ نظم درالسمطین: ۲۲۰؛ عمدة القاری ۲۴۱ / ۱۶؛ ینایع المودة: ۳۲۱؛ إسعاف الراغین: ۱۸۵؛ نور الأبصار: ۱۲۶؛ إحقاق الحق: ۵۴۵ - ۵۴۲ / ۱۱.۴۰ - حرمه به زشت ترین و سیاهترین چهره در آمد، و شی بر وی نگذشت مگر آن که وی را در میان آتش شعله ور فرو می افکندند. التذکره: ۲۹۱؛ ینایع المودة: ۳۳۰؛ اسعاف الراغین: ۱۹۲؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛ إحقاق الحق: ۵۳۲ - ۵۳۱ / ۱۱.۴۱ - مردی گفت: هیچ کس بر قتل امام حسین علیه السلام یاری نمود مگر آن که قبل از مرگ به بلایی گرفتار آمد. در این هنگام پیری سالخورده گفت: من در کربلا - (جزء سپاه کفر) بودم، و تا این ساعت با حادثه ای ناروا برنخوردم، در همان آن چراغ خاموش شد، پیرمرد برای تعمیر چراغ برخاست و در حین تعمیر، آتش او را فرا گرفت، و او به سوی فرات دوید و خود را در آن افکند، ولی بیشتر شعله ور شد تا آن که ذغال گردید. مقتل الحسین: ۶۲؛ تهذیب التهذیب ۳۵۳ / ۲؛ المختار: ۲۲؛ تاریخ دمشق ۳۴۰ / ۴؛ کفایة الطالب: ۲۷۹؛ التذکره: ۲۹۲؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ نظم درالسمطین: ۲۲۰؛ سیر اعلام النبلاء ۲۱۱ / ۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۳؛ ینایع المودة: ۳۲۲؛ مفتاح النجاء (خطی)؛ إسعاف الراغین: ۱۹۱؛ إحقاق الحق: ۵۳۹ - ۵۳۶ / ۱۱.۴۲ - درختی که به اعجاز پیامبر صلی الله علیه و آله بارور شده بود، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام از ساقه اش خون تازه جوشیدن گرفت و برگهایش پژمرده و خشکید و از آن چون خونابه ای فرو می چکید. ربیع الأبرار: ۴۴؛ التحفة العلیة و الآداب العلیة: ۱۶؛ مقتل الحسین ۹۸ / ۲؛ إحقاق الحق: ۴۹۷ - ۴۹۴ / ۱۱.۴۳ - کاسه ای که از لشکرگاه امام حسین علیه السلام به غارت رفته بود به خاکستر تبدیل شد. المعجم الکبیر: ۱۴۷؛ سیر اعلام النبلاء ۲۱۱ / ۳؛ تاریخ الاسلام ۳۴۸ / ۲؛ تهذیب التهذیب ۳۵۳ / ۲؛ مقتل الحسین ۹۰ / ۲؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ مجمع الزوائد: ۱۹۷ / ۹؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ نظم درالسمطین: ۲۲۰؛ الخصائص ۱۲۶ / ۲؛ ینایع المودة: ۳۲۱؛ إحقاق الحق: ۵۰۵ - ۵۰۳ / ۱۱.۴۴ - گوشت شتری از لشکرگاه امام را در قبیله ای تقسیم کردند، ولی

دیگ آتش گرفت. چیزی از ترکه امام حسین علیه السلام را بر دیگری نهادند، دیگ به آتش بدل شد. گوشت شتری از لشکر امام که به غارت رفته بود چون حنظل تلخ گردید. نظم در السمطین: ۲۲۰؛ المحاسن والمساوی: ۶۲؛ المعجم الکبیر: ۱۴۷؛ مجمع الزوائد ۱۹۶ / ۹؛ تاریخ دمشق ۳۴۰ / ۴؛ تاریخ الاسلام ۳۴۸ / ۲؛ سیر اعلام النبلاء ۲۱۱ / ۳؛ تهذیب التهذیب ۳۵۳ / ۲؛ الخصائص الكبرى ۱۲۶ / ۲؛ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛ مقتل الحسین ۹۰ / ۲؛ التذکره: ۲۷۷؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛ إحقاق الحق ۵۱۰ - ۵۰۶ / ۱۱.۴۵ - بعد از شهادت حسین علیه السلام سر مبارکش نزد ابن زیاد آورده شد، پرسید: قاتل او کیست؟ مردی برخاست و گفت: من، و در همین هنگام چهره اش سیاه شد. ذخائر العقبی: ۱۴۹؛ إحقاق الحق ۵۴۰ / ۱۱.۴۶ - در دل شب از جایگاه سر مبارک امام نور به آسمان ساطع شد و بدین جهت راهبی اسلام آورد. التذکره: ۲۷۳؛ مقتل الحسین ۱۰۲ / ۲؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۹؛ رشفة الصادی: ۱۶۴؛ ینایع المودّة: ۳۲۵؛ إحقاق الحق ۵۰۲ - ۴۹۸ / ۱۱.۴۷ - صبح روز پس از شهادت امام حسین علیه السلام غذای مطبوخ در دیگها به خون و آب در ظروف به خون تبدیل گردید. نظم در السمطین: ۲۲۰؛ إحقاق الحق ۵۰۲ / ۱۱.۴۸ - هیچ زنی در عطریات به یغما رفته از لشکر امام بهره نگرفت، مگر آن که به پیسی گرفتار شد. العقد الفرید ۲۲۰ / ۲؛ عیون الأخبار ۲۱۲ / ۱؛ إحقاق الحق ۵۱۱ / ۱۱. آنچه تاکنون در این نوشتار آمد، اندکی است از بسیار که از کتب اهل سنت روایت شد و اما از مصادر شیعه روایات زیاد از آیات یتنات که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام متحقق شد به میان آمده که اندکی از آن را یادآور می‌شویم. ۴۹ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام جغد، سوگند یاد که دیگر در آبادی مسکن نگزیند و جز در خرابه جای نگیرد، همواره روزها را روزه‌دار بوده تا سیاهی شب دامن گسترده و آنگاه برای امام ناله سر می‌دهد، و قبل از شهادت امام جایگاه جغد در منازل و قصرها و خانه‌های آباد بود و بگاه غذا خوردن مردم به پرواز در آمده و پیش روی مردم نشسته و از آب و غذای آنان می‌خورد و می‌آشامید و به جایگاهش بازمی‌گشت. ۵۰ - بعد از شهادت امام، کبوتر خوش آهنگ همواره بر قاتلان حسین علیه السلام نفرین می‌کنند. ۵۱ - بعد از شهادت امام، آسمان خون و خاکستر بارید. ۵۲ - بعد از شهادت امام، از آسمان خاک سرخ بارید. ۵۳ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام مردم بیت المقدس سنگی و یا کلوخی و یا صخره‌ای را برنداشتند، مگر آن که دیدند که از زیرش خون می‌چکد. دیوارها چون خون بسته سرخ بود، و سه روز از آسمان خون تازه بارید. ۵۴ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام چهار هزار فرشته فرود آمدند. آنان غبار آلوده و ژولیده تا روز قیامت - قیام قائم «عج» - بر او می‌گریند، و رئیس آنان فرشته‌ای منصور نام است. ۵۵ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام «سرخ‌ای» از سوی باختر و سرخی‌ای از جانب خاور برخاسته و بالا آمد، تا آن جا که نزدیک بود در میانه آسمان به هم برسند. ۵۶ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام تا چهل روز مردم درنگ کرده (می‌دیدند که) خورشید بگاه طلوع و غروب سرخ فام بود و این گریه آن بود. ۵۷ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام از آسمان خون بارید و شبم آکنده از خون شد و هنگامی که شتران برای خوردن آب راهی جویبارها شدند آن را خون یافتند. ۵۸ - آسمان جز بر یحیی بن زکریا و حسین علیهما السلام نگریست و گریه‌اش چنین بود که چون به لباسی می‌رسید اثری چون اثر کک (کیک) از خون می‌گذاشت. ۵۹ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام هفت آسمان و هفت زمین با هر چه در آنهاست و بهشتیان و دوزخیان و آنچه دیده می‌شد یا قابل رؤیت نبود بر او گریستند. ۶۰ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام همه چیز بر او گریست، حتی وحوش بیابان و ماهیان دریا، و پرندگان آسمان، آفتاب و ماهتاب و ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنان انس و جن و همه فرشتگان آسمان و زمین و رضوان و مالک و حاملان عرش. ۶۱ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام شبانگاه تا بامداد وحوش بر قبر مبارکش گردن کشیده، نوحه سروده بر وی همی گریستند. ۶۲ - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام تا چهل بامداد آسمان با خون و زمین با سیاهی و تیرگی و آفتاب با حمزه گریستند، و کوهها پاره پاره و پراکنده، و دریاها منفجر گردیده، و آن فرشتگان در کنار قبر مبارک می‌گریند و از گریه آنان تمام فرشتگان آسمان و زمین و هوا می‌نالند. ۶۳ - امیر المؤمنین علیه السلام چون این آیه را خواند: «فما بکت علیهم السماء والأرض و ما کانوا منظرین» [۱] حسین علیه السلام نزدش رسید، امیر المؤمنین فرمود: حسین بزودی مقتول گردد و آسمان و زمین بر

وی بگریند. ۶۴ - فاطمه علیها السلام بر حسین علیه السلام با ناله گریست. ۶۵ - بگناه شهادت حسین علیه السلام جنتیان بر وی نوحه سرایی کردند: انّ الزّماح الواردات صیدورها نحو الحسین، تقاتل التّزلیلاً حقاً که تیرهای پرتاب شده به سوی حسین در واقع قرآن را هدف گرفتند و یُهَلّلون بأن قتلت و إنّما قتلوا بک التّکبیر و التّهلّیل با کشتنت تهلیل گفتند و همانا با قتل تو آنان تکبیر و تهلیل را کشتند فکأنّما قتلوا أباک مُحَمَّدًا صِلَى عَلَیْهِ اللَّهُ أَوْ جَبْرِیلاً پس گوئیا پدرت محمد صلی الله علیه و آله را کشتند که خدا و جبرئیل بر او درود فرستاده اند یابن الشّهِید و یا شهیداً عمّه خیر العمومه جعفر الطّیارای شهیدی که بهترین عمویت جعفر طیار نیز شهید شده است عَجَباً لِمَصْقُولِ أَصَابِكِ وَحَدّه فی الوجّه منک و قدّ علاک غبار عجا از شمشیری که به گاه برخاستن غبار تیزیش بر تو فرود آمد آیا عین جودی و لا تجمدی و جودی عَلَی الْهَالِکِ السّیدای دیده از گریه دریغ مکن و بر سید (سید الشهداء) گریه سر ده فبالطّف أمسى صیریعاً فقد رزنا الغداة بامرٍ بدیدر کربلا او شهید و ما عزادار او یمینساء الجنّ یمکین من الخزن شجیات و أسعدن بنوح للنساء الهاشمیات زنان جن با اندوه می گریند و با زنان هاشمیه در نوحه سرایی، هماهنگو یندبن حسیناً عظمت تلک الرزیات ویلطمن خدوداً کالدنانیر نقیّاتو یلبسن ثیاب السّود بعید القصبیات و در لباس سیاه بر حسین از سر مصیبتی بزرگ نوحه سرایند و بر چهره‌های زیبایشان سیلی می‌زنند المناقب ابن شهر آشوب ۷۵۴ / ۴ به بعد، کامل الزیارة: از ۷۵ به بعد، امالی صدوق مجلس ۲۷؛ علل الشرایع ۲۱۷ / ۱، امالی مفید؛ بحار الانوار ۲۴۱ - ۲۰۱ / ۴۵ و مصادر دیگر که جداً زیادند.

نویسندگان مقتل تا زمان سید بن طاووس

اشاره

فقط یزید و همپالکیهایش نبودند که با حسین علیه السلام جنگیدند، بلکه همه حاکمان پس از یزید نیز در مقابل ارادتمندان ساحت قدس حسین شهید علیه السلام ایستادند و کوشیدند بر روی واقعه کربلا پرده کشیده، یا آن را مخدوش سازند. لیکن پروردگار ابا دارد جز آن که نورش را به اتمام برد، اگر چه مشرکان آن را نپسندند، ولی از زمان وقوع واقعه کربلا تا این هنگام بسیاری از افراد با آینه‌های گونه‌گون و زبانهای ناهمگون درباره کربلا کتابها نوشته‌اند. سوگمندها از بیشتر کتب مقاتل کهن جز اسمی برجای نمانده است و یا به آتش کشیده شده و یا به سرقت رفته، و یا دستخوش تلف و نابودی گردیده است. و این از آن روست که از حسین علیه السلام و قیامش نامی و نشانی بجای نماند تا مبدا آزاد مردان و آزادیخواهان از آن راه بگذرند و درس حریت بیاموزند و آنچه از مقاتل کهن به دست ما رسیده بسیار ناچیز است یا تاریخ از آنها نامی به میان آورده بسیار اندک است. در این فصل نام کسانی برده می‌شود که از زمان واقعه کربلا تا زمان سید بن طاووس و زمان تالیف این کتاب مقتل نوشته‌اند.

ابوالقاسم اصبح بن نباته مجاشعی تیمی حنظلی

او از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از جمله شرطه الخمیس است که بعد از علی علیه السلام عمری دراز یافت و بعد از ۱۰۰ هجری درگذشت. او مقتل حسین علیه السلام را نگاشته است، و ظاهراً باید نخستین کسی باشد که مقتل حسین را نگاشته، واللّه اعلم. الفهرست: ۳۸ - ۳۷ ش ۱۰۸؛ الذریعة: ۲۴ - ۲۳ / ۲۲ ش ۵۸۳۸.

ابومخنف لوط بن یحیی بن سعید بن محنف بن سالم از دی غامدی

او چهره شناخته شده و شیخ اصحاب اخبار در کوفه است، و از جعفر بن محمد علیهما السلام، روایت می‌کند، و این سخن که: او از ابو جعفر علیه السلام روایت دارد، صحیح به نظر نمی‌رسد. به نظر کشی او از اصحاب امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام

است، لیکن صحیح آنست که پدرش از اصحاب علی علیه السلام است و خود، حضرت را ملاقات نکرده است. او مقتل الحسین - قتل الحسین علیه السلام - را نگاشته است. کتاب مقتل الحسین که اخیراً به نام ابی مخنف چاپ شده، بی تردید از او نیست. بلکه از آن متأخران می‌باشد. بعضی از متأخران این احتمال را می‌دهند که به قلم سیدبن طاووس باشد و او آن را از مقتل ابی مخنف گرفته در آن کاهش و یا افزایش داده است. از مقتل ابی مخنف جز آنچه طبری در تاریخش آورده است چیزی در دست ما نیست. رجال نجاشی: ۳۲۰ ش ۸۷۵، الفهرست: ۱۲۹ ش ۵۷۳؛ المعالم: ۹۴ - ۹۳، ش ۶۴۹؛ الذریعه ۲۷ / ۲۲ ش ۵۸۵۹.

ابو احمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی الجلودی

از اصحاب ابو جعفر علیه السلام استاد جعفر بن قولویه است. صاحب کتاب مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام است. رجال نجاشی: ۲۴۴ - ۲۴۰ ش ۶۴۰؛ الذریعه ۲۵ / ۲۲ ش ۵۸۵۱.

ابو عبدالله - ابو محمد - جابر بن یزید جعفی

عربی نژاد بوده، ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام را زیارت کرده و در سال ۱۲۸ وفات یافت. او مقتل ابی عبدالله الحسین علیهما السلام را نوشته است. رجال نجاشی: ۱۲۸ ش ۳۳۲؛ الذریعه ۲۴ / ۲۲ ش ۵۸۴۰.

عبدالله ابن احمد - محمد - بن ابی الدنیا

از اهل تسنن است و در سال ۲۸۱ ه. ق. درگذشت. او کتاب مقتل الحسین علیه السلام را نوشته است. الفهرست: ۱۰۴ ش ۴۳۸؛ المعالم: ۷۶ ش ۵۰۶؛ سیر اعلام النبلاء ۴۰۳ / ۱۳.

ابوالفضل سلمه بن الخطاب البراوستانی الازدورقانی

او کتاب مقتل الحسین علیه السلام را نوشته است. رجال نجاشی: ۱۸۷، ش ۴۹۸؛ الفهرست: ۷۹، ش ۳۲۴؛ المعالم: ۵۷، ش ۳۷۸؛ الذریعه ۲۵ / ۲۲، ش ۵۸۴۷.

ابوالحسن علی بن محمد المدائنی

عامی مذهب بوده، کتابهایش نیکوست، وفاتش سال ۲۲۴ ه. ق. است. او «مقتل الحسین علیه السلام» یا «سیره در مقتل الحسین علیه السلام» را نگاشته است. الفهرست: ۹۵، ش ۳۹۵؛ المعالم: ۷۲، ش ۴۸۶.

ابو زید عماره بن زید خیوانی همدانی

او کتاب مقتل الحسین بن علی علیهما السلام را نوشته است. رجال نجاشی: ۳۰۳، ش ۸۲۷؛ الذریعه ۲۶ / ۲۲، ش ۵۸۵۵.

احمد بن عبدالله بکری

صاحب کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین» علیه السلام. نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه قرویین در شهر فاس مغرب ضمن مجموعه ۵۷۵ / ۳ با نام «حدیث وفات سیدنا الحسین» موجود است.

ابو جعفر محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری قمی، معروف به دبه شیب

او کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام» را نوشته است. رجال النجاشی: ۳۴۹ - ۳۴۸، ش ۹۳۹؛ الذریعه ۲۷ / ۲۲، ش ۵۸۶۱.

ابو عبیده معمر بن المثنی التیمی

سید بن طاووس در این کتاب از او روایت می‌کند، وفاتش ۲۱۰ ه. ق. است. او کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام» را نگاشته است. الذریعه ۲۸ / ۲۲، ش ۵۸۷۳.

هشام بن محمد بن السائب بن بشر بن زید

عالم به ایام مشهور به فضل و علم و اختصاصی ویژه به مذهب ما دارد. او کتاب مقتل الحسین علیه السلام را نوشته است. رجال نجاشی: ۴۳۵ - ۴۳۴، ش ۱۱۶۶.

ابوالمفضل نصر بن مزاحم منقری عطار

کوفی است و مستقیم الطریقه (شیعه)، وفاتش ۲۱۲ ه. ق. است. او صاحب کتاب مقتل الحسین علیه السلام است. رجال النجاشی: ۴۲۸ - ۴۲۷، ش ۱۱۴۸؛ الفهرست: ۱۷۲ - ۱۷۱، ش ۷۵۱؛ المعالم: ۱۲۶، ش ۸۵۱؛ الذریعه ۲۹ / ۲۲، ش ۵۸۷۴؛ فهرست ابن الندیم: ۱۰۶.

ابو عبدالله محمد بن عمر واقدی مدنی بغدادی

صاحب کتاب الآداب وفاتش ۲۰۷ ه. ق. کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام» از اوست. الذریعه: ۲۸ / ۲۲، ش ۵۸۶۹؛ فهرست ابن الندیم: ۱۱۱؛ الوافی بالوفیات ۲۳۸ / ۴.

ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی

صاحب کتاب «مقتل الحسین علیه السلام». الفهرست: ۱۵۷ - ۱۵۶، ش ۶۹۵؛ المعالم: ۱۱۲ - ۱۱۱، ش ۷۶۴؛ الذریعه ۲۸ / ۲۲، ش ۵۸۶۷.

محمد بن علی بن فضل بن تمام بن سکین

استاد ابن الغضائری و در طبقه صدوق است، او ثقه، شریف، صحیح الاعتقاد و دارای تألیفات نیکو است. او صاحب کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام» است. رجال النجاشی: ۳۸۵، ش ۱۰۴۶؛ الذریعه ۲۸ / ۲۲، ش ۵۸۶۸.

ابو عبدالله محمد بن زکریا بن دنیار الغلابی

مولای بنی غلاً، او چهره‌ای شناخته شده از وجود اصحاب ما در بصره است. وفاتش در سال ۲۹۸ ه. ق. اتفاق افتاد. او صاحب کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» است. رجال النجاشی: ۳۴۷ - ۳۴۶، ش ۹۶۳؛ فهرست ابن الندیم: ۱۲۱.

ابو جعفر محمد بن یحیی الطیار قمی

شیخ اصحاب ما در عصرش ثقه و عین و کثیرالحدیث بود. کتاب مقتل الحسین علیه السلام از اوست. رجال النجاشی: ۳۵۳، ش ۹۴۶.

ابن واضح الیعقوبی احمد بن اسحاق

اخباری شهیر، صاحب تاریخ یعقوبی، متوفای بعد از ۲۹۲ یا سال ۲۸۴. او متأخر بر اَبی مخنف است. کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» از اوست. الذریعة ۲۳ / ۲۲، ش ۵۸۳۳.

ابو اسحاق ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی

او شخصیتی پرتلاش بود و کتب او در کمال استواری است، قاسم بن محمّد بن همدانی از وی حدیث استماع نمود. وی متوفای سال ۲۶۹ ه. ق. می‌باشد. کتاب «مقتل الحسین بن علی علیهما السلام» از اوست. الفهرست: ۷، ش ۹؛ المعالم: ۷، ش ۲۷؛ رجال النجاشی: ۱۹، ش ۲۱؛ الذریعة ۲۳ / ۲۲، ش ۵۸۳۴.

ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود ثقفی

زادگاهش کوفه و سکونتش در اصفهان بود، زیدی مذهب بود و بعد اثناعشری شد، وفاتش سال ۲۸۳ ه. ق. اتفاق افتاد. مؤلف کتاب مقتل الحسین علیه السلام است. الفهرست: ۵ - ۴، ش ۷؛ المعالم: ۳، ش ۱؛ رجال النجاشی: ۱۷ - ۱۶، ش ۱۹؛ الذریعة ۲۳ / ۲۲، ش ۵۸۳۵.

ابوالحسین الشافعی

صاحب مفید در حدیث، نجاشی بواسطه استادش أحمد بن عبدالواحد بن عبدون از او روایت می‌کند. کتاب المقتل از اوست. الذریعة ۲۲ - ۲۱ / ۲۲، ش ۵۸۲۵.

ابن شهر آشوب

أبو جعفر الحسینی در شرح شافیه از او روایت می‌کند. کتاب المقتل نگاشته اوست. الذریعة ۲۲ / ۲۲، ش ۵۸۲۷.

محمد بن حسن بن علی طوسی

مصنف کتاب مقتل الحسین علیه السلام است. الفهرست: ۱۶۱ - ۱۵۹، ش ۶۹۹؛ المعالم: ۱۱۵ - ۱۱۴، ش ۷۶۶، الذریعة ۲۷: ۲۲، ش ۵۸۶۳.

نجم الدین جعفر بن نجیب الدین محمد بن جعفر بن ابی البقاء هبة الله بن نما حلی

متوفّا به سال ۶۴۵ ه. ق. کتاب «مثیر الاحزان و منیر سبل الاشجان» در مقتل از اوست. الذریعة ۳۴۹ / ۱۹، ش ۲۲ / ۲۲ - ۱۵۵۹.

ابو عبید القاسم بن سلار - سلام - الهروی

متوفّا به سال ۲۲۴ ه. ق. التحبیر ذهبی ۱ / ۱۸۵.

عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز بغوی

متوفاً به سال ۳۱۷ ه. ق. کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» از اوست. کشف الظنون ۱۷۹۴ / ۲.

عمر بن حسن بن علی بن مالک شیبانی

متوفاً به سال ۳۳۹ ه. ق. کتاب «مقتل الحسین بن علی علیهما السلام» نگاشته اوست. معجم المؤلفین ۲۸۲ / ۷.

ضیاء الدین ابوالمؤید الموفق بن احمد خوارزمی

متوفاً به سال ۵۶۸ ه. ق. دارای کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» است که در دو جلد قطور جای گرفته.

ابوالقاسم محمود بن مبارک واسطی

متوفاً به سال ۵۹۲ ه. ق. مؤلف کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» است. ایضاح المکنون ۵۴۰ / ۲.

عزالدین عبدالرزاق جزری

متوفاً به سال ۶۶۱ ه. ق. کتاب «مقتل الشّهِید الحسین علیه السلام» از اوست.

سلیمان بن احمد طبرانی

متوفاً به سال ۳۶۰ ه. ق. او مؤلف کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» است. ابن منده در نهایت المعجم الکبیر جزوه‌ای رسا در ترجمه حال طبرانی آورده و در صفحه ۳۶۲ شماره ۳۹ همین کتاب، کتاب مقتل الحسین را به نام طبرانی ثبت کرده است.

علی بن موسی بن جعفر بن طاووس

متوفاً به سال ۶۶۴ ه. ق. همین کتاب «ملهوف علی قتلی الطفوف» از اوست. و کتاب «المصرع الشین فی قتل الحسین علیه السلام» نیز نگاشته اوست.

شرح حال موجز سید بن طاووس

او سید رضی الدین ابوالقاسم علی بن سعدالدین ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن طاووس است. نسب والایش از پدر به امام مجتبی علیه السلام و از مادر به امام حسین علیه السلام می‌رسد و از همین رو به ذوالحسین ملقب گردیده است. او به ابن طاووس معروف شد زیرا که یکی از نیاکانش به نام ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن الحسن خوش منظر با پاهایی نازیبا بود و از همین رو طاووسش خواندند و اولاد و احفادش بدین عنوان ملقب شدند. او در نیمه محرم سال ۵۸۹ در حله له متولد شد، این قول که تولدش در رجب سال ۵۸۷ بوده سخنی ضعیف است. ابن طاووس در حله نشو و نما یافت و مقدمات را در آن جا فراگرفت. او تا سال ۶۰۲ در حله بود و نزد اساتید زیادی تلمیذ نمود و از جمعی دیگر اجازه گرفت، که از جمله ایشانند: پدرش سعدالدین موسی. جدش ورام بن ابی فراس نخعی. آن گونه که ابن طاووس می‌گوید پدر و جدش ورام در تربیت وی بیشترین اهتمام را نموده، تقوی و تواضع را بدو آموختند. ابوالحسن علی بن یحیی الخیاط - الحنطاط - سوراوی حلیحسین بن احمد

سور او یاسعد بن عبدالقادر محمّد بن جعفر بن هبة اللّه حسن بن علی الدّرایمحمّد السور او یمحمّد بن معد الموسوی فخار بن معد الموسوی حیدر بن محمّد بن زید الحسینی سالم بن محفوظ بن عزیزه الحلیجبرئیل بن احمد السور او یعلی بن الحسین بن احمد الجوانی حسین بن عبدالکریم الغروی محمّد بن عبدالله بن علی بن زهره الحلیبان طوس نزد اساتیدی غیر شیعه تلمذ کرد و از آنان اجازت گرفت و فضیلت شیعه را در روایت از آنان توجیه فرمود، که از جمله آنانند: محمّد بن محمود النّجار. مؤید الدّین محمّد بن محمّد قمی. ابن طاووس با زهرا خاتون دخت وزیر شیعی ناصر بن مهدی ازدواج فرمود، و بدین ازدواج راغب نبود، چه وصلت با چنین خانواده‌ها گرایش به دنیا را در پی دارد. و ما از حال مشارالیها اطلاع کافی نداریم. ما نمی‌دانیم آیا او برای سید فرزندی آورد یا خیر. فرزندان معروف سید همگی از امّ ولدها بودند. سید ارتباط نیکویی با متصدیان حکومت چون وزیر علقمی محمّد بن احمد و برادران وی و پسرش داشت. سید روابط حسنه‌ای با خلیفه مستنصر عباسی داشت، تا آن جا که خلیفه در جانب شرقی شهر خانه‌ای برای سید مهیا ساخته بود. خلیفه تلاش ورزید که سید بن طاووس را به مسائل سیاسی کشانده و نقابت تمام طالبین را به عهده وی گزارد که سید بشدت امتناع ورزید. مستنصر کوشید سید را به عنوان سفیر نزد حاکم مغول گسیل دارد که این را هم پذیرفت. نخستین فرزند سید در ۹ محرم ۶۴۳ ه. ق. در حله متولّد گردید، و فرزند دوم سید در ۸ محرم سنه ۶۴۷ در نجف به دنیا آمد. آنچه از کتب سیر و تراجم به دست می‌آید این است که سید در ۶۴۱ ه. ق. به حله بازگشت و در ۶۴۵ ه. ق. به نجف رفت و از آن جا در ۶۴۹ به کربلا رفت و در ۶۵۲ به عزم سامره بار سفر بریست و هنگام رسیدن به بغداد در همان جا رحل اقامت افکند، و هنگام سقوط بغداد به دست مغول، سید در بغداد بود. چون هلاکو خان وارد مستنصریه شد از علماء این مسأله را پرسید که: آیا حاکم مسلمان ظالم افضل است یا حاکم کافر عادل؟ کسی به این پرسش پاسخی نداد جز سید که فرمود: حاکم کافر عادل افضل است و در این فتوی بقیه علماء از سید تبعیت کردند. روشن است که این فتوای سید از باب تقیّه برای حفظ جان مسلمانان بود، چه خدا می‌داند اگر این فتوی نبود معلوم نیست آیا در بغداد مسلمانان جان بدر می‌برد یا نه. در ۱۰ ماه صفر سال ۶۵۶ بود که هلاکو سید بن طاووس را احضار کرده و به وی امان داد و سید به حله رفت. در ۹ محرم ۶۵۸ سید در نجف در خانه‌اش بود. و در ۱۴ ربیع‌الاول سال ۶۵۸ در بغداد در خانه‌اش بود. آمده است که: هلاکو نقابت علویان را در سال ۶۶۱ - ۶۵۶ - به سید داد و ظاهر آن است که در ۶۵۶ نقابت بغداد و در ۶۶۱ نقابت همه طالبیان را بدو داد. سید در ابتداء از پذیرفتن نقابت سرباز زد لیکن شیخ نصیرالدین طوسی بدو اعلام کرد که پذیرفتن آن موجب مرگش می‌گردد و بدین ترتیب سید بناچار پذیرفت. در بامداد روز دوشنبه ۵ ذی‌القعدة ۶۶۴ ه. ق. در بغداد رحلت نمود، و آرزوی دیرینش که دفن در نجف بود با دفن در نجف تحقق یافت. راهیابی به زندگی سید بن طاووس در دوران پایانی زندگی او بسیار دشوار است. برخی گویند: در سمت نقابت وفات نمود، چنان که گفته شده: در اواخر عمر از نقابت عزل گردیده بود، یا او و برادرش را شهید کردند. سید قسمت اول کتاب الملاحم خود را در ۱۵ محرم ۶۶۳ هنگام خروج از بغداد به عزم زیارت نجف و توقفش در حله نوشت. در جمادی‌الاولی ۶۶۴ ه. ق. به بعضی از شاگردانش اجازه داد. این که ابن طاووس در سال ۶۲۷ ه. ق. به قصدی جز زیارت خانه خدا از عراق خارج شده باشد به ما نرسیده است. وضع مالی سید بن طاووس، خوب بود و در وصیت به فرزندان یاد آور شد که به دلیل تأسی به پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام طلا و نقره به ارث ننهاد، و املاک و باغاتی را به یادگار گذارد. معروف است که سید صاحب کرامات بوده که بعضی را در نوشته‌هایش آورده و پاره‌ای دیگر را شرح حال نویسان او آورده‌اند، تا آن جا که گفته می‌شد: او ارتباط مستقیم با حجة‌المنتظر عجل الله فرجه داشت، و گفته شده که اسم اعظم به وی اعطا گردیده لیکن اجازه نداشت آن را به فرزندانش بیاموزد. ابن طاووس را سه برادر بود: شرف‌الدین أبو الفضل محمّد عزالدین حسن. جمال‌الدین أبو الفضائل احمد پدر غیات‌الدین عبدالکریم. ابن طاووس چهار دختر داشت که نام دو نفر آنها در کتابها آمده است. شرف‌الاشراف. فاطمه. سید همواره از دخترانش با مباحثات یاد می‌کرد، زیرا قرآن را از حفظ داشتند. شرف‌الاشراف در ۱۲ سالگی و فاطمه پایین‌تر از ۹ سالگی قرآن را حفظ نمودند، و سید دو نسخه قرآن

برای آن دو وصیت کرد. سید را وصایای زیادی است که فرزندان خود و شیعیان را به ملازمت تقوی و ورع و عزلت از مردم در حد امکان تشویق می‌کرد، چه اختلاط با مردم موجب دوری از خدای متعال می‌گردد. سید بن طاووس دارای کتابخانه معظمی بود که برایش فهرست تألیف گردید، و از کتابخانه‌های مهمی است که در تاریخ ثبت است. سید بن طاووس همواره بر التزام به تقوی و پایبندی به اخبار رسیده از پیامبر و اهل بیت علیهم الصلوة والسلام تشویق می‌کرد، چه، اخبار منبع اصیل معرفت دین است. سید تألیفاتی سودمند در علوم گوناگون دارد که از آن جمله است: الامان من اخطار الأسفار والزمان انوار اخبار ابي عمر الزاهد. الأنوار الباهرة فی انتصار العترة الطاهرة. الأسرار المودعة فی ساعات الليل والنهار. أسرار الصلوة و أنوار الدعوات. ثمرات المهجة فی مهمات الاولاد. البشارات بقضاء الحاجات علی يد الأئمة بعد الممات. الدروع الواقية من الاخطار. فلاح السائل و نجاح المسائل فی عمل اليوم و اللیل. فرج المهموم فی معرفة الحلال و الحرام من علوم النجوم. فرحة الناظر و بهجة الخواطر. فتح الأبواب بین ذوی الالباب و ربّ الأرباب فی الاستخارة و ما فیها من وجوه الصواب. فتح الجواب الباهر فی خلق الکافر. غیاث سلطان الوری لسکّان الثری. الإبانة فی معرفة أسماء کتب الخزائنة. إغائنه الداعی و إعائنه الساعی. الإجازات لكشف طرق المفازات. الإقبال بالأعمال الحسنة. الإصطفاء فی أخبار المملوک والخلفاء. جمال الأسبوع فی العمل المشروع. الکرامات. کشف المحجة لثمره المهجة. لباب المسرة من کتاب ابن ابي قرة. الملهوف علی قتلي الطفوف. المنامات الصادقات. سالک المحتاج إلى مناسک الحاج. المضمار للسباق واللحاق بصوم شهر إطلاق الأرزاق و عتاق الأعناق. مصباح الزائر و جناح المسافر. مهج الدعوات و منهج العنايات. محاسبة النفس. المهمات فی إصلاح المتعب و تتمات لمصباح المتهجد. المجتبی من الدعاء المجتبی. مختصر کتاب ابن حبيب. المنتقى فی العوذ و الرقی. المواسعة و المضايقة. القبس الواضح من کتاب المجلس الصالح. ربیع الالباب. ری الظمان من مروی محمّد بن عبد الله بن سلیمان روح الأسرار و روح الأسمار. السعادات بالعبادات التي ليس لها أوقات معینات. سعد السعود للنفس. شفاء العقول من داء الفضول فی علم الأصول. التحصیل من التذليل. التحصیل من أسرار مازاد من أخبار کتاب الیقین. التمام لمهام شهر الصيام. تقرب السالك إلى خدمة المالك. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف. التراجم فيما نذكره عن الحاكم. التعريف للمولد الشريف. التشریف بالمنن فی التعريف بالفتن. التشریف بتعريف وقت التكليف. التوفيق للوفاء بعد تفريق دارالفناء. طرّف من الأنباء و المناقب فی شرف سید الأنبياء و عترته الأطایب. الیقین فی اختصاص مولانا علیّ علیه السلام بامرة المؤمنین. زهر الربیع فی أدعية الأسایعین کوته نوشت، شرحی فشرده از زندگی مبارک و پر بار سید بود که از کتب عدیده برگزیدیم و اهمّ آن نوشتار آل یاسین درباره زندگی و تألیفات و کتابخانه سید بن طاووس و نوشتار دوم از اتان کلبرک پیرامون کتابخانه و احوال و آثار سید به زبان انگلیسی می‌باشد که اخیراً به زبان فارسی ترجمه گردیده است.

سید بن طاووس در آثار دانشمندان

اشاره

دانشمندی که در کتب خود از سید بن طاووس سخن به میان آورده‌اند ۱ - المیرزا عبد الله: ریاض العلماء ۱۶۱ / ۴۲ - علی بن انجب بن الساعی: تاریخ ابن الساعی. ۳ - خوانساری: روضات الجنات ۳۳۹ - ۳۲۵ / ۴۴ - المجلسی: بحار الأنوار ۳۴ / ۱۰۷ و ۱۳ - ۱۲ / ۱ و ۴۵ - ۳۷ و ۶۳ و ۲

پیرامون این کتاب

تعلق این کتاب به سید بن طاووس

سید بن طاووس این کتاب را در الاقبال: ۵۶۲، و کتاب کشف المحجّة: ۱۹۴ از آن خود دانسته است. او در کشف المحجّة گوید:

کتاب «المهوف علی قتلی الطفوف» که درباره شهادت حسین علیه السلام به نگارش درآمده در ترتیب و تلفیق از امور شگفتی بهره‌مند است و آن همان فضل خداوندی است که مرا بر نگارش آن ره نمود. او در کتاب اجازاتش آن چنان که در بحار ۴۲ / ۱۰۷ نیز آمده می‌گوید: کتاب «المهوف علی قتلی الطفوف» را در حالی تصنیف کردم که، کسی را نمی‌شناسم در چنین کتابی از من پیشی گرفته باشد، و کسی که بر این کتاب آگاهی داشته باشد بر مفهوم این سخن آگاه است. از جمله دلایل تعلق این کتاب به سید آن است که نام نویسنده کتاب در مقدمه همین کتاب آمده است. نیز هر کس با شیوه نگارش سید آشنایی داشته باشد درمی‌یابد که این کتاب از آن اوست. مصنف در آخر این کتاب می‌گوید: کسی که ترتیب و انسجام این کتاب با همه اختصار و کوچکی حجم آن آگاه باشد می‌داند که این کتاب بر امثال خود امتیاز و فضیلت دارد. شیخ طهرانی در الذریعه ۳۸۹ / ۱۸ شماره ۲۲ / ۲۲۳ و ۵۷۶ و بروکلمان ذیل ۹۱۲ / ۱ ش ۵ این کتاب را به سید نسبت داده‌اند. اتان کلبرک در نوشتار خود کتاب را از سید بن طاووس دانسته می‌گوید: لهوف از اشهر مؤلفات سیدبن طاووس است. و نیز می‌گوید: این کتاب بارها چاپ و با فارسی نیز ترجمه گردیده است. او گوید: لهوف عبارت از نقل اصل حوادث مربوط به واقعه کربلا و رویدادهای پس از آن است و اکثر داستان را از راوی غیر معروف آورده تا در عاشورا خوانده شود. کلبرک متذکر گردیده است: از کُتب سید یکی نیز کتاب «المصرع الشین فی قتل الحسین» است و این در جایی گفته نشده است و تنها دلیل آن این است که نسخه خطی آن در لیدن تحت شماره ۷۹۲ موجود می‌باشد. او احتمالاً تی را برمی‌شمرد و مقایساتی بین المصرع الشین و مقتل چاپی منسوب به اُبی مخنف انجام می‌دهد که براساس آنها ممکن است این دو از نظر ورود یکی باشند. اتان کلبرک احتمال می‌دهد که: سیدبن طاووس بر مقتل اُبی مخنف اعتماد کرده و بر آن افزوده، مرتبش ساخته و آن را المصرع الشین نامیده است. بر این اساس مقتل چاپی منسوب به اُبی مخنف همان کتابی است که سید مرتب کرده و بر آن افزوده است. گفته می‌شود: المصرع الشین و لهوف دو کتاب‌اند گرچه در مواردی اتحاد بین آن دو دیده می‌شود. به نوشتار اتان از سیدبن طاووس ۷۸ - ۷۶ رجوع گردد. شیخ محمد حسن آل یاسین در نوشتار خود از ابن طاووس: ۱۸ این کتاب را منسوب به سید دانسته می‌گوید، در ایران و نجف چند بار به چاپ رسید. به هر حال بی‌تردید لهوف از آن سید است و غیر از کتاب «المصرع الشین» است که وی از مقتل اُبی مخنف گرفته، اگر چه بین آن دو تشابهاتی دیده می‌شود.

نام کتاب

این کتاب با نامهای مختلف آمده و تمام آن به اختلاف نسخه‌ها و خود مؤلف بازمی‌گردد، زیرا مؤلف برای کتب خود اسامی گوناگون، یا نامی واحد را با تغییر برگزیده است. اسامی کتاب حاضر آن گونه که در خطیها و منابع آمده به این شرح است: ۱ - اللهوف علی قتلی الطفوف. ۲ - الملهوف علی قتلی الطفوف. ۳ - الملهوف علی قتل الطفوف. ۴ - اللهوف فی قتلی الطفوف. ۵ - الملهوف علی أهل الطفوف. ۶ - المسالک فی مقتل الحسین علیه السلام آن گونه که بر جلد نسخه (ر) آمده، بر این اساس که ابن طاووس در مقدمه‌اش می‌گوید: و آن را بر سه مسلک وضع کردم. شیخ طهرانی در الذریعه ۲۲۳ / ۲۲ اللهوف علی قتل الطفوف را اشهر می‌داند. ما نام کتاب را براساس نسخه معتمد «ر» «المهوف علی قتلی الطفوف» برگزیدیم چنان که در کشف المحجّه: ۱۹۴ و اجازات بحار ۴۲ / ۱۰۷ و دیگر آثار او همین نام آمده است.

نسخ کتاب

این کتاب به دلیل اهمّیت و بافت آن بر شیوه‌ای لطیف، با استقبال نسخه‌برداران روبرو گردید، زیرا علماء را بدان نیاز بوده و نسخه‌های زیاد از آن را در کتابخانه‌های جهان می‌بینیم، از جمله: ۱ - کتابخانه بزرگ و عمومی آیه الله مرعشی قدس سره تحت شماره ۶۰۶۸، رساله سوم کاتب محمّد تقی بن آقا محمّد صالح، تاریخ کتابت ۱۳۰۳ ه. ق، فهرست کتابخانه ۷۰ / ۱۶.۲ - همان

کتابخانه ضمن مجموعه شماره ۷۵۲۰، رساله سؤم به خط طالب بن محمد طالب مازندرانی تاریخ کتابت ۱۱۱۹ ه. ق، فهرست کتابخانه ۳۲۷ / ۱۹.۳ - کتابخانه ملک تهران ش ۶۰۶۹ تاریخ کتابت ۱۰۵۲.۴ - کتابخانه مجلس تهران ضمن مجموعه شماره ۳۸۱۵ تاریخ کتابت ۱۱۰۱ ه. ق. ۵ - کتابخانه مجلس ضمن مجموعه شماره ۴۸۲۶ تاریخ نوشتن قرن ۱۱.۶ - کتابخانه امام رضا علیه السلام، مشهد شماره ۶۷۱۲ تاریخ تحریر: ۱۰۹۱ ه. ق. ۷ - کتابخانه رضویّه ایضاً شماره ۱۳۶۷۱ تاریخ کتابت ۱۲۰۲ ه. ق. یا ۱۲۲۰ ه. ق. ۸ - نیز کتابخانه رضویّه شماره ۲۱۳۲ تاریخ کتابت ۱۲۳۳ ه. ق. ۹ - نیز کتابخانه رضویّه شماره ۸۸۷۴ بدون تاریخ. ۱۰ - نیز کتابخانه رضویّه شماره ۸۱۲۴ بدون تاریخ. ۱۱ - نیز کتابخانه رضویّه شماره ۱۵۳۱۷ خطّ ابوالحسن اصفهانی تاریخ کتابت ۱۱۱۷ ه. ق. ۱۲ - نیز کتابخانه برلین شماره ۹۱۲ تاریخ کتابت ۱۰۲۰ ه. ق.

چاپهای کتاب

این کتاب بارها به چاپ رسیده، که بعضی را یادآور می‌شویم: ۱ - طهران، چاپ سنگی، رحلی، با جلد دهم بحار. ۲ - طهران، سنه ۱۲۷۱ ه. با رساله اخذالثار و قصیده عیثیه سید حمیری. ۳ - طهران سال ۱۲۸۷ ه. سنگی. ۴ - طهران سنه ۱۳۱۷ ه. سنگی رقی تصحیح محمود مدرّس. ۵ - طهران سال ۱۲۷۵ ه. با کتاب مهیج الأحزان و مقتل ابي مخنف. ۶ - طهران سال ۱۳۲۲ ه. سنگی، رقی. ۷ - طهران سال ۱۳۶۵ ه. سنگی، جیبی. ۸ - طهران، المكتبة الاسلامیة، جیبی، با حواشی سید محمد صفحی. ۹ - صیداء سال ۱۳۲۹ ه. ۱۰ - بیروت، رقی. ۱۱ - بمبئی، سال ۱۳۲۶ ه. سنگی، رقی به همراه مقتل ابي مخنف و مشیر الاحزان. ۱۲ - نجف، رقی. ۱۳ - نجف، رقی، به همراه داستان مختار. ۱۴ - نجف، سال ۱۳۶۹ ه. رقی. ۱۵ - قم، جیبی، با مقدمه و حاشیه محمد صفحی. ۱۶ - نجف، سال ۱۳۸۵ ه. کتابخانه حیدریّه با حکایت مختار. ۱۷ - قم، منشورات شریف رضی سال ۱۳۶۴ شمسی با قصه مختار. ۱۸ - تبریز، سنگی.

ترجمه کتاب

میرزا رضا قلی خان کتاب را به فارسی ترجمه و لجه الالم و حجه الامم نام نهاد. الذریعه ۲۹۶ / ۱۸. و نیز شیخ احمد بن سلامه نجفی آن را به فارسی برگرداند. الذریعه ۲۰۱ / ۲۶. نیز محمد ابراهیم بن محمد مهدی نواب این کتاب را به فارسی ترجمه کرده «فیض الدموع» نامیده است و در تهران به سال ۱۲۸۶ ه. به چاپ رسیده است. نیز سید احمد فهری ترجمه‌اش کرده به نام «آه سوزان بر مزار شهیدان» به چاپ رسانده است.

روش ما در این کتاب

هدف ما در تحقیق این کتاب این است که نصّ عبارات را ضبط و بدور از خطا عرضه داریم و برای تحقّق این خواسته اعتماد ما بر نُسخ زیر است: الف: نسخه کتابخانه رضویّه در مشهد به شماره ۱۵۳۱۷ به همراه کتاب «الدرّ الثمین» و نسخه‌ای به خط ابوالحسن اصفهانی که در سال ۱۱۱۷ به رشته تحریر درآمده، و برایش نشانه (ر) را گذارده‌ایم. ب: آنچه را مجلسی در بحار از ملهوف نقل کرده و اکثر کتاب را در بحار آورده، با نشانه (ب). ج: نسخه چاپی در نجف چاپخانه حیدریّه به سال ۱۳۶۹ ه. با نشانه (ع) که تنها اندکی بر آن اعتماد کرده‌ایم. ما عین عبارت و نص و تصحیح آن را با تطبیق بر این نسخ آورده‌ایم، و اکثر اختلافات که دارای توجیه و معنایی بوده در حاشیه یادآور شده‌ایم. مرحله دوم تحقیق ما، ضبط اعلام آمده در متن کتاب است، و در تطبیق این اعلام با منابع رجالی و تاریخی با این مشکل روبرو شدیم که اعلام آمده در این نسخ معتمده تحریف و تصحیف گردیده است، لذا بناچار با کتب صحیح رجالی تطبیق و اصلاح و تصحیح نموده و در ترجمه حال آنان اشارتی کوتاه در حواشی آوردیم، تا خواننده با مطالعه آن با احاطه کامل با واقعه کربلا آشنایی یابد، و قسمتی از منابع تراجم را از کتاب اعلام خیرالدین زرکلی و حاشیه اعلام النبلاء و

کتاب دیگر بهره گرفتیم. و ترجمه‌ای کوتاه نیز از کتب در متن آورده‌ایم. نیز شرحی مختصر از بلاد و آبادیهای مذکور در متن آوردیم تا خواننده از آغاز تا انجام از نظر جغرافیا نیز احاطه کامل به واقعه کربلا بیابد. سخنان امام حسین علیه السلام را در تمام کتاب با حروف درشت آوردیم تا از سخنان دیگران متمایز باشد. در آخر کتاب فهرستی را برای تسهیل در منابع آوردیم. خوشنودم از این که در پایان مقدمه سپاس و تقدیر وافر را به همسر علویه فاضلهام شیماء برای همراهی او در تحقیق این کتاب و دیگر کتب سلف صالح تقدیم دارم، خدایش بهترین پاداش محسنان را به وی عطا کند و با جدش سید المرسلین محشورش فرماید... آمین. و آخرین سخن ما «الحمد لله رب العالمین» است. شهر مقدس قم ۳ شعبان - ۱۴۱۳ هجادیاره میلاد مولانا امام حسین علیه السلامفارس الحسوتبریزیان

متن کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم ستایش مر خدای را سزد که از افق خردها بر بندگانش متجلی است، او که با منطق کتاب و سنت پرده از روی مراد و خواسته‌اش به کناری زد، او که دوستانش را از آلودگی به دار غرور (دنیا) منزّه داشته و آنان را به انوار سرور بالا برد. این عنایت نه از باب عطای فزون بر خلاق و نه پناهندن آنان به راههای زیباست بلکه آنان را پذیرای الطاف و مستحق اوصاف نیکو دید و از همین رو تعلق آنان را به ریسمانهای مهمل کاری نپسندید، بلکه آنان را توفیق تخلق به اعمال کمالیه بخشید. تا آن جا که جانهای آنان از غیر خدا ملول گردیده روانهایشان به زیور عرفان رضایش آراسته شد، پس دلهای آنان به سوی ظل او و آرزوهایشان به کرم و فضل او روی آورد. در نزد آنان شادمانی وصول به دار بقاء را می‌بینی و در چهره‌شان اثر شفقت مشفق به گاه دریافت اخطار لقای او را می‌نگری. هماره اشتیاقهایشان در آنچه ایشان را به مراد او نزدیک سازد رو به فزونی است و خوشرویی آنها با آمد و شد به درگاه ربوبی همراه است، و گوشهای آنان برای استماع اسرار او شنوا، و دلهایشان شادمان از شیرینی و حلاوت ذکر و یاد اوست. خدا به اندازه تصدیق ایشان بر آنان تحیت فرستاده از نزد خود آنان را عطای نیکوی آکنده از مهر می‌بخشد. پس چه ناچیز است در نگاه ایشان هر آنچه که آنان را از ساحه جلال او بازدارد، و چه آسان است بر آنان رها کردن هر آنچه آنان را از وصال دور می‌کند، تا آنجا که لذت و تمتع آنان در انس با این کرم و کمال است، و خدا برای ابد آنان را در جامه فحیم مهابت و جلال درآورد. و چون بدانند که زندگی آنان مانع از دستیابی بدین خواست والاست و بقایشان در دنیا مانع میان آنان و اکرام اوست، لباس زیستن در دنیا از تن برون فکنند و کوبه لقای او را بکوبند، و با بذل جان و روان در این راه و عرضه بر شمشیر و تیر به لذت رسند و متلذذ گردند. و این تشریف‌اعلی است که جانهای شهدای طف (کربلا) را تا جایی به بالا می‌کشاند که در بذل جان و استقبال از مرگ بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و ابدان مقدسه شان آماج تیرها و شمشیرها می‌گردد. وه سید مرتضی علم الهدی (رضوان الله علیه) در وصف این گونه انسانهای برتر چه زیبا می‌سراید: [۲]. لَهْم جِسْمٌ عَلٰی الرَّمْضَاءِ مَهْمَلَةٌ وَانْفَسٌ فِی جَوَارِ اللّٰهِ یَقْرِیْهَا جَسَادِشَانِ بِرِیْسَتْرِ رِیْگَرَارِ دَرِ خَفْتِهٖ وَ جَانِهَائِشَانِ مِیْهَمَانِ جَوَارِ خَدَاوَنْدِ اسْتِکَانَ قَاصِدَهَا بِالضَّرِّ نَافِعَهَا وَ اَنَّ قَاتِلَهَا بِالسَّیْفِ مَحِیْهَا کَوْنِیَا اَنْ کِه دَر پِی اَضْرَارِشَانِ بُوَد نَفْعِ رِسَانَدِهٖ، وَ کَشْنَدِهٖشَانِ بَا شَمشِیْرِ زَنْدِه کَنْدِهٖشَانِ بُوَدَنْدُو اِگَر نَبُوَدِ اِمْتِثَالِ فَرْمَانِ کِتَابِ وَ سُنَّتِ کِه بَایْدِ بَرای نَپَیْدِیدِ شَدَنْ وَ مَحْوِ اَعْلَامِ هِدَایْتِ وَ تَأْسِیْسِ حُکُومَتِ غَوَایْتِ وَ گَمْرَاهِی - حُکُومَتِ بَنی اُمَیّه - وَ تَأْسَفِ بَرِ اَز دَسْتِ دَادَنْ اِیْنِ سَعَادَتِ، وَ تَلَهْفِ وَ اَفْسُوسِ بَرِ اِیْنِ گُونِه شَهَادَتِهَا وَ غُرُوبِ اِیْنِ کَوَاکِبِ تَابَانِ لِبَاسِ عَزَا وَ مَصِیْبَتِ دَر اَیْمِمْ، هَر اَیْنِه زَبِیْنَدِه بُوَد کِه بَرای اِیْنِ نَعْمَتِ بَزْرَگِ کَسُوتِ مَسْرَتِ وَ شَادْمَانِیِ بَرِ تَنْ کَشِیْمِمْ. وَ چُونِ دَر اِیْنِ عَزَاداریِ رِضَایْتِ سُلْطَانِ مَعَادِ (پُروردگار)، وَ هَدَفِ بَنْدِگَانِ نِیْکِ نَهْفْتِهٖ، لَذَا مَا دَر لِبَاسِ عَزَا دَر اَمَدِهٖ هَمَارِهٖ اَبِ دَر دِیْدِهٖ مِی گَرْدَانِیْمِمْ، سَخْنِ مَا بَا چِشْمَانِ اِیْنِ اسْتِ

که در مصائب کربلا- پیایی بگری، و با دلها می‌گوییم که: همچون زنان فرزند مُرده ناله سرده. چه، امانتهای رسولِ مهربان در روز عاشورا دستخوش تباهی گردید، و وصایای او درباره حرم و فرزندان با دست اُمت و دشمنان وی محو و نابود گردید. خدا را، از آن همه بار گران مصائب که قلوب را رنجور، و این همه سختی و هلاکت را در پی داشته و آن مصیبتها که همه مصائب در برابرش ناچیز، و آن حوادث سخت و تلخ که جامه تقوی را دریده، و آن تیرها که خون رسالت را بر زمین جاری کرده و آن دستها که جلالت الهیه اهل‌البیت را در کسوت اسارت در آورده، و آن فجایع که سران ابدال را فروافکنده، و آن بلایا که جانهای بهترین خاندانها را بر آورده، و آن بد آمد که مصیبت آن تا به جبرئیل رسیده، و آن فظائع که بر پروردگار جلیل گران آمد. چرا چنین نباشد و حال آن که در آن روز گوشتِ رسول الله صلی الله علیه و آله بر روی ریگستان فرو ریخته و خون پاکش با شمشیر گمراهان بر زمین جاری، و چهره‌های دخترانش در منظر دیدگانِ راننده و شماتتگر قرار گرفته، و آنان را در حضور ناطق و صامت از لباس بر آورده، و ابدانِ آن بزرگواران را از لباس عریان، و آن اجساد مکرمه بر روی خاک افتاده و خفته!! مصائبی خاندان رسالت را پراکنده، و در قلب هدایت تیرها نشسته تا هلاکش کند. و زنان مصیبت دیده‌ای که شعله آتش حزن و تأسف را برافروزند. ای کاش برای فاطمه و پدرش را چشمی بود که توانِ نظاره به دختران و پسرانش را داشته که بعضی مسلوب و آن دگر مجروح، و آن یکی به زنجیر کشیده و آن دیگر سر از پیکر جدا شده، و دختران رسالت را با گریبانهای چاک شده، بلا رسیدگانی که به از دست دادن محبوب، دردمند، با موهای پریشان، و از چادرها بدر آمده، و سیلی بر چهره زن، نوحه و ناله سر داده‌اند، و این احساس که دیگر حامی و سرپرستی ندارند وجود آنها را در بر گرفته. و شما ای انسانهای اهل بصیرت و بینش؛ و ای صاحبان نظر و فهم و خرد، مصائب این عترتِ طاهره را با خود حدیث کنید، و برای خدا بر این وحدت و کثرت نوحه سرانید، و با فروریختن اشک بر این مصائب با آن عزیزان همراهی کرده و برای از دست رفتن فرصت یاری رساندن به ایشان در سوگ باشید. چه، این جانهای شریف امانتهای گرانقدر خیرالانام، و میوه قلب رسول اکرم، و نور چشمان زهراء بتول اطهرند، آن عزیزی که پیامبر با لبان خود دهان و دندانها را می‌لیسید و می‌بوسید، و پدر مادرشان را بر امت تفضیل می‌نهاد. انْ كُنْتَ فِي شَكِّ فَسَلْ عَنْ حَالِهِمْ سُنَّ الرَّسُولِ وَ مُحْكَمَ التَّنْزِيلِ اَگر در فضیلت آنان دچار تردیدی، از قرآن و سنت از حال آنان پرسفهناک اَعِدْلُ شَاهِدٍ لِدَوَى الْحَجِي وَ يَبَانُ فَضْلِهِمْ عَلَى التَّفْصِيلِ اعدلترین گواه که با تفصیل فضل آنان را برای خردمندان بیان کند آنجاست وَ وَصِيَّهُ سَبَقْتُ لِأَحْمَدَ فِيهِمْ جَاءَتْ إِلَيْهِ عَلَى يَدِي جبریل مصیبت پیامبر که جبرئیل آورد درباره آنان است چگونه با این فاصله زمانی اندک آن همه احسان جدّ آنان را با کفران جبران کردند، و چسان با تعذیب میوه دل وی عیشش را مکدر کرده، با ریختن خون فرزندش شخصیت و الایش را تحقیر نمودند! کجاست موضع و جایگاه پذیرش وصایای پیامبر به عترت و آل، و به گاه ملاقات و پرسش از امت پاسخ چیست؟ با آن که امت آنچه را که پیامبر پی‌ریزی کرده بود ویران کرده، و ندای مظلومیت اسلام برخاسته! (فيا لله من قلب لا يتصدع لتذكار تلك الامور! و يا عجابه من غفلة اهل الدهور!) خدا را، از آن دل که با تذکار این امور به درد نیاید، و شگفتا از مردم و غفلت آنان، و دیگر اسلامیان را با این فاجعه چه عذری است؟ آیا نمی‌دانند که محمد صلی الله علیه و آله دردمند است و خونخواه، و حبیب وی مقهور و در خون تپیده، و فرشتگان بر این مصیبت وی را تسلیت گویند، و انبیاء با او در این اندوهها مشارکت جُسته‌اند؟ (فيا اهل الوفاء لخاتم الانبياء، علام لا-تواسونه في البكاء)؛ پس ای اهل وفا با خاتم الانبیاء، چگونه با او در این گریستن همیاری نکنید؟! تو را به خدا ای دوستِ فرزند زهرا، با زهراء بر این بدنهای عریان فتاده در بیابان نوحه کن، و گریه سر ده، و بر پادشاهان اسلام بگری، باشد که پاداش کلان همیاری در مصائب آنان را به دست آورده در روز رستخیز به کامیابی دست یابی. همانا از مولانا الباقر علیه السلام روایت شده که فرمود: زين العابدين عليه السلام می‌فرمود: هر آن مؤمن که از چشمش در عزای حسین علیه السلام اشکی فرو چکد و بر گونه وی جاری گردد خدا او را برای همیشه در غرفه‌ای بهشتی جای دهد، و هر مؤمنی که برای آزار و اذیتی که از دشمن به ما رسیده از دیده‌اش اشکی فرو چکیده بر گونه‌اش فرو غلتد، خدا او را در منزل صدق جای دهد، و بر آن مؤمن که در راه ما از دشمن ما در دنیا

آزاری بیند خدا آزار را از رویش بگرداند و از جهنم در قیامت درامان دارد. از مولانا الصادق علیه السلام آمده که فرمود: آن کس که در نزدش ذکر ما به میان آید و از چشمش اشکی گرچه به قدر پر مگسی باشد برآید، خدا گنااهش گرچه به قدر کف دریا باشد بیامزد. و از آن رسول آمده که فرمودند: آن کس که بگیرد و برای ما صد نفر را بگریاند بهشت بر او واجب آید. آن کس که بگیرد و پنجاه نفر را بگریاند جنت مر او راست، و آن کس که بگیرد و سی نفر را بگریاند مر او را بهشت باشد، آن کس که بگیرد و بیست نفر را بگریاند مر او راست بهشت، و آن کس که بگیرد و ده نفر را بگریاند بهشت او را باشد، و آن کس که بگیرد و یک نفر را بگریاند برایش بهشت باشد، و آن کس که تباکی کند او را نیز بهشت باشد. مؤلف کتاب علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس حسینی گوید: از انگیزه‌های والایی که ما را بر اسلوب و روش این کتاب برانگیخت این بود که بعد از جمع آوری کتاب مصباح الزائر و جناح المسافر [۳] را دریافتم که جوانب مختلفه و مستحسنه زیارات را دورنمایه‌ای است، و حامل آن از نقل و حمل مصباح یا کتاب بزرگ مزار در اوقات شریفه و اماکن متبرکه بی‌نیاز می‌گردد. نیز دوست داشتم از این که زائر از حمل کتاب مقتل در زیارت عاشورا در کربلا بی‌نیاز گردد. لذا این کتاب را نوشتم تا همراه مصباح زائر از کتب دیگر مستغنی گردد و از همین رو در کتاب حاضر به دلیل ضیق وقت زائر از هر گونه تطویل و تکرار اجتناب شد، با آن که ابواب گوناگون کربلا برای ارباب ایمان آورده شد، چه، ما در اجساد کلمات روح معانی سازگار با آن را به کار بردیم. و آن را به کتاب: «الملهوف علی قتلی الطفوف» نامیدم و بر سه مسلک قرار دادم، و این در حالی است که مستعین به خدای مالک رؤوف می‌باشم.

در امور مربوط به پیش از جنگ

میلاد حسین میلاد حسین علیه السلام پنجم یا سوم شعبان سال چهارم هجرت بود، نیز گفته شده: در اواخر ماه ربیع الاول سال سوم هجرت بود، و جز این نیز گفته است: «ام الفضل [۴] همسر عباس (رضی الله عنهما) گوید [۵]: [۶] در خواب دیدم (قبل از تولد حسین) که گوئیا پاره‌ای از گوشت رسول الله صلی الله علیه و آله بریده شد و در دامنم افتاد، خواب را به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم، فرمود: رؤیای صادقه است و خواب خوبی است، بزودی فاطمه پسر بزاید و به تو خواهم داد تا دایه‌اش باشی. ام الفضل گوید: قصه آنچنان شد که پیامبر فرموده بود. روزی حسین علیه السلام را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردم و در آغوشش گذاردم، در دامن او بول کرد، او را نشگون گرفتم او گریست، پیامبر فرمود: ای ام الفضل آرام باش، جامه‌ام را آب پاک می‌کند، و تو بچه‌ام را به درد آوردی. او را در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله رها کردم، و برخاستم تا برایش آب آوردم، چون باز گشتم دیدم که او صلوات الله علیه و آله می‌گیرد. گفتم: یا رسول الله گریه‌ات برای چیست؟ فرمود: جبرئیل علیه السلام نزد آمد و خبرم داد که ائمت من این پسر را خواهند کشت، خدا آنان را در قیامت به شفاعتم نرساند. روایان حدیث می‌گویند: چون یک سال از تولد حسین علیه السلام گذشت دوازده فرشته بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمدند که یکی به شکل شیر و دومی گاو نر، سومی به صورت اژدها، چهارمی به صورت آدمیزاده و هشت نفر به صور مختلفه بوده، با چهره‌های برافروخته و چشمهای گریان، با پره‌های گسترده، و می‌گفتند: ای محمد! زودا بر سر فرزندت حسین بن فاطمه علیهما السلام آن آید که بر سر هاییل از قایل آمد و زودا که اجری چون اجر هاییل یافته و بر قاتلش کیفر قایل خواهد بود. در آسمانها فرشته‌ای نماند مگر آن که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نزول کرد و بعد از درود، او را در امر حسین علیه السلام تعزیت گفت، و از پاداش او سخن رانده تربت پاکش را بر وی عرضه نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: خداوند خوار دار هر آن کو که حسین را خوار دارد و بکش قاتلش را و کامروایش مدار. چون حسین علیه السلام دوساله شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به سفر رفت و در بین راه بایستاد و استرجاع بگفت و چشمان مبارکش غرق در اشک شد. از علت آن پرسیدند، فرمود: این جبرئیل است که از سرزمینی به نام کربلا [۷] در کنار شط فرات خیرم می‌دهد که در آن جا فرزندم حسین بن فاطمه علیهما السلام به شهادت می‌رسد. یکی پرسید: یا رسول الله کی او را می‌کشد؟ فرمود: مردی یزید نام، گوئیا

جای شهادت و مدفنش را می‌بینم. بعد با حالت گرفته و اندوهگین از سفر بازگشت و به منبر رفت و خطبه خواند و پند داد، در حالی که حسنین علیهما السلام در نزدش بودند. بعد از فراغت از خطبه دست راست را بر سر حسن علیه السلام و دست چپ را بر سر حسین علیه السلام نهاد و سر به سوی آسمان برافراشت و گفت: «خداوندا همانا محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول توست و این دو عترت پاکم و خوبان ذریه و بنیاد خانواده‌ام می‌باشند که در اتمم به جای می‌گذارم، و جبرئیل خبرم می‌دهد: این فرزندم مقتول و مخدول گردد، خداوندا شهادت را بر وی مبارک فرما، و او را از سادات شهداء قرار ده، و برکت را در قاتل و خاذلش قرار مده. «فَضِّحْ النَّاسَ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ»؛ ضجّه مردم در مسجد با اشک و ناله برخاست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می‌گریید و یاریش نمی‌کنید؟ پیامبر صلوات الله علیه و آله بازگشت و با چهره برافروخته خطبه دیگری ایراد کرد (اما کوتاه) و در حالی که از چشم اشک فرو می‌ریخت فرمود: مردم! همانا من در بین شما دو چیز گرانبها (ثقلین) را به جای گذاردم: کتاب خدا و عترم - اهل بیتم - نهاد و اَضِلْم و میوه زندگیم، و این دو از من جدا نگردند تا در حوض بر من در آیند، آلا که من منتظر آن دو می‌باشم، و من از شما چیزی نمی‌خواهم جز فرمان پروردگارم و آن مودّت به نزدیکان من است، پس بنگرید که فردا در کنار حوض مرا ببینید در حالی که با اهل بیتم کینه‌توزی کرده، ستم نموده و آنان را کشته باشید. آگاه باشید که در قیامت سه پرچم از این امت بر من عرضه گردد: رایتی سیاه تیره که فرشتگان را به ترس اندازد، نزد من توقف کنند، می‌گویم: شما کیانید؟ اسمم را فراموش می‌کنند و می‌گویند: ما موخّدان از عربیم. می‌گویم: من احمدم پیامبر عرب و عجم. می‌گویند: ما از امت توایم ای احمد. می‌گویم: بعد از من با کتاب پروردگارم و عترت و اهل بیتم چه کردید؟ می‌گویند: اما کتاب را ضایع رها کردیم، و اما عترت را با تمام حرص از زمین برداشته و نابود کردیم. من نیز از آنان روی بگردانم، و آنان را با چهره‌های سیاه در کمال تشنگی (به جهنم) برانند. رایت دوم که به غایت سیاهتر از اول است در آید، به آنان گویم، با ثقلین اکبر و اصغر، کتاب پروردگارم و عترت من چه کردید؟ (در پاسخ) می‌گویند: اما کتاب با آن مخالفت ورزیده، و اما عترت، خوارشان کرده و بشدّت تارومارشان کردیم. می‌گویم: از من دور شوید، آنان را نیز با چهره‌های سیاه و تشنگی (به دوزخ) برانند. رایت سوم در کمال تابندگی و درخشندگی نمایان گردد، می‌گویم: شما کیانید؟ می‌گویند: ما اهل توحید و تقواییم، ما امت محمد صلی الله علیه و آله‌ایم، ما بازمانده اهل حقّیم، حامل کتاب پروردگارمان، که حلالش را حلال و حرامش را حرام دانسته، و ذریّه پیامبر ما را دوست داشته، آن چنان که از کیان خود یاری نموده آنان را یاری کرده و با دشمنان آنان جنگیدیم. به آنان می‌گویم: بشارتتان باد، من محمّد پیامبرتان، در دنیا چنان زیستید که گفتید، و نگاه آنان را از حوض خود سیراب کنم، در حالی که سیراب و شادمانند به راه افتند و در بهشت در آیند و جاودانه در آن بخرامند. گویند: و مردم را ذکر شهادت حسین علیه السلام عادت شده بود و بزرگش شمرده رسیدن آن را چشم می‌کشیدند. در سال ۶۰ هجری که معاویه بن ابی سفیان [۸] هلاک گردید، فرزندش یزید [۹] بن معاویه بن ابی سفیان به امیر مدینه ولید بن عتبّه [۱۰] نامه نوشت و فرمانش داد تا از مردم مدینه [۱۱] بویژه حسین بن علی علیهما السلام برایش بیعت گیرد و در صورت امتناع حسین گردنش را زده، سرش را برای وی بفرستد. ولید مروان بن حکم [۱۲] را برای مشورت در امر حسین علیه السلام احضار نمود. مروان گفت: حسین بیعت نمی‌کند و اگر من جای تو بودم گردنش را می‌زدم. ولید گفت: ای کاش مادر مرا نزادی، و من هرگز نبودم. سپس در پی حسین علیه السلام فرستاد، حضرت با سی نفر از اهل بیت و دوستان نزد او رفت، ولید خبر مرگ معاویه را بداد و بیعت با یزید را به وی عرضه نمود. فرمود: ای امیر، بیعت که سزی نیست، مردم را که فراخواندی مرا نیز دعوت کن. مروان گفت: ای امیر! عذرش را پذیر و در صورت امتناع گردنش را بزن. حسین علیه السلام خشمگین شد و فرمود: وای بر تو ای پسر زرقاء تو امر به زدن گردنم می‌کنی دروغ گفتی و به خدا که پستی ورزیدی. بعد رو به ولید کرد و فرمود: «ای امیر! ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت، و خانه ما جایگاه رفت و آمد فرشتگان است، خدا به ما افتتاح و اختتام فرمود، و یزید مردی فاسق و شارب الخمر، و قاتل و خونریز جانهای محرمه است و با این همه تباهیها شایستگی منزلت خلافت را ندارد، و شخصی چون من با چون او بیعت نکنند، و

لیکن بامداد فردا پشت و روی کار را می‌نگریم که کدام یک از ما شایسته خلافت و بیعت است. وانگاه امام علیه السلام بیرون رفت، مروان به ولید گفت: توصیه مرا به کار نزدی. ولید گفت: وای بر تو، در این مشورت خواستی دین و دنیا را از دست بدهم. به خدا دوست ندارم که سلطنت دنیا از آن من باشد و دستم به خون حسین آلوده گردد، به خدا گمان ندارم کسی خدای را ملاقات کند و خون حسین علیه السلام بر گردنش باشد جز آن که خفیف المیزان بوده و خدایش در قیامت نظر رحمت به وی نفرموده و گرفتار عذاب دردناک خواهد بود. بامداد فردا حسین علیه السلام برای استماع اخبار از منزلش بدر آمد و با مروان برخورد. مروان گفت: ای اباعبدالله. نصیحتی کُنمت از من بشنو و بپذیر. فرمود: «آن چیست؟ بگو تا بشنوم». گفت: تو را فرمان بیعت با یزید امیرالمؤمنین می‌دهم، چه برای دین و دنیایت بهتر است. حسین علیه السلام فرمود: (انا لله و انا اليه راجعون، و علی الاسلام السلام اذ قد بليت الائمة براع مثل یزید، ولقد سمعت جدی رسول الله یقول: الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان)؛ بنابراین آنگاه که امت گرفتار راعی‌ای چون یزید گردد باید فاتحه اسلام را خواند. به تحقیق از جدم رسول الله شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابی سفیان حرام است. سخن بین حسین علیه السلام و مروان تا آن جا ادامه یافت که مروان [۱۳] با خشم بازگشت. بامداد فردا که سه روز از شعبان سال ۶۰ گذشته بود امام علیه السلام عازم مکه [۱۴] شد. مانده شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی‌القعدة در مکه اقامت فرمود. عبدالله بن عباس [۱۵] و عبدالله بن زبیر [۱۶] نزدش آمده و اشارت به اقامت نمودند. فرمود: «همانا رسول الله مرا مأمور به امری فرمود و من امرش را به اجرا در آورم». ابن عباس بیرون رفت در حالی که می‌گفت: واحسینا! سپس عبدالله بن عمر [۱۷] آمد و امام علیه السلام را به سازش با گمراهان دعوت و از جنگ و قتل بر حذر داشت. امام فرمود: «ای ابا عبدالرحمن آیا ندانستی که از پستی دنیا نزد خداست که رأس مبارک یحیی بن زکریا به زنازاده‌ای از زنازادگان بنی اسرائیل هدیه فرستاده می‌شود، آیا ندانستی که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع شمس هفتاد پیامبر را کُشتند، بعد هم در بازارهایشان نشسته به داد و ستد پرداختند و گوئیا که از آنان کاری سرزده است، و خدای در کیفر دادنشان شتاب نکرد بلکه مهلت داد و آنگاه آنان را کیفر سخت داد که همان کیفر عزیز مقتدر بود، ای اباعبدالرحمن از خدای بترس و دست از یاری من برمدار». راوی گوید: خیر نزول اجلال حسین علیه السلام در مکه و امتناعش از بیعت با یزید به اطلاع مردم کوفه [۱۸] رسید. کوفیان در منزل سلیمان بن صرد خزاعی [۱۹] اجتماع کردند، و سلیمان در آن جمعیت انبوه برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و در آخر خطبه گفت: ای معشر شیعه، می‌دانید معاویه با آن همه کارها که انجام داده هلاک گردیده پسرش یزید در جایش بر اریکه سلطنت تکیه داد، و این حسین بن علی علیهما السلام است که پرچم مخالفت برافراشته و از دست طاغیان بنی امیه به مکه مهاجرت کرد و شما از شیعیان او و پدرش می‌باشید و او امروز به یاری شما محتاج است، بنگرید اگر یاور او و مجاهد در رکابش در برابر دشمنش می‌باشید. برایش بنویسید، و اگر از سستی و پراکندگی وحشت دارید او را گرفتار فریب و غرور خود نکنید. نامه زیر را به حضرت نوشته و ارسال داشتند: بسم الله الرحمن الرحیمه پیشگاه حسین بن علی امیرالمؤمنین علیهما السلام، از سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن نجبه [۲۰] و رفاعه بن شداد [۲۱] و حبيب بن مظاهر [۲۲] و عبدالله بن وائل [۲۳] و شیعیان دیگرش. سلام خدا بر تو، ستایش مر خدای راست که دشمن تو و پدرت را درهم شکست، همان جبار عنید خود کامه ستمکار که حق این امت را به ستم گرفت و حقوق آنان را غصب کرد، و بدون رضایت امت خود را بر آنان امیر ساخت، خوبان را کشته و بدان و اشرار را باقی گذارد، و بیت المال مردم را در دست جباران و طاغیان قرار داد، همواره چون نمود از رحمت خدا دور باد. هم اکنون ما را امامی جز تو نیست، نزد ما آی، باشد که خدا ما را به وسیله تو بر حق جمع کند، و این نعمان بن بشیر [۲۴] (والی) است که در قصر حکومتی تنها مانده و ما در جمعه و جماعت و عید در کنار او نیستیم، و اگر به ما خبر رسد که بدین سمت عزیمت فرمودی، ما او را از شهر بیرون کرده تا به شام [۲۵] رود و ملحق شود، و پیشاپیش سلام و رحمت خدا بر تو ای فرزند رسول الله و بر پدرت و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم. آنها نامه را فرستادند، و بعد از دو روز درنگ، جمعی دیگر را با ۱۵۰ نامه که به امضاء یک نفر و دو نفر و سه و چهار و... رسیده بود فرستادند که همگان تمناي آمدن امام به کوفه را

داشتند. و امام همچنان درنگ می‌کرد و پاسخ نامه را نمی‌داد. پس در یک روز ۶۰۰ نامه آمد و نامه‌ها از پی هم می‌رسید تا آن که ۱۲۰۰۰ نامه نزد امام جمع شد. آخرین پیکهای کوفیان هانی بن هانی السبعی [۲۶] و سعید بن عبدالله الحنفی [۲۷] بودند که نامه زیر را آوردند و این آخرین نامه کوفیان بود: بسم الله الرحمن الرحيمه حسين فرزند علی اميرالمؤمنين عليهما السلام از سوی شیعیان او و پدرش اميرالمؤمنين عليهما السلام بعد، برآستی که همه مردم به انتظار تو هستند، و رأی و نظری جز تو ندارند، پس بشتاب، بشتاب ای فرزند رسول خدا، باغات و بوستانها سرسبز و میوه‌ها رسیده، و زمین پر از گیاه و درختان برگ برآورده‌اند، هر گاه اراده‌ات تعلق گیرد قدم رنجه فرمای، چه بر لشکری وارد می‌شوی که برای تو آراسته و آماده‌اند، و سلام و رحمت خدا بر تو و بر پدرت از پیش حسین علیه السلام از هانی و سعید پرسید: نویسندگان این نامه کیانند؟ عرض کردند: شبت بن ربیع، [۲۸] حجار بن ابجر [۲۹] و یزید بن حارث [۳۰] و یزید بن رویم، و عروه بن قیس [۳۱] و عمر بن حجاج [۳۲] و محمد بن عمیر بن عطارد. [۳۳] گوید: در این هنگام امام برخاست و بین رکن و مقام دو رکعت نماز گزارد و از خدا خیر امور را خواست. و آنگاه مسلم بن عقیل [۳۴] را فراخواند و او را از وضع آگاه ساخت، جواب نامه‌ها را به همراه او برای کوفیان فرستاد که وعده عزیمت به کوفه را می‌داد و محتوای نامه امام این بود: «عموزاده‌ام مسلم بن عقیل را به سویتان گسیل داشتم تا رأی و نظر شما را به من گزارش دهد». مسلم با نامه امام رفت تا به کوفه رسید، چون مردم از برنامه امام آگاه شدند همگان از آمدن مسلم شادمان گردیدند، مسلم را در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی [۳۵] فرود آوردند، و شیعه نزدش رفت و آمد می‌کردند. پس از اجتماع مردم نزد مسلم، مسلم نامه حسین علیه السلام را قرائت کرد، مردم می‌گریستند تا آن که ۱۸۰۰۰ نفر با او بیعت کردند. عبدالله بن مسلم الباهلی و عماره بن ولید و عمر بن سعد [۳۶] به یزید نامه نگاشته از امر مسلم بن عقیل و اوضاع کوفه خبرش دادند و عزل نعمان بن بشیر و انتصاب دیگری را رأی زدند. یزید به عبیدالله بن زیاد [۳۷] والی بصره [۳۸] نامه نوشت که تو را حکومت کوفه نیز دادیم، و او را از امر مسلم بن عقیل آگاه کرد و خواست تا وی را دستگیر و به قتل برساند، عبیدالله آماده حرکت به کوفه گردید. حسین علیه السلام به جمعی از اشراف بصره نامه نوشت و به وسیله یکی از موالی خود به نام سلیمان مکنی به ابارزین [۳۹] ارسال داشت و آنان را به یاری خود فراخواند و یادآورشان شد که اطاعت از امام بر آنان واجب است. از این گروه یزید بن مسعود نهشلی و منذر بن جارود عبیدی [۴۰] بودند. یزید بن مسعود بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را جمع کرد و در آن گردهمایی گفت: ای بنی تمیم! شخصیت و موقعیت خانوادگی و اصالتم را در میان خود چگونه می‌بینید؟ گفتند: به به به خدا تو ستون فقرات و رأس هر افتخاری، تو در مرکز شرافتی و در منزلت شرف جلوداری. گفت: شما را برای رایزنی در امری و یاری جستن در آن فراخوانده‌ام. گفتند: به خدا که در بذل خیرخواهی و ابراز رأی خودداری نکنیم، بفرما تا بشنویم. گفت: همانا خداوند معاویه را در کمال خواری به هلاکت رساند و نشانش را از میان برد، او بود که باب گناه و ظلم و جور را گشود و شالوده ستم را پی‌ریزی کرد، او بیعت با پسرش را به گردن مردم انداخت و گمان بُرد که محکمش ساخته، هیئات از آنچه که اراده کرده، در آن کوشش کرد تا کامیاب شد و آن را به مشورت گذاشت و بی‌یاور ماند، و اکنون پسرش یزید می‌گسار و رأس هر فجور و تباهی. ادعای خلافت بر مسلمانان را دارد و می‌خواهد بدون رضایت و خواست مردم بر آنان امارت یابد، و این در حالی است که با ضعف در حلم و علم جایگاه حق را نمی‌داند، سوگند راست می‌خورم که جهاد و جنگ با یزید افضل از جهاد با مشرکان است. و این حسین بن علی، فرزند دخت گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله است که صاحب شرف اصیل و رأی استوار بوده، او را فضلی است که در محدوده قلم و بیان درنیاید، و دریای علم بی‌ساحل که هرگز نخشکد، او سزاوار احراز منصب خلافت است، او که سابقه‌ای مشعشع و سنی مجرب و قدمتی در خور مباحثات، و قرابتی افتخارآفرین دارد، او را عطوفتی با خردسالان و مهربانی‌ای با سالخورده‌گان است، به، چه مکرم و گرامی است اگر راعی رعیت او باشد و امام امت گردد، حجت مرخدای را بدو واجب، و موعظت بدو رسا گردد. از نور حق مگریزید و در بیابان باطل متحیر و سرگردان نمانید، و این صخر بن قیس [۴۱] بود که لکه ننگ شرکت نکردن در جمل را بر شما

وارد کرد، و امروز شما آن را با قیام و نصرت فرزند رسول الله صلی الله علیه وآله بشوید، به خدا هیچ کس در یاری او تقصیر نکند مگر آن که خدا ذلت در فرزند و قلت در عشیره را بهره‌اش کند. و اینک منم که لباس جنگ بر تن کرده و زره در بر نموده‌ام، آن کس که کشته نشود خواهد مُرد و آن کس که بگریزد و از دیدِ مرگ پنهان نماند، خدایتان رحمت کند نیکو پاسخم دهید. بنو حنظله گفتند: ای ابا خالد ما همواره تیرهای کمانت و فارسان عشیره تویم اگر ما را از کمان بجهانی به هدف می‌زنی، و اگر با ما به بیکار در آیی فاتح و پیروزی، و اگر در دریا فروری ما نیز با تویم، و اگر با سختیها دست و پنجه نرم کنی ما در کنار تو باشیم تو را با شمشیرهای خود یاری و با جانهای خود حفظ نماییم، برای هر چه خواهی قیام نما. بنو سعد بن زید به سخن پرداخته گفتند: ای اباخالد! نارواترین کارها نزد ما مخالفت با تو و خروج از فرمان و رأی توست، و اگر صخر بن قیس ما را فرمان به ترک جنگ داده کار ما را ستود و عزت و سرفرازی ما همچنان برقرار است، اجازت فرمای تا با یکدیگر مشورت کرده نتیجه مشورت را به عرض برسانیم. سپس بنو عامر بن تمیم آغاز سخن کرده، گفتند: ای اباخالد، ما فرزندانِ پدرت (فامیلت) و هم‌پیمانان تو هستیم، اگر به خشم آیی ما رضایت و سکوت را نپسندیم و اگر کوچ کنی ما در خانه نشینیم، فرمان تو راست، ما را فراخوان تا اجابت کنیم، و فرمان ده تا فرمان پذیریم و هر گاه که بخواهی فرمان در اختیار توست. گفت: ای بنو سعد، اگر فرمان پذیرید، خدا شمشیر را از شما بر ندارد و همواره شمشیرها در دست‌هاتان باشد. آن گاه نامه‌ای این چنین (از زبان هر یک) به امام نوشته شد. بسم الله الرحمن الرحیم! بعد، نامه مبارکت عز و وصول بخشید، و از محتوایش در این که مرا فراخواندی و دعوتم فرمودی که بهره‌ام را از طاعت از تو گرفته با نصرت تو به نصیبم فائز گردم، آگاه شدم. خدای بزرگ همواره زمین را از عامل به خیر و راهنمای به راه نجات خالی نگذارد، شما حجت بالغه خدا بر خلق و امانت او در زمین بوده، آری شما شاخه‌های پربار درخت زیتون احمدیه‌اید که پیامبر ریشه آن بود، طائر بلند پرواز سعادت با دست مبارکت به پرواز در آید، من بنی تمیم را رام تو کرده‌ام و به کمال پیرو حضرتت هستند و تشنه اطاعت از تو چون شتر تشنه به گاه ورود به آب هستند، و رقاب بنی سعد را مطیع فرمانت نمودم و آلودگیهای درون و سینه‌هایشان را با باران پند و رهنمایی چنان شستشو داده‌ام که درخشندگی آن به چشم می‌خورد. حسین علیه السلام چون نامه را خواند فرمود: (آمنک الله یوم الخوف و اعزک و ارواک یوم العطش الا-کبر)؛ «خداوند تو را در روز خوف (قیامت) ایمن داشته و در روز تشنگی بزرگ سیراب فرماید». ابن مسعود نهشلی آماده حرکت به سوی حسین علیه السلام شده بود که خبر شهادت حضرت بدو رسید، و از این که توفیق یاری امام را نیافت بشدت بی‌تابی کرد. منذر بن جارود، پیک و نامه حسین علیه السلام را تسلیم عبیدالله بن زیاد نمود، زیرا منذر ترسید که مبادا این از دسایس عبیدالله باشد، و بحریه دخت منذر، همسر عبیدالله بود، عبیدالله پیک را دار زد و به منبر رفت و به ایراد خطبه پرداخت، و مردم را از مخالفت و دامن زدن به اخبار تشنج‌زا بر حذر داشت. آن شب را عبیدالله به صبح آورد، در بامداد برادرش عثمان بن زیاد را در بصره به نیابت نهاده خود با شتاب عازم کوفه شد. شام نزدیک کوفه بماند و با فرارسیدن شب وارد کوفه شد، مردم را این گمان افتاد که حسین علیه السلام است که وارد شده، شادمان شدند و به نزدش شتافته تا خیر مقدم بگویند، وقتی که شناختند که او ابن زیاد است پراکنده گردیدند، ابن زیاد به دارالاماره رفت و شب را به صبح آورد، بامداد به مسجد رفت و با ایراد خطبه مردم را از مخالفت با سلطان بر حذر داشته و وعده احسان بشرط اطاعت داد. چون مسلم بن عقیل این خبر بشنید از ترس شناخته شدن از خانه مختار خارج و به خانه هانی بن عروه نزول کرد، هانی از وی حُسن استقبال کرد، و رفت و آمد شیعه نزدش زیاد گردید، و ابن زیاد بر وی جاسوسها گمارد. چون دانست که مسلم در خانه هانی است، محمد بن اشعث [۴۲] و اسماء بن خارجه [۴۳] و عمرو بن حجاج را فراخواند و گفت: چه شده که هانی به دیدن ما نمی‌آید؟ گفتند: نمی‌دانیم، گفته شده: بیمار است. گفت: این را شنیدم و خبر رسیده که شفا یافته و بر باب خانه‌اش می‌نشیند، و اگر بدانم که بیمار است به عیادتش می‌روم، نزدش بروید، و تذکرش دهید حق واجب ما را نادیده نگیرد، چه دوست ندارم او که از اشراف عرب است نزدم به فساد متهم گردد. آنان نزد هانی رفته و شبی را نزدش بوده و گفتند: چه شده که به ملاقات امیر نمی‌روی چه از تو یاد کرده و گفته: اگر

بدانم که بیمار است به عیادتش می‌روم. هانی فرمود: بیماری مرا بازداشته است. گفتند: بدو گزارش رسیده که تو صحت را بازیافته و غروبگاهان بر باب خانهات می‌نشینی، و این کوتاهی و جفا را سلطان تحمیل نکند آن هم از چون تویی، چه تو بزرگ قومی، سوگندت می‌دهیم که برخیزی و سوار شده و با ما نزدش بیایی، هانی لباس را پوشیده سوار بر مرکب شد. در نزدیکی قصر، هانی در خود احساس نگرانی کرد و به حسان بن اسماء بن خارج گفت: برادرزاده! به خدا که از این مرد خائفم، چه می‌بینی؟ گفت: ای عمو، نگران مباش و من بر تو از چیزی هراس ندارم، (حسان نمی‌دانست که پشت پرده چه خبر است و ابن زیاد برای چه او را نزد هانی فرستاد) هانی به اتفاق همراهان بر عییدالله داخل شدند، چون چشم ابن زیاد به هانی افتاد گفت: پاهای خائنی او را به نزد آورد (ضرب‌المثلی است) بعد رو به شریح قاضی [۴۴] که در نزدش نشسته بود کرد و اشارتی به هانی نمود و شعر عمرو بن معدی کرب زبیدی [۴۵] را خواند: اُرَيْدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي عُدَيْرُكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ مِنْ حَيَاتٍ اَوْ رَاةٍ كَرْدَمٍ اَوْ مَرْگَمٍ رَا اِنِّ عَذْر دُوسْتِ اَز مَرَادِ اسْتِهَانِي كُفْتُ: امیر را چه شده؟ ابن زیاد گفت: هانی آرام باش، این کارها چیست که در خانه ات علیه امیر المؤمنین و جمهور مسلمین جریان دارد، مسلم بن عقیل را به خانهات در آورده برایش رزمجو و سلاح در خانه‌های پیرامونت جمع می‌کنی، و خیال می‌کنی که کارت بر من پوشیده می‌ماند. گفت: من کاری نکردم. ابن زیاد: چرا کردی. هانی: چنین نیست. ابن زیاد: نوکرم معقل را فراخوانید - این معقل جاسوس ابن زیاد بود و خیلی از اسرار جاریه در منزل هانی را می‌دانست - معقل آمد تا در نزدش بایستاد. چون هانی وی را بدید بدانست که او جاسوس بر وی بود و گفت: به خدا که من نه مسلم را دعوت کرده و نه وی را دعوت به قیام کردم و لیکن به من پناهنده شده، از نپذیرفتن او شرمم آمد و با این پناهندگی ذمه‌ام بدو مشغول گردید و پناهش دادم، و حال که بر این اطلاع یافتی آزادم بگذار تا برگردم و او را از خانه‌ام مرخص نمایم تا هر جا که خواهد برود و ذمه‌ام از این حق جوار آزاد گردد. ابن زیاد گفت: نه به خدا از من جدا نگردی تا مسلم را تسلیم داری. هانی گفت: نه به خدا هرگز به چنین ننگی تن درندهم و میهمانم را تسلیم نمی‌کنم تا وی را بکشی. ابن زیاد گفت: به خدا که باید حاضرش کنی؟ هانی: هرگز نکنم. سخن بین آن دو به درازا کشید، مسلم بن عمرو باهلی برخاست و گفت: امیر اجازت دهند تا با هانی در نهمان سخنی گویم، هر دو به کناری رفتند، آن گونه که ابن زیاد هر دو را می‌دید و چون صداهایشان بلند شد، ابن زیاد سخنانشان را می‌شنید. مسلم به هانی گفت: ای هانی، به خدا سوگندت می‌دهم خود را به کشتن نده و عشیرهات را گرفتار بلا مکن، چه من از کشته شدن نگرانم، این مرد - مسلم بن عقیل - عموزاده اینان است، هرگز درصدد ایزاء و قتلش نخواهند بود، وی را تسلیم کن، چه این کارت مایه رسوایی و نقصت تو نخواهد بود، و تو او را تسلیم سلطان می‌کنی. هانی گفت: به خدا که این ننگ و رسوایی من است که من پناهنده‌ام و میهمان و سفیر فرزند رسول الله را تسلیم دشمنش کنم و حال آن که بازوانم سالم و یارانم زیادند، و اگر من تنها باشم و یآوری نداشته باشم هرگز تسلیمش نمی‌کنم تا آن که خود فدایش گردم. باهلی سوگندش می‌داد، و هانی بشدت امتناع می‌نمود. ابن زیاد که این سخنان را می‌شنید گفت: نزدیکم آوردیش، نزدش برده شد، ابن زیاد گفت: به خدا تسلیمش کن و گرنه گردنت را می‌زنم. هانی گفت: این گاه برق شمشیرها پیرامون کاخت را فراگیرد. ابن زیاد گفت: وای بر تو، آیا با شمشیر تهدیدم می‌کنی - هانی را گمان این بود که صدایش را عشیره‌اش می‌شنوند - گفت: نزدیکم آوردیش، بعد با تازیانه‌اش به سر و صورت و بینی و گونه هانی آنقدر زد که بینی وی شکسته و گوشت صورت فرو ریخته و خون بر لباس او جاری و تازیانه شکسته شد. هانی دست یازید و قائمه شمشیر پاسبانی را گرفت تا شمشیر را بر آورده حمله نماید، پاسبان گرفتش و ابن زیاد فریاد زد: وی را بگیرید؛ و او را گرفتند و کشیدند تا آن که در اطای از قصر محبوسش کرده در را به رویش بستند. ابن زیاد دستور داد بر وی نگهبان گماردند. اسماء بن خارجه - یا حسان بن اسماء - برخاست و گفت: نیرنگی بود امروز، ای امیر، فرمان دادی که این مرد را نزد آوریم، حال که آمد، چهره‌اش را درهم شکسته و ریشش را با خونش خضاب کردی و گمان بردی که وی را می‌کشی. از سخنش ابن زیاد به خشم آمده و گفت: تو هم که از آنانی، فرمان داد تا مضر و بوش کرده به زنجیرش کشیده در گوشه‌ای از قصر زندانش

کردند. گفت: اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، ای هانی تسلیت می‌گویم. راوی گوید: به عمرو بن حجاج، خبر رسید که هانی کشته شد - رویحه دخت عمرو همسر هانی بود - عمرو با همه قبیله مذحج به قصر حکومتی روی آورده ندا در داد که من عمرو بن حجاجم و اینان هم رزم‌آوران مذحج و شخصیت‌های آنان، ما طاعتی را از گردن فرونگذاشته و تفرقه جماعت را نمی‌خواهیم، به ما گزارش رسید که صاحب ما هانی کشته شد. ابن زیاد به علت اجتماع مردم پی برد، و به شریح قاضی فرمان داد تا بر هانی درآمده و بنگردش و سلامت‌ش را به قومش اطلاع دهد، شریح نیز چنان کرد و مردم با خبر شریح خشنود شده و برگشتند. این خبر به مسلم بن عقیل رسید، و او با یارانش به جنگ با ابن زیاد برخاسته و قصر ابن زیاد را در حلقه محاصره افکنده، و ابن زیاد در قصر متحصن شده، و جنگ بین لشکر ابن زیاد و لشکر مسلم در گرفت. اصحاب ابن زیاد که با وی در قصر بودند، از قصر به مردم اشراف یافته و یاران مسلم را از جنگ بر حذر داشته و آنان را از لشکر شام بیم می‌دادند و این وضع تا فرارسیدن شب ادامه یافت. با فرارسیدن شب یاران مسلم از پیرامونش پراکنده شده و به یکدیگر می‌گفتند: با فتنه‌ای که این همه شتاب دارد چه کنیم، بهتر آن است در خانه‌هایمان نشسته، و این دو گروه را واگذاریم تا خدا کارشان را به اصلاح آورد. جز ده نفر از جمعیت یارانش با وی نماند، به مسجد رفت تا نماز مغرب را بگذارد و آن ده نفر نیز متفرق شدند. مسلم چون وضع را چنین دید، یگه و تنها در بازار و برزن و کوی کوفه حرکت کرد، تا دم در خانه زنی طوعه نام توقف فرمود، از وی آب خواست، آبش داد، و آنگاه پناه خواست، پناهش داد، پسر طوعه از قصه با اطلاع شد و خبر را به ابن زیاد داد، ابن زیاد محمد بن اشعث را فراخواند و او را با جمعی برای دستگیری مسلم فرستاد. چون به خانه طوعه رسیدند و صدای شیم اسبان به گوش مسلم رسید، لباس جنگ پوشید و بر اسب برنشسته و به جنگ با دشمن پرداخت. مسلم که از پستان شجاعت شیر مکیده و در حقیقت سخن او این بود: کرده در روز ولادت کام من باز با شاهد شهادت مام منجمعی از لشکر دشمن را به هلاکت رسانیده، شمشیر در کف او آن چنان سر می‌افشانند که خاطره ذوالفقار را در دست حیدر کزّار تجدید می‌کرد. محمد بن اشعث ندا در داد: ای مسلم برای تو امان است. مسلم فرمود: امان نیرنگ بازان تبهکار را بهایی نیست، باز رو به جنگ نهاد و ابیات حمران بن مالک خثعمی را به عنوان رجز می‌خواند: اَقْتُلْ اِلْمَا حُرّاً وَاَنْ رَأَيْتُ اَلْمَيُوتَ شَيْئاً نُكْرَاسُوْكَند خوردم که جز آزاد کشته نشوم گرچه مرگ چهره‌ای نازیبا داشته باشد اَكْرَهُ اَنْ اُخْدَعْ اَوْ اُعْرَا اَوْ اَخْلَطَ اَلْيَارِدَ سَخْنًا مُرَانِيرَنُكَ و فریب خوردن را ناروا دارم یا شربت خنک و گوارا با چیز گرم و تلخ بیامیزم کَلَّ امْرِئٍ يَوْمًا يَلَاقِي شَرًّا اَضْرَبَكُمْ وَلَا اُخَافُ ضُرًّا اَهْرَ مَرْدِي رُوْزِي بَا سَخْتِي و شَرِّي تَلَاقِي کند، شما را می‌زنم و از ضرر و زبانی نهراسم گفتند: سخن از نیرنگ و فریب نیست، بدین سخن نیز توجّهی نفرمود، - حملات را متواتر کرد، دشمن به ازدحام بدو روی کردند، در اثر کثرت جراحات وارده به ضعف می‌گرایید، مردی با نیزه از پشت به مسلم زد که به زمین افتاد و اسیر گردید. چون بر ابن زیادش درآوردند، مسلم بر وی سلام نکرد، پاسبانی گفت: بر امیر سلام کن. مسلم فرمود: خاموش باش، وای بر تو، به خدا که او امیر من نیست. ابن زیاد گفت: چه سلام کنی یا نکنی باید کشته شوی. مسلم بدو فرمود: اگر مرا بکشی (عجیب نیست) چه بدتر از تو بوده که بهتر از مرا کشته است، و اگر مرا به بدترین وضع و قبیح‌ترین نحوه مثله کنی حکایت از خباثت درون و فرومایگی تو دارد، چه این گونه جنایات در خور توست. ابن زیاد گفت: ای عاق و ای تفرقه‌انداز، بر امامت خروج کرده شق عصای مسلمین می‌کنی و فتنه برمی‌انگیزی! مسلم فرمود: ای ابن زیاد دروغ گفتی، معاویه و فرزندش یزیدند که شق عصای مسلمین کردند، و اما فتنه، بذر هر نفاق و اختلاف و فتنه تو و بدرت زیاد پسر عبید، بنده بنی‌علاج از ثقیف [۴۶] است، امیدوارم که خدا شهادت را به دست تبهکارترین مردم برایم مقرر دارد. ابن زیاد گفت: نفست تو را به آرزویی فراخواند که چون سزاوارش نبودی خدا آن را از تو دریغ داشته به آن که اهلش بود داد. مسلم فرمود: ای پسر مرجانه، اهل آن کیست؟ ابن زیاد: یزید بن معاویه. مسلم فرمود: الحمد لله به داوری خدا میان ما و شما خشنودیم. ابن زیاد: گمان داری که در خلافت تو را حقی هست؟ مسلم فرمود: گمان نه، بلکه یقین دارم. ابن زیاد گفت: به من بگو چرا بدین شهر که از آرامش برخوردار بود آمدی و بین مردم اختلاف پدید آورده، امر آنان را متشتت کردی؟ مسلم فرمود: بدین

جهت نیامدم، و لیکن این شما می‌دید که منکرات را آشکار و معروف و خویها را دفن و بدون رضایت مردم خود را بر گردن ایشان سوار کرده‌اید، و مردم را برخلاف فرمان خدا کشانیده، چون قیصر و کسری بر مردم حکم می‌رانید. ما آمدیم تا امر به معروف و نهی از منکر نماییم و مردم را به کتاب و سنت فراخوانیم و آن گونه که پیامبر فرمود شایستگی این کار با ماست. ابن زیاد - لعنة الله علیه - شروع به هتایکی به مسلم و علی و حسن و حسین علیهم السلام نمود. مسلم فرمود: این تو و پدرت هستی که برای ناسزا سزاوارترین هستید هر چه خواهی بکن ای دشمن خدا. ابن زیاد بکیر - بکر - بن حمران خبیث ملعون را فرمان داد تا مسلم را به بالای قصر برده و به قتل برساند، او را به بالای قصر برده و مسلم به تسبیح و تقدیس و استغفار و صلوات بر پیامبر مشغول بود، گردنش را زد، و خود ترسان و لرزان فرود آمد. ابن زیاد گفت: تو را چه می‌شود؟ گفت: ای امیر در لحظه کشتنش مردی سیه‌گون زشت روی را روبروی خود دیدم که انگشت خود را می‌گریزد - یا لبهای خود را می‌گریزد - که هرگز آنچنان نترسیده بودم. ابن زیاد: شاید ترسیده‌ای. سپس فرمان قتل هانی بن عروه را داد، او را برای کشته شدن می‌بردند و او می‌گفت: و امذحجاه، کجایند مذحج، واعشیرتا، عشیره ما کجایند؟! گفتند: ای هانی گردن فراز دار. گفت: من در بذل جانم سخنی نیستم و شما را برای کشتنم یاری نکنم. رشید غلام ابن زیاد گردنش را بزد و او را بگشت. در شهادت مسلم و هانی، عبدالله بن زبیر اسدی [۴۷] - یا به قولی فرزدق [۴۸] - چنین سروده است: فَاَنْ كُنْتُ لَا تَدْرِيْنَ الْمَوْتَ فَانْظُرِيْ اِلَى هَانِيْ فِي السُّوقِ وَ ابْنَ عَقِيْلَا كَرْدَانِيْ كِه مَرَكَّ جِيْسْتِ پَس بَنَكْرَ بِه هَانِيْ دَر بَازَارِ وَ بِه فَرَزَنْدِ عَقِيْلَالِيْ بَطْلَ قَدِ هَشْمِ السِّيْفِ وَ اَخْرَ يَهُوِيْ مِنْ جِدَارِ قَتِيْلَانَ مَرْدِ شَجَاعِ كِه شَمَشِيْرَ چِهْرَه‌اش رَا دَر هَمِ شَكْسْتَه وَ اَن دِيْگَرِ كِه اَز بَالَايِ جِدَارِ فَرُو مِيْ اِفْتِدَا صَابِهَمَا جُورِ الْبَغِيْ فَاصْبَحَا اِحَادِيْثَ مِنْ يَسْعَى بِكُلِّ سَبِيْلَانَ دُو رَا تِيْغِ سَتَمِ اَز پَايِ دَر آوَرْدَه وَ اَكْتُونِ دَاسْتَانِشَانِ زَبَانَزْدِ هَر خَاصِ وَ عَامِ اسْتَرِيْ جَسِيْدًا قَدْ عَيَّرَ الْمَوْتَ لَوْنَه وَ نَضَجَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلُّ مَسِيْلِيْكِرِيْ رَا مِيْ نَغْرِيْ كِه مَرَكَّ رَنَكَّ اَن رَا تَغْيِيْرِ دَادَه، وَ خُونِيْ رَا كِه اَز پِيْكَرِ جَرِيَانِ دَارْدَفْتِيْ كَاَنَّ اَحْيِيْ مِنْ فِتَاةٍ حَيِيَّةٍ وَ اِقْطَعَ مِنْ ذِي شَفَرَتَيْنِ صَقِيْلِجَوَانْمَرْدِيْ كِه حَيَايِشِ اَز حَيَايِ دُوشِيْزَه عَفِيْفَه فَرْوَنْتَرِ اسْت، اَوْ كِه قَاطِعْتَرِ اَز شَمَشِيْرِ دُو دَمِ صَيْقَلِيْ بُو دَايْرِ كَبِ اَسْمَاءِ الْهَمَالِيْجِ اَمْنًا وَ قَدْ طَلَبْتَه مَذْحَجَ بِذَحْوَلَايَا دِيْگَرِ آسُودَه خَاطِرِ بَرِ اسْبَهَايِ رَهْوَارِ مِيْ نَشِيْنِد، اَكْتُونِ كِه مَذْحَجِ اَوْ رَا بِه فَرَا مَوْشِيْ سَپَرْدَتُطُوْفُ حَوَالِيْه مَرَادِ وَ كَلُّهُمُ عَلَيْ اُهْبَهٍ مِنْ سَائِلٍ وَ مَسُوْلٍ اَوْ كِه رُوزِيْ قَبِيْلَه مَرَادِ پِيْرَامُونِشِ اَز سَائِلٍ وَ مَسُوْلٍ دَر كَمَالِ اَمَادِگِيْ بُو دَنْدِفَانِ اَنْتُمْ لَمْ تَتَّارُوا بِاُخْيِكُمْ فَكُوْنُوا بِغَايَا اَرْضِيْتِ بِقَلِيْلًا كَرِ خُونِ بَرَادَرْتَانَ رَا نَجُوِيْد، پَس مَانَنْدِ زَنَانَ زَانِيَه بِه اَنْدَكِّ بَسَا زِيْدِرَاوِيْ گُوِيْد: عَيْدَاللهِ بِنِ زِيَادِ خَبْرِ مُسْلِمِ وَ هَانِيْ رَا بِه يَزِيْدِ كَرَارِشِ دَاد، يَزِيْدِ دَر پَاسَخِ وَيِ رَا بَرِ كَارِ وَ قَاطِعِيْتِشِ سَتُودِ وَ تَشَكَّرَ كَرْد، وَ وَيِ رَا آگَا هَانِيْدِ كِه بَدُو خَبْرِ رَسِيْدَه حَسِيْنِ عَلِيْهِ السَّلَامِ بِه سُوِيْ كُوفَه مِيْ آيِد، وَ فَرْمَانَ دَادِ هَر كِه رَا كِه گَمَانَ بَرْدِ بَغِيْرِدِ وَ حَبْسِ كَنْدِ وَ بِه كِيْفَرِ كَشْد. اِمَامِ حَسِيْنِ عَلِيْهِ السَّلَامِ دَر سَالِ ۶۰ هِجْرِيْ رُوزِ سَهِ شَنْبَه سُوْمِ يَا هَشْتَمِ ذِيْحَجَه، رُوزِ شَهَادَتِ مُسْلِمِ اَز مَكَّه بِيْرُونِ شَد. اَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بِنِ جَرِيْرِ طَبْرِيْ اِمَامِيْ [۴۹] دَر كِتَابِ دَلَائِلِ الْاِمَامَه [۵۰] مِيْ گُوِيْد: اَبُو مُحَمَّدِ سَفِيَانَ بِنِ وَ كَيْعِ [۵۱] اَز پَدْرِشِ وَ كَيْعِ [۵۲] وَ اَوْ اَز اَعْمَشِ [۵۳] آوَرْدَه كِه مِيْ گُفْت: اَبُو مُحَمَّدِ وَاقْدِيْ وَ زَرَارَه بِنِ خَلْجِ [۵۴] بِه مِنْ گُفْتَنْد: سَه رُوزِ قَبْلِ اَز حَرَكْتِ حَسِيْنِ عَلِيْهِ السَّلَامِ بِه سُوِيْ عِرَاقِ [۵۵] وَيِ رَا مَلَا قَاتِ نَمُودِيْمِ وَ اَز ضَعْفِ كُوفِيَانَ وَ اَيْنِ كِه قَلُوبِ مُرْدَمِ بَا اَوْ وَ شَمَشِيْرِ هَايِشَانِ عَلِيْهِ اَوْسْتِ بَدُو كَرَارِشِ دَا دِيْم. اِمَامِ حَسِيْنِ عَلِيْهِ السَّلَامِ بَا دَسْتِ بِه سُوِيْ آسْمَانَ اِشَارَتِ فَرْمُود، اَبْوَابِ آسْمَانَ مَفْتُوحِ گَرْدِيْدَه وَ فَرَشْتِكَانَ بِيْ شَمَارِيْ كِه عَدَدِ اَن رَا جِزِ خَدَايِ عَزَّ وَ جَلَّ نَشْمَارْدِ فَرُودِ آمَدَنْد. اِمَامِ عَلِيْهِ السَّلَامِ فَرْمُود: اِكْرَ تَقَارُبِ اَشْيَاءِ وَ حَضُورِ اَجَلِ نَبُودِ بَا اَنَانَ بَا اَيْنِ نِيْرُو مِيْ جَنْگِيْدَمِ لِيْكَنْ بِه يَقِيْنِ مِيْ دَانَمِ كِه جَايْگَاهِ شَهَادَتِمِ وَ اصْحَابِمِ دَر اَنْجَاسْتِ كِه جِزِ فَرَزَنْدَمِ عَلِيْ نَجَاتِ نِيَابَد. دَر رُويْتِ اَمَدِ كِه: بِه گَاهِ عَزِيْمَتِ بِه جَانِبِ عِرَاقِ اِمَامِ حَسِيْنِ عَلِيْهِ السَّلَامِ بِرَخَاسْتِ وَ بِه اِيْرَادِ خَطْبَه پَرْدَاخْتِ وَ فَرْمُود: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيَّ وَ رَسُوْلِيْهِ وَ سَلَّمَ، حُطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَ وُلِدَ اَدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جِيْدِ الْفَتَاةِ، وَ مَا اُولَهْنِيْ اِلَى اِشْتِيَاقِ اَسِيْلَا فِيْ اِشْتِيَاقِ يَعْقُوبَ اِلَى يُوْسُفَ، وَ حُيْرِيْ لِيْ مَضِيْرَعٍ اَنَا لَاقِيْهِ، كَاَنِّيْ بَاوْصَالِيْ تُفَطِّعُهَا ذِنَابُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيْسِ وَ كَرَبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّيْ اَكْرَاشًا جَوْفًا وَ اَجْرِبَةً سَبْغًا، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ حُطَّ بِالْقَلَمِ، رَضِيَ اللّٰهُ رِضَانًا اَهْلَ الْبَيْتِ، نَصَبِيْرُ عَلَيَّ بَلَانِهَ وَ يُوْقِنَا اُجُورَ الصَّابِرِيْنَ، لَنْ تَسُدَّ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صِيْلَمِيْ اللّٰهُ عَلِيْهِ وَ آلِهِ

لُحْمَتُهُ، يَلْ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَضِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرُّبُهُمْ عَيْنُهُ وَيُنْجِزُ بِهِمْ وَعِدَّةٌ مَنْ كَانَ بَاطِلًا. فِينَا مُهْجَتُهُ وَمُوطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلَيْزَ حَلْ مَعْنَا، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُضِيحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ. ستایش مر خدای راست، و مشیت از آن او، و قوت و نیرویی جز به خدا نباشد (قوت هم ازوست) و درود خدا به رسول مکرم او (و آلش) و سلام خدا بر او باد، آرایش مرگ بر فرزند آدم چون آرایش گردنبد بر گردن دوشیزگان است، گرایش و اشتیاقم به زیارت اسلافم (جد و پدر و مادر و برادرم) چون اشتیاق یعقوب به یوسف است، و برابم قتلگاهی گزیده شد که من بدان جایم باید رفت، گوئیا می‌نگرم که گرگهای بیابان بندند مفاصلم را از هم جدا کنند در میان نوایس [۵۶] و کربلاء، چه شکمها از من پُر، و چه انبانها که از من آکنده گردد، گریزی از آنچه بر قلم تقدیر رفته نیست، ما - اهل البیت - خشنودی خدا را خرسندی خود دانسته، بر بلایش صابریم، و او اجر صابران را به ما می‌دهد، هیچ گوشت پیامبر (پاره تن) او از وی جدا نگردد مگر آن که در حَضِيرَةُ الْقُدْسِ نزدش گرد آید، چشمش بدانها روشن گردیده و بدانها وعده‌اش انجام گردد، هر کس که در راه ما خون نثار و بذل می‌کند، و لقای خدا را توطین نفس خویش می‌نماید، پس آماده کوچیدن با ما باشد، چه ما انشاء الله بامداد فردا حرکت می‌کنیم. [۵۷]. از محمد بن داود قمی [۵۸] از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: در آن شب که حسین علیه السلام در بامدادش عزیمت از مکه به خارج نمود محمد حنفیه [۵۹] به خدمت امام مشرف گردید و عرض کرد: برادرم! بی‌وفایی مردم کوفه را به پدر و برادرت می‌شناسی، و می‌ترسم با تو آن کنند که با پیشینیان کردند، اگر در حرم اقامت فرمایی، عزت و حرمت و مناعت نیازی به بیان ندارد. فرمود: «برادرم! از آن می‌ترسم که یزید بن معاویه در حرم ترورم کرده، و با این جنایت حریم حرمت حرم شکسته و دریده شود». عرض کرد: بنابراین به سوی یمن یا به سوی بیابان عزیمت فرمای، چه تو مناعت از همگان افزون بود و کسی را توان دستیابی بر تو نیست. فرمود: «پیشنهادت را مورد بررسی و نظر قرار می‌دهم». سحرگاهان حسین علیه السلام آماده حرکت شد، خبر به محمد حنفیه رسید، با شتاب آمد و مهار شتر برادر را بگرفت و عرض کرد: مگر وعده نفرمودی که در پیشنهادم امعان نظر فرمایی؟ فرمود: «چرا». عرض کرد: پس این شتاب در حرکت چیست؟ فرمود: «بعد از رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای حسین، خارج شو، چه خدا می‌خواهد تو را کشته بیند». عرض کرد: اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. حال که چنین است، بردن زنان با خود چه معنا دارد؟ فرمود: «پیامبر فرمود: که خدا می‌خواهد آنان را در کسوت اسارت ببیند. خداحافظی کرد و رفت. [۶۰]. سپس حسین علیه السلام به مسافرت ادامه داد تا به تنعیم [۶۱] رسید و در آن جا با کاروانی برخورد که بحیر بن ريسان حمیری فرماندار یمن برای یزید هدایا می‌برد. حسین علیه السلام هدایا را به عنوان ولایت مأخوذ داشت، و به شتربانان فرمود: هر که خواهد با ما به عراق آید از مصاحبت نیکوی ما بهره‌مند گردیده کرایه او را مستوفی برداریم، هر که نخواهد کرایه‌اش را تا بدین جا پرداخت نمایم. جمعی با امام رفتند و دیگران امتناع ورزیدند. امام علیه السلام به سیر ادامه داد تا به ذات عِزْق [۶۲] رسید و بشرین غالب [۶۳] را دیدار فرمود که از عراق می‌آمد، از وضع عراق پرسید. عرض کرد: آنها را در حالی پشت سر نهادم که دلهاشان با تو و شمشیرهاشان در استخدام بنی‌امیه بود. امام علیه السلام فرمود: «برادر اسدی درست گفته: همانا خدا آنچه را بخواهد می‌کند و حکم هم اراده اوست». راوی گوید: امام به حرکت ادامه داد تا به ثعلبیه [۶۴] رسید، وقت ظهر بود، امام سر بر بالین نهاد و به خوابی سبک رفت و بیدار شد و فرمود: «در رؤیا دیدم که هاتفی می‌گفت: شما در مسیر هستید و مرگ شما را به جنت می‌برد». فرزندش علی عرض کرد: پدرجان مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: «چرا پسرم سوگند بدو که بازگشت بندگان به سوی اوست». عرض کرد: بنابراین پدرم! ما از مرگ پروایی نداریم. حسین علیه السلام فرمود: «خدا تو را بهترین پاداش که هر فرزندی را در برابر پدر می‌دهد بدهد». آن شب را امام در آن جا به سر برد، در بامداد مردی مکئی به ابا هرّه ازدی کوفی نزد امام آمد و بر وی سلام کرد. سپس گفت: فرزند رسول الله! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم رسول الله جدت بدر آورد؟ حسین علیه السلام فرمود: «ای اباهرّه وای بر تو، همانا بنی‌امیه مالم را گرفتند صبر کردم، و به آبرویم تاختند عنان شکیبایی را از دست ندادم، اکنون خونم را خواستند گریختم، سوگند به خدا که قطعاً این گروه طاغی و یاغی مرا خواهند کشت و خدا لباس ذلت فراگیر را بر آنان پوشانده و

شمشیر را بر آنان حاکم، و کسی که آنان را به خاک سیاه مذلت و خواری بنشانند بر ایشان مسلط کند تا آن جا که خوارتر از قوم سبأ که زنی بر آنان سلطنت کرده بر اموال و خونهایشان حکم راند خواهند شد». امام علیه السلام از آن جا کوچید، جمعی از بنی فزاره و بجیله حدیث کرده گفتند: ما با زهیر بن قین [۶۵] از سفر مکه بازمی گشتیم که با حسین علیه السلام هم مسیر و همراه شدیم و از این قضیه ناراحت بودیم زیرا با امام زنان همراه بودند، هر زمان امام اراده نزول می فرمود: ما کنار می گرفتیم، روزی امام در ناحیه‌ای فرود آمد که ما نیز ناچار با امام در همان مکان فرود آمدیم. در حال خوردن غذا بودیم که فرستاده حسین علیه السلام آمد و بر ما سلام کرد. بعد به زهیر بن قین گفت: امام تو را فراخوانده، هر یک از ما غذای در دست را فروافکنیدیم و کاملاً بی حرکت ماندیم. همسر زهیر - دیلم دخت عمرو [۶۶] - به وی گفت: سبحان الله، عجباً، آیا فرزند رسول الله تو را فرا خوانده و تو اجابت نمی نمایی، چه می شد می رفتی و سخن امام را گوش فرامی دادی. زهیر نزد امام مشرف گردیده، چیزی نگذشته بود که با شادمانی و با چهره درخشان باز گشت، و فرمان داد تا خیمه و خرگاه را برکنند و با بار و بنه و خیمه به حسین علیه السلام پیوست. زهیر به همسرش گفت: تو نیز مطلقه‌ای، زیرا نمی خواهم در زندگی با من جز خیر و رفاه ببینی. من تصمیم گرفته‌ام در خدمت امام باشم و جان و تنم را فدایش کنم، بعد هم مالش را بدو عطا کرده با یکی از عموزادگانش وی را روانه اهلش نمود. زن به گاه وداع با شوهر برخاست و گریست و گفت: خدا خیرت دهد، خواسته‌ام از تو این است که مرا نزد جد حسین علیه السلام در قیامت به یاد آوری. بعد به یارانش گفت: هر که خواهد با من باشد باشد، و الا این آخرین دیدار ماست. حسین علیه السلام چون به منزل زباله [۶۷] رسید، خیر شهادت مسلم بن عقیل به عرض ایشان رسید، و با پخش این خبر، دنیاپرستان و ارباب حرص و آز از امام جدا و پراکنده شدند و اهل و خیار اصحابش با وی پیائیدند. راوی گوید: از شدت گریه و ناله برای شهادت مسلم زمین به لرزه درآمد، و اشکها سیل آسا از دیدگان جاری شد. و آن گاه حسین علیه السلام به جانب آن جا که خدایش فراخوانده بود حرکت فرمود و با فرزدق برخورد کرد، فرزدق بعد سلام به امام عرض کرد: فرزند پیامبر، چگونه به کوفیان که عموزاده تو مسلم و شیعه تو را کشتند اعتماد می کنی؟ از چشمهای مبارک امام اشک بارید و فرمود: «خدا مسلم را رحمت فرماید، او به سوی روح و ریحان و تحیت و رضوان خدا شتافت، او وظیفه‌اش را به پایان برد و وظیفه ما باقی است». بعد این اشعار را زمزمه کرد: *فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَةً فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَغْلًا - وَأَنْبُلًا* گر دنیا چیز گرانبهایی به حساب آید، قطعاً ثواب خدا برتر و ارزشمندتر است *وَإِنْ تَكُنِ الْأَيُّدَانِ لِلْمَوْتِ انْشَيْتَ فِقْتَلِ أَمْرًا بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُو* اگر بدنهای برای مرگ پدید آمده‌اند، پس شهادت در راه خدا برتر است *وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قَسَمًا مُقَدَّرًا فَقِلَّةٌ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ أَجْمَلُو* اگر قسمت ارزاق مقدر است، پس حرص کم در تلاش چه زیباتر است *وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بِالْ مَثْرُوكِ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخُلُو* اگر واقعاً جمع اموال برای ترک است. پس چرا شخص باید در اموال متروک بخل بورزد راوی گوید: حسین علیه السلام نامه‌ای به سلیمان بن سرد و مسیب بن نجبه و رفاعه به شداد و جمعی از شیعیان کوفه نوشت و با قیس بن مسهر صیداوی [۶۸] فرستاد. قیس چون به نزدیک کوفه رسید، حصین بن نمیر [۶۹]، مأمور ابن زیاد راه را بر وی بست و در پی تفتیش وی برآمد، قیس نامه امام را دریده و نابود کرد، حصین وی را نزد ابن زیاد فرستاد. چون نزد ابن زیاد رسید، گفت: تو که هستی؟ قیس: من مردی از شیعیان امیرالمؤمنین و فرزندش می باشم؟ ابن زیاد: چرا نامه را دریدی؟ قیس: تا ندانی در آن چه نوشته شده. ابن زیاد: نامه از کی و برای کی بود؟ قیس: از حسین علیه السلام به جمعی از کوفیان که نامه‌های آنان را نمی دانم. ابن زیاد بر آشفته و گفت: به خدا که دست از تو بر نمی دارم جز آن که اسامی این گروه را بگویی یا بر فراز منبر رفته و حسین و پدر و برادرش را لعن کنی و الا قطعه قطعه‌ات کنم. قیس گفت: اما اسامی گروه را نخواهم گفت: و اما لعن کردن حرفی ندارم. قیس به منبر آمد و خدای را ستایش کرد و ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و بسیار طلب رحمت برای علی و فرزندانش صلوات الله علیهم نمود و بر ابن زیاد و پدرش لعن فرستاد و هکذا گردنکشان بنی امیه را تا آخرینشان لعنت فرستاد. وانگاه گفت: مردم، من فرستاده حسین علیه السلام نزد شما می‌ام و او را در فلان منزل پشت سر گذاشتیم، دعوتش را بپذیرید. این خبر به ابن زیاد

رسید، فرمان داد تا از فراز قصر فرو افکندندش که به شهادت رسید. خبر شهادتِ قیس به امام حسین علیه السلام رسید، اشک از چشم‌های مبارکش جاری گردید و گفت: «خداوندا برای ما و شیعیان ما منزلی پاک و با کرامت مقرر دار و ما و آنان را در قرارگاه رحمت گرد هم آور، چه تو بر هر چیز توانایی». در روایت آمده که: این نامه را حسین علیه السلام از حاجز فرستاد، و گفته‌اند: جز این نیز آمده. راوی گوید: حسین علیه السلام کوچید تا به دو منزلی کوفه، که با حَزْبَن یزید [۷۰] به همراه هزار سوار برخورد نمود. حسین علیه السلام: آیا از مایید یا علیه ما؟ حَز: بلکه ای اباعبدالله، علیه شما. حسین علیه السلام: «لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم». سخنان بسیاری میان آنان گفته شد و آخر الامر حسین علیه السلام فرمود: «حال که برخلاف نوشته‌ها و فرستاده‌ها یاران نظر دارید، من از آن جا که آمده‌ام بدانجا بازمی‌گردم». حَز و لشکرش با این پیشنهاد مخالفت کرده شدند. حَز گفت: ای فرزند رسول الله! راهی را در پیش گیر که به کوفه یا مدینه منتهی نگردد تا من نزد این زیاد اعتذار جسته به این که شما با ما در راه مخالفت ورزیدید. امام علیه السلام از سوی چپ راه بحرکت ادامه داد تا به عذیب الهجانات [۷۱] رسید. گوید: در این جا بود که نامه ابن زیاد به حَز رسید که او را در مدارای با حسین علیه السلام تویخ و او را امر به تضییق و تنگ کردن عرصه بر امام کرده بود. حَز با لشکر متعزض امام شده و مانع از ادامه سیر او شدند. حسین علیه السلام فرمود: «مگر دستورت عدول از راه نبود؟» حَز گفت: چرا، و لیکن نامه امیر است که رسیده و فرمانم داده که عرصه را بر تو تنگ کرده و بر من جاسوسی گمارده تا خواسته‌های امیر را به اجرا درآورم. راوی گوید: حسین علیه السلام در میان یاران خود برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و بعد از حمد خداوندی یادی از جدش فرموده و بر وی درود فرستاد و فرمود: «کار بر ما چنان شده که می‌بینید، دنیا متغیر گردیده، چهره نازیبای خود را به ما نشان می‌دهد و خوبه‌هایش پشت کرده و بریده و نارسا استمرار دارد، و از آن چیزی جز ته‌جرعه بازمانده در ظرف به جای نمانده، و زندگی پست و ناچیزی چون چراگاه ناگوار به چشم نمی‌خورد، مگر نمی‌نگرید که به حق عمل نشده و از باطل رادع و مانعی نیست، چه زیبا است که مؤمن «در راه خدا» راغب لقاء پروردگارش (با شهادتش) گردد، چه من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز ملالت نمی‌بینم». زهیر بن قین برخاست و عرض کرد: ای فرزند رسول الله، خدا ما را در راه هدایت و در التزام خدمت استوار بدارد، فرموده‌ات را شنیدیم، اگر ما همیشه به صورت پاینده در دنیا باقی می‌ماندیم، ما قیام در رکابت را، بر دنیا و آن زندگی برمی‌گزیدیم. هلال بن نافع بجلی [۷۲] از جا بچست و به عرض رسانید: به خدا ما ملاقات پروردگاران را ناروا نمی‌بینیم، و ما همواره بر نیات و بینشهای خود استوار، با دوست دوست و با دشمن دشمنیم. بریر بن حصین [۷۳] - خضیر - برخاست و معروض، داشت: ای پسر رسول الله، به خدا سوگند خدا بر ما منت نهاد تا توفیق یابیم همراه تو - در راه هدفت - بجنگیم تا آن جا که اعضای ما تکه‌تکه گردیده، و آنگاه در قیامت، جد تو شفیع ما باشد. سپس حسین علیه السلام برخاست و برنشست، حرکت کرد و حَز و لشکرش گاهی مانع از حرکت شده، و گاهی نیز با وی حرکت می‌کردند تا امام به کربلاء رسید و این روز دوم محرم بود، پرسید: «این زمین را چه نام است». گفته شد: کربلاء. امام فرمود: (انزلوا، هاهنا واللّه محط رکابنا وسفک دماننا، هاهنا واللّه محط قبورنا، وهاهنا واللّه سبی حریمنا، بهذا حدّثنی جدی)؛ «فرود آید، به خدا که این جا جای فرود آمدن و ریختن خونهای ماست، و اینجا جایگاه قبور ماست، به خدا که این جا جای به اسارت رفتن حرم ماست و این خبر را جدّم به من داده است». همگان فرود آمدند، و حَز با لشکرش نیز در کناری فرود آمدند، و حسین علیه السلام نشست و شمشیرش اصلاح می‌کرد و می‌فرمود: یا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِيلَتِ فَو بَرِ تُو آي رُوز گَار كِه چِه بَد دُوستی هِستی و چقدر در هر شبانگاه و بامداد برای تو بودمِ طَالِبِ وَ صَاحِبِ قَتِيلِ وَالْدَهْرُ لَا يَنْقُصُ بِالْبَدِيلِ چقدر جوینده که به کشتن رفته و این روزگار است که به نخبگان قناعت نوردو اِنْمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَ كُلُّ حَيٍّ فَالِي سَبِيلِهِ ما نا امر به نزد پروردگار است، و هر زنده‌ای راهی در پیش دارد ما أَقْرَبِ الْوَعْدِ إِلَى الرَّحِيلِ إِلَى جَنَانٍ وَ إِلَى مُقْبِلُوعِدِه زمان کوچیدن به بهشت خدای چقدر نزدیک استراوی گوید: زینب [۷۴] دخت فاطمه علیها السلام این سخنان را بشنید و گفت: برادرم این سخن تو سخن کسی است که به مرگ خود یقین دارد. فرمود: آری خواهرم. زینب: وای بر من،

حسین مرا خبر از مرگ خود می‌دهد. گوید: زنان گریستند و لطمه بر چهره‌ها زده گریبان چاک زدند. ام کلثوم [۷۵] ندا برداشت: و ام‌محمد و اعلیه و ام‌ه و فاطمه و احسنا و احسینا. وای از ضایعه بعد از تو ای اب‌عبدالله. حسین علیه السلام خواهر را تسلی داد و فرمود: (یا اختاه تعزّی بعزاء الله، فإنّ سکان السموات یموتون و اهل الارض لا یبقون و جمیع البریة یهلکون، یا اختاه یا ام کلثوم! و انت یا زینب و انت یا رقیه و انت یا فاطمه و انت یا رباب! انظرن اذا انا قُلتُ فلا تشقن علی حیاً ولا تخمشن علی وجهاً ولا تقلن علی هجرأ). «خواهرم! خود را به آرامش خدا تسلی ده، چه ساکنان آسمانها می‌میرند و زمینیان به جای نمانند، و ماسوی الله به مرگ گرفتار آیند. بعد فرمود: «خواهرم ام کلثوم، و تو ای زینب، و تو ای رقیه [۷۶] و تو ای فاطمه، [۷۷] و تو ای رباب [۷۸] بنگرید بعد از شهادتم مبادا گریبانی را چاک زده یا چهره‌ای را خراشیده، یا سخنانی ناروا بر زبان رانید». روایت از طریق دیگر: زینب چون آیات را شنید - او در جایی تنها و خالی از مخدّرات حرم بود - با پای برهنه در حالی که لباسش به زمین کشیده می‌شد به حضور برادر رسید و گفت: وای بر من، ایکاش مرگ مرا از این زندگی آزاد می‌کرد، امروز گوئیا مادرم فاطمه الزهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن المجتبی را از دست دادم، ای خلیفه گذشتگان و ای پناه بازماندگان. حسین علیه السلام نظری به خواهر افکند و فرمود: «خواهرم عنان بردباری را از کف مده». عرض کرد: پدرم و مادرم به فدایت، فدایت کردم، آیا بزودی به شهادت می‌رسی؟ اما غصه گلوگیر را فرو برده و چشمهای مبارکش اشک آلود شده، سپس فرمود: «هیاهات هیاهات، اگر مرغ قطا را شبی آرام می‌گذاشتند به خواب می‌رفت». عرض کرد: ای وای آیا خود را در معرض غضب می‌نهی، همین قلبم را بیشتر جریحه‌دار می‌کند و بر من ناگوارتر است، و آنگاه گریبانش را درید و بیهوش شد. امام برخاست، و بر چهره خواهر آب ریخت تا بیهوش آمد، بعد تسلیتیش داد و مرگ پدر و جدش «صلوات الله علیهم اجمعین» را به یادش آورد. یکی از انگیزه‌های احتمالی که موجب شد حسین علیه السلام حرم و عیالش را بکوچاند این بوده که اگر امام اهل حرم را در حجاز یا یکی از شهرهای دیگر به جای می‌گذاشت، یزید لعنه الله از آن آگاه شده و کسی را می‌فرستاد که اهل البیت را اسیر کرده آنان را مستأصل کرده، برخوردهای سخت با آنان می‌نمود تا حسین علیه السلام را از جهاد و شهادت بازدارد، چه ممکن بود امام به علت دستگیری اهل حرم از مقام والای سعادت شهادت باز ماند.

در شرح حال جنگ و اموری که نزدیک و مربوط بدان است

راوی گوید: ابن زیاد اصحابش را برای جنگ با حسین علیه السلام فراخواند و آنها پیرویش کردند و با آن که سبکشان می‌شمرد باز هم فرمانش بردند، دین و دنیای عمر بن سعد را خرید و به فرماندهی سپاه برگزیدش، و او پذیرفت. عمر بن سعد با چهار هزار سوار برای جنگ با امام از کوفه بیرون شد، و ابن زیاد پیاپی برایش نیرو می‌فرستاد و تا آن که در کربلا تا شب ششم محرم بیست هزار لشکر وارد شدند، ابن سعد عرصه را بر حسین علیه السلام تنگ کرد و آب را بر روی او و اصحابش بست، و آنان را گرفتار تشنگی کرد. امام علیه السلام برخاست و به قائمه شمشیرش تکیه داد، با صدای بلند ندا در داد و فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا مرا می‌شناسید؟» گفتند: آری تو فرزند رسول الله و سبط اویی. فرمود: (أنشدکم الله هل تعلمون أنّ جدی رسول الله صلی الله علیه وآله؟)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که رسول الله علیه و آله جد من است؟» گفتند: خداوندا آری. فرمود: (أنشدکم الله هل تعلمون أنّ امی فاطمه بنت محمد؟)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که مادرم فاطمه دختر محمد است؟» گفتند: آری. فرمود: (أنشدکم الله هل تعلمون أنّ ابی علی بن ابی طالب؟)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که پدرم علی بن ابی طالب است؟» گفتند: خداوندا آری. فرمود: (أنشدکم الله هل تعلمون أنّ جدتی خدیجه بنت خویلد اول نساء هذه الأمة إسلاماً؟)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که جدۀ ام خدیجه دخت خویلد [۷۹] اول زن مسلمان امت است؟» گفتند: آری. فرمود: (أنشدکم الله هل تعلمون أنّ حمزه سید الشهداء عمّ ابی؟)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که حمزه سید الشهداء [۸۰] عموی پدرم است؟» گفتند: چنین است. فرمود: (أنشدکم الله هل تعلمون أنّ جعفر الطیار فی الجنّة عمی؟)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید جعفری [۸۱] که در بهشت توان پرواز دارد عمویم

است؟» گفتند: خداوندا بله. فرمود: (أُنشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا مُتَقَلِّدُهُ؟)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که این شمشیر رسول‌الله صلی الله علیه و آله است که آن را آخته‌ام و در دست دارم؟» گفتند: بله. فرمود: (أُنشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا لَابَسْهَاءُ؟)؛ «شما را به خدا آیا این عمامه رسول‌الله صلی الله علیه و آله است که بر سر دارم؟» گفتند: آری. فرمود: (أُنشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ أَوَّلَ النَّاسِ إِسْلَامًا وَأَجْزَلَهُمْ عِلْمًا وَأَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَأَنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٌ؟)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید علی علیه السلام اول انسان است که اسلام آورد، او که علمش از همه فراگیرتر و حلمش از همه برتر بوده و این که او ولی هر مؤمن و مؤمنه می‌باشد؟» گفتند: خداوندا آری. فرمود: (فَبِمَ تَسْتَحْلُونَ دَمِي وَ أَبِي صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ الذَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ غَدًا، يَذُودُ عَنْهُ رَجَالًا - كَمَا يُذَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِرَ عَلَى الْمَاءِ، وَلِوَاءِ الْحَمْدِ يَبْدُ أَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ!!)؛ «پس چرا ریختن خونم را روا می‌دانید با آن که پدرم صلوات‌الله علیه در فردای قیامت مدافع حوض است، و مردم را آن چنان که شتر را از آب برانند از حوض برانند، و لواء الحمد در روز قیامت به دست پدرم باشد؟!» گفتند: همه اینها را می‌دانیم، و تو را رها نکنیم تا مرگ را با تشنگی بچشی. چون خطبه امام را زینب و زنان بشنیدند گریستند و نوح و ندبه کرده و تپانچه بر چهره نواخته صداهايشان به ناله بلند شد. امام علیه السلام برادرش عباس [۸۲] و فرزندش علی [۸۳] را به سویشان فرستاد و فرمود: «آنان را به سکوت فراخوانید قسم به جانم چه گریه‌ها که در پی دارند». راوی گوید: نامه ابن زیاد به عمر بن سعد رسید که وی را تحریض به جنگ و شتاب در آن، و از تأخیر در جنگ برحذر داشته، که ابن سعد و لشکر به سوی حسین علیه السلام یورش بردند. و شمر بن ذی الجوشن [۸۴] لعنة الله عليه پیش تاخت و ندا در داد که خواهرزاده‌های من کجائید؟ عبدالله [۸۵] و جعفر [۸۶] و عباس و عثمان. [۸۷]. حسین علیه السلام به فرزندان ام‌البینین فرمود: «اگر چه فاسق است پاسخ را بدهید». فرزندان ام‌البینین فرمودند: چه کار داری؟ گفت: ای خواهرزاده‌هایم، شما در امانید، خود را با برادران به کشتن ندهید، و ملازم خدمت یزید بن معاویه امیرالمؤمنین باشید. عباس بن علی علیهما السلام ندا در داد و فرمود: دستهایت بریده و امان‌نامه‌ها ملعون بادا، ای دشمن خدا، ما را می‌خوانی که برادر و سرورمان حسین بن فاطمه علیهما السلام را رها کرده در خط فرمان مطرودان و ملعونان فرزندان ملائمتین خدا در آییم. شمر با حالت خشم به لشکرش برگشت. راوی گوید: چون حسین علیه السلام دید که اثربخشی پند و موعظه کم، و شتاب دشمن برای جنگ زیاد است به برادرش عباس فرمود: «اگر توانستی که جنگ را امروز به تأخیر اندازی این کار را بکن، باشد که امشب را برای پروردگاران نماز گزاریم، چه او می‌داند که من نماز و تلاوت کتابش را دوست دارم. عباس این خواسته را با آنان در میان نهاد، عمر بن سعد سکوت کرد، عمرو بن حجاج زبیدی گفت: اگر اینان ترک و دیلم بودند و این تقاضا را می‌خواستند، ما می‌پذیرفتیم، حال آن که اینان آل محمدند. این تقاضا پذیرفته شد. راوی گوید: حسین علیه السلام نشسته بود که به خواب‌گونه‌ای فرو رفت و بعد بیدار شد و فرمود: «خواهرم، در این ساعت در رؤیا جدم محمد صلی الله علیه و آله و پدرم علی علیه السلام و مادرم فاطمه علیها السلام و برادرم حسن علیه السلام را دیدم که می‌فرمودند: ای حسین علیه السلام تو بزودی نزد ما می‌آیی. و در روایتی: فردا نزد ما می‌آیی. راوی گوید: زینب تپانچه به صورت خود نواخت و صیحه برآورد. حسین علیه السلام فرمود: «آرام باش، ما را مورد شماتت دشمن قرار مده». شب «عاشورا» فرا رسید، حسین علیه السلام اصحابش را جمع کرده بعد از حمد و ثنای خداوند رو به آنان کرد و فرمود: (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا خَيْرًا مِنْكُمْ، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ، أَفْضَلَ وَأَبْرَّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا، وَ لِيَأْخُذْ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَ ذَرُونِي وَهَوْلَاءِ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُمْ لَا يَرِيدُونَ غَيْرِي)؛ «اما بعد، حقا که من اصحابی بهتر از شما، و نه اهل بیتی برتر و نیکوکارتر از اهل بیت منم، خداوند از من به شما پاداش نیکو دهد، این شب است که سیاهی و تاریکی آن شما را فرا گرفته، پس آن را چون شتر رهواری گرفته، و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت را گرفته و در این تاریکی شب پراکنده شده از صحنه بیرون شتابید، و مرا با دشمن واگذارید چه آنان جز مرا نخواهند». برادران و فرزندان او و فرزندان عبدالله [۸۸] بن جعفر همگان هماهنگ گفتند: چرا چنین کنیم، برای این که بعد از تو

زنده بمانیم، خدا هرگز چنین روزی را پیش نیاورد، و آغازگر این سخن عباس بن علی علیهما السلام بود و دیگران در پی وی سخن گفتند. راوی گوید: حسین علیه السلام نظری به فرزندان عقیل [۸۹] افکند و فرمود: «شهادت مسلم برای شما کافی است، همگان بروید و من به شما اجازت دادم». در روایت دیگر آمده: این زمان بود که برادران و تمام اهل بیت حسین علیه السلام به سخن درآمده گفتند: ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله درباره ما مردم چه خواهند گفت، و ما به مردم چه بگوییم، (بگوییم) که ما شیخ و کبیر و سید و امام و فرزند دخت پیامبر را رها کردیم، در رکابش تیری از کمان ما نجسته، نیزه در کف ما بکار گرفته نشده، شمشیر ما بر دشمن فرود نیامده، نه به خدا ای فرزند رسول الله، هرگز از تو جدا نشده، بلکه جانهای ما پاسبان جان شریفیت بوده تا در پیش رویت در خون خود غلتیده، آنچه بر تو وارد آید بر ما نیز وارد گردد، و چه زشت است زندگی بعد از تو. سپس مسلم بن عوسجه [۹۰] برخاست و گفت: ما تو را این گونه تنها گذارده از نزدت بازگردیم و دشمن تو را در محاصره داشته باشد! نه به خدا، خدا هرگز چنین وضعی را نیاورد تا آن که نیزه‌ام را در سینه دشمنانت بشکنم تا آن جا که دسته شمشیر در دستم باشد دشمنت را از پای در آورم. اگر من سلاح نبرد هم نداشته باشم تا با آنان بجنگم، آنان را سنگباران کرده هرگز از حضرتت جدا نگردم تا در کنارت جام شهادت در کام کشم. گوید: سعید بن عبدالله حنفی برخاست و به عرض رسانید: نه، به خدا ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله، هرگز نهایت نگذارم، تا خدا بداند که ما وصیت پیامبرش محمد را درباره تو حفظ و رعایت نمودیم، و اگر می‌دانستم که در راه تو کشته می‌شدم و بعد زنده به آتش کشیده می‌شدم و خاکسترم به باد داده می‌شد و هفتاد بار این وضع تکرار می‌شد، هرگز از حضرتت جدا نشده تا در پیش رویت شاهد مرگ و شهادت را در آغوش کشم، چرا نه، حال که این یک کشته شدن بیش نیست و بعد هم به کرامت ابدی و جاویدان خدا می‌رسم. آن گاه زهیر بن قین بجلی برخاست و به عرض رسانید: به خدا ای فرزند رسول خدا چقدر دوست داشتم که هزار بار کشته شده، زنده گردم تا خدا با این کار تو و برادران و فرزندان و اهل بیت جوانت را از کشته شدن حفظ می‌فرمود. جمعی از اصحاب نیز چنین سخن گفتند: جانهای ما به فدایت، تو را با همه وجودمان پاس داریم، و چون در راهت به شهادت رسیم وفای به عهد کرده و پیمان خویش را به پایان برده‌ایم. در همان حال به محمد بن بشیر حضرمی خبر رسید که پسرش در مرز ری به اسارت افتاد. گفت: پاداشش را از خدا می‌گیرم، دوست نداشتم در حیاتم به اسارت گرفتار گردد. حسین علیه السلام سخن وی را بشنید و فرمود: «خدایت رحمت فرماید، بیعت را از تو باز گرفتم برای آزاد کردن پسرش برو دست بکار شو». عرض کرد: درندگان مرا زنده بخورند اگر از ساحت تو جدا شوم. فرمود: «این بُردها را به پسرش بده تا برای آزادی برادرش از آن بهره گیرد». بعد پنج بُرد عطایش فرمود که هزار دینار می‌ارزید. راوی گوید: در آن شب (شب عاشورا) حسین علیه السلام و همراهان در حالت رکوع و سجود و قیام و قعود به عبادت حق پرداختند زمزمه رقیق مناجات و دعاهایشان چون زمزمه برخاسته از زنبور عسل بود، در آن شب سی و دو نفر از لشکر ابن سعد از لشکرگاه خود به لشکرگاه امام پیوستند. بامداد فردا امام فرمان داد تا خیمه‌ای برافراشته شد، و امر فرمود تا کاسه‌ای از مشک زیاد آورده در آن نوره ریخت، و داخل شد تا موی بسُتُرد. بریر بن حصین همدانی، و عبدالرحمان [۹۱] بن عبد ربّه انصاری دم در خیمه برای استفاده از نوره به انتظار ایستاده بودند که بریر عبدالرحمان را به خنده می‌آورد. عبدالرحمن بدو گفت: ای بریر آیا می‌خندی! این ساعت که وقت خنده و لعب نیست. بریر گفت: قوم من می‌دانند که من در جوانی و پیری از امور باطله و هزل بیزار بودم و خنده من از سر شادمانی از آن است که در این راه قرار گرفته‌ایم، به خدا که فاصله بین ما و این که حورالعین را به آغوش کشیم جز این نیست که ساعتی با این قوم با شمشیرهایشان مبارزه کنیم. راوی گوید: لشکر ابن سعد، بر مراکب خود برنشستند، حسین علیه السلام بریر بن حصین را به سوی آنان فرستاد تا مردم را پند دهد که پند و تذکر او مفید نیفتاد. حسین علیه السلام بر ناقه یا اسبش سوار شد و در مقابل دشمن قرار گرفت و آنان را به سکوت دعوت کرد، همگان سکوت کردند، پس امام خدای را حمد و ثنا گفت و از صفات او برشمرد و بر محمد صلی الله علیه و آله و بر فرشتگان و انبیاء درود فرستاد و سخنرانی رسایی کرد و فرمود: «نابود بادید ای جمعیت و همواره قرین رنج و

اندوه، در کمال اضطراب نزد ما دادخواهی کرده فریادرس خواستید، و ما بسرعت به فریادرسی شما قیام کردیم، این شمشیرها که در دست شماست باید با ما می‌بود نه بر ما، و این آتش که به زیان ما افروختید می‌بایست دشمن ما و شما را فراگیرد، هم اکنون با دشمنانتان دوست شدید در برابر دوستانتان، بدون آن که از دشمن عدلی دیده باشید یا از آنها امیدی برید. هلا - وایها بر شما - ما را رها کردید در حالی که شمشیرها از نیام برنیامده، و طوفان ظلم فرو ننشسته و خرد به بار ننشسته، و لیکن چونان ملخ بیابان به سوی آن شتاب گرفتید، و چون پروانه گردش جمع آمدید. دور بادید ای بندگان کینزک و بدان احزاب، و راندگان کتاب، و تحریف گران سخن، و جرثومه‌های گناه، و دمش شیطان، و فرو نشانندگان سنتها: آیا دشمن را بازوی توانا دانستید و از ما روی گردانیدید؟! آری واللّه که نیرنگ و بی‌وفایی شما قدیم بوده که ریشه‌های شما بر آن بالید و شاخه‌های شما از آن پوشش یافت، شما بدترین غم برای بیننده و ناگوارترین لقمه برای غاصب باشید. آلا، همانا زنازاده فرزند زنازاده مرا بین دو چیز قرار داده یا مرگ با شرافت و جنگ، یا پذیرفتن ذلت و خواری، چه دور است ذلت از ما، خدا ذلت را برای ما روا ندارد، و هکذا رسول او و مؤمنان، و دامنهای پاک و پاکیزه، و شخصیت‌های والا و جانهای گرانباه از این که طاعت فرومایگان بر شهادت ارجمندان ترجیح یابد. آلا همانا من با این خانواده‌ام با قلت عدد و یاران اندکم به سوی شهادت و خدا می‌روم.» بعد امام اشعار فروه بن مسیک مرادی [۹۲] را با سخنش پیوند می‌دهد: فَإِنْ نَهَزْمُ فَهَزَامُونَ قَدَمًا وَإِنْ نُغَلَبُ فغَيْرُ مَغْلِبِينَ! اگر هزیمت دهیم از پیشتر هزیمت دهندگان بودیم، و اگر مغلوب شویم هرگز مغلوب نگردیم. موماً أَنْ طَبْنَا جُبْنَ وَلَكِنْ مَنَائِنَا وَدَوْلَةَ آخِرِينَ! ترس را در وجود ما راهی نیست و لیکن مرگ ما دولت دیگران را در پی دارد. إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ أَنَسٍ كَلَّا كَلَّهُ أَنَاخَ بِآخِرِنَاهِرْ! گاه مرگ سایه خود را از مردمی بردارد بر سر دیگران فرو افکند. فَافْنَى ذَالِكُمْ سَيَرَوَاتِ قَوْمِي كَمَا أَفْنَى الْقُرُونِ الْأُولَى! نامرگ جوانمردان قوم مرا به فنا داد همچنان که از پیشینیان را بر باد داد. فلو خلد الملوک إِذَا خلدنا ولو بقى الکرام إِذَا بقینا! اگر ملوک جاودانه بودند ما نیز بودیم، و اگر کریمان باقی بودند ما نیز بودیم. فقل للشّامتين بنا افیقوا سیلقی الشّامتون کما لقینا! بگو به شماتتگران به ما آرام باشید، چه هر چه به ما رسید به شماتتگران خواهد رسید. بعد فرمود: (أما واللّه لا تلبثون بعدها إلّا کریث ما یرکب الفرس حتّی یدور بکم دور الرّحی ویقلق بکم قلق المحور، عهدٌ عهدٌ إلیّ أبی عن جدّی، فأجمعوا أمرکم و شرکاءکم، ثمّ لایکن أمرکم علیکم غمیة، ثمّ اقض و إلی ولا تنظرون)؛ «به خدا که به شما مهلتی چون درنگ زمان یک سوار شدن اسب بیش ندهند تا آن که آسیاب زمان شما را در زیر چرخش خرد و ریز کند. آری این عهدی است از پدرم و از جدّم، پس کارتتان را با شرکایتان جمع کنید تا بعد از آن بر شما اندوهی نباشد آن گاه به من تاخته و مهلت ندهید.» حقّا که من بر کسی توکل کردم که پروردگار من و شماست، هیچ جنبنده‌ای نباشد جز آن که در چنبر قدرت اوست، حقّا که پروردگارم بر صراط مستقیم باشد. خداوندا باران آسمان را از اینان دریغ فرما، و به قحطی‌ای چون قحطی زمان یوسف اینان را مبتلا فرما، خداوندا غلام ثقیف (حجاج بن یوسف) را بر آنان مسلط فرما تا جام آکنده از بلا و ظلم (ذلت و خواری) را به اینها بچشانند، چه آنان ما را تکذیب کرده بی‌یارمان گذاشتند، تویی پروردگار ما، بر تو توکل و به سویت انابه کنیم، و مصیر به سوی توست.» سپس امام فرود آمد و اسب مرتجز رسول الله صلی الله علیه و آله را بخواست و بر آن نشست و یارانش را آماده جنگ نمود، از امام باقر علیه السلام روایت شده: «یاران امام چهل و پنج سوار و یکصد نفر پیاده بودند» و جز این نیز روایت شده. راوی گوید: عمر بن سعد به پیش تاخت و تیری سوی لشکر حسین علیه السلام انداخت و گفت: نزد امیر شهادت دهید: من اول تیر را انداختم، تیرها چون قطرات باران روان شد. امام علیه السلام به اصحاب فرمود: «خدای رحمت کند شما را برخیزید برای مرگ، مرگی که از آن گریزی نیست، چه این تیرها پیکهای دشمن به سوی شماست.» در روز عاشورا ساعتی چند حمله همگانی صورت گرفت که جمعی از اصحاب امام شهید شدند. این گاه بود که امام حسین علیه السلام دست مبارک را بر محاسن شریفش نهاده فرمود: «غضب خدا بر یهودیان آنگاه شدت گرفت که برای خدا پسر قرار دادند، و بر نصاری آن زمان که خدای را سه گانه دانستند و بر مجوس وقتی که شمس و قمر را پرستش کردند، خشم خدا بر امتی سخت شد که برای کشتن پسر دختر پیامبر خود همداستان

شدند.» «نه به خدا هرگز تسلیم خواسته‌شان نشوم تا خدای را با بدن خون‌آلود ملاقات کنم». امام صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که می‌فرمود: چون امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد تلافی نمودند و جنگ برپا شد، خداوند نصرت خود را فرو فرستاد تا آن جا که بر سر حسین علیه السلام سایه گسترده و آنگاه امام مخیر شد بین پیروزی بر دشمنانش و بین ملاقات و لقای پروردگارش، او لقای پروردگارش را برگزید. راوی گوید: آنگاه حسین علیه السلام فریاد برآورد: «آیا فریادرسی هست که برای خدا به دادمان برسد، آیا مدافعی هست که از حرم رسول الله صلی الله علیه و آله دفاع کند؟» این زمان بود که حزن یزید ریاحی رو به عمر بن سعد کرد و گفت: آیا با این مرد می‌جنگی؟ گفت: آری به خدا جنگی که آسانترین شکل آن پراندن سر و قطع دستهاست. حزن رفت و در جایگاهش بین همگان ایستاد و او را رعه و لرزه‌ای افتاد که چونان لزه‌ای که بر بید می‌افتد. مهاجرین اوس [۹۳] بدو گفت: به خدا که کارت عجیب و شبهه برانگیز است، اگر پرسیده می‌شد: اشجع کوفیان کیست، از تو چشم نمی‌پوشیدم، این چه وضعی است که در تو می‌بینم؟ حزن گفت: به خدا خود را در گزینش بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم، به خدا قسم که جز بهشت را برنگزینم گرچه قطعه قطعه و سوزانده شوم. سپس اسب خود را به سوی حسین علیه السلام رانده و دستها بر سر نهاده می‌گفت: خداوند! به سویت بازگشته و توبه نمودم، توبه‌ام را بپذیر، چه من دل‌های دوستان و فرزندان رسول الله را به وحشت و اضطراب افکندم. او به حسین علیه السلام عرض کرد: فدایت گردم، من همانم که تو را از بازگشت به مدینه بازداشتی و کار را بر تو سخت گرفتم، به خدا گمانم این نبود، که این مردم با تو چنین کنند، من نزد خدا تائبم، آیا می‌بینی که توبه‌ام پذیرفته گردد؟ حسین علیه السلام فرمود: «آری خدا توبه‌ات را می‌پذیرد، فرود آی». عرض کرد: در خدمت تو سواره بهتر می‌توانم عرض خدمت کنم تا پیاده، و فرود آمدن آخر کار من «شهادت» است. حال که من اول کسی هستم که بر تو خروج کردم، پس اجازت فرمای که اول شهید در پیشگاه تو باشم، باشد که در فرای قیامت از آنان باشم که با جدت محمد صلی الله علیه و آله مصافحه کرده باشم. جامع کتاب گوید: منظور حزن از اول شهید از آن لحظه به بعد باشد، زیرا جماعتی پیش از او طبق روایات به شهادت رسیده بودند. امام اجازتش فرمود، حزن به جنگ پرداخته و جنگی زیبا نمود و جمعی از شجاعان و ابطال دشمن را به خاک هلاکت افکند و بعد شهید گردید، پیکر پاکش را نزد حسین علیه السلام آوردند و امام خاک از چهره‌اش پاک می‌کرد و می‌فرمود: «تو حزی آن گونه که مادرت حُرّت نام نهاد، تو حزی - آزادمردی - در دنیا و آخرت». راوی گوید: بر بر بن خضیر که زاهدی عابد بود به میدان نبرد تاخت، و یزید بن معقل در مقابلش قرار گرفت، و با هم قرار مباحله گذاردند که طرفدار حق طرفدار باطل را به قتل رسانند، آنها به جنگ پرداختند و بُریر، یزید را روانه دارالبوار نمود و به جنگ ادامه داد تا به شهادت رسید، رضوان خدا بر بُریر باد. وهب بن حباب کلبی [۹۴] بیرون تاخته نیکو جلادت نموده، جهادی به کمال و بلاغ کرد، مادر و همسرش با وی بودند، به سوی آنان بازگشت و گفت: مادرم راضی شدی؟ گفت: نه، رضایتم این است که در پیشگاه حسین علیه السلام به شهادت رسی. همسرش گفت: تو را به خدا سوگند مرا به داغ خود مبتلا منماید. مادرش گفت: از این سخن بر کران باش، در نزد فرزند دخت پیامبر به مقاتلت پرداخته تا به شفاعت جدش در روز قیامت نائل گردی. وهب به میدان نبرد بازگشت، همواره جنگ کرد، تا آن که دو دستش قطع گردید، همسرش عمودی گرفته به سوی شوهر شتافته و می‌گفت: پدر و مادرم به فدایت، در ساحت پاکان حرم رسول الله صلی الله علیه و آله مقاتله کن، وهب روی به همسر نموده تا او را به نزد زنان برگرداند، زن لباس شوی را بگرفت و گفت، هرگز بازنگردم تا با تو بمیرم. حسین علیه السلام فرمود: «خدا به شما خانواده جزای خیر دهد، به نزد زنان بازگرد، خدایت رحمت فرماید». او به نزد زنان بازگشت. کلبی همچنان به نبرد پرداخت تا به شهادت رسید، خشنودی خدا بر او باد. پس از آن مسلم بن عوسجه به مبارزت پرداخته، و در جنگ با دشمنان بلاغتی به کمال نموده، و بر بلاهای جنگ پای اصطبار بفشرد تا بر زمین افتاد و هنوز رمقی داشت که حسین علیه السلام به اتفاق حبیب بن مظاهر به سویش رفت. حسین علیه السلام فرمود: «ای مسلم خدایت رحمت فرماید»، «پس بعضی از آنان بار مسؤولیت را به سر منزل رسانده و رفتند، و بعضی دیگر در حال انتظارند، و هرگز چیزی را تبدیل نکردند». حبیب

نزدیکش شد و گفت: ای مسلم، این وضع تو بر من ناگوار است، به بهشت بشارت باد. مسلم با صدایی ضعیف گفت: خدا تو را بشارت خیر دهد. حیب گفت: اگر چه من بعد از تو در همین راهم، لیکن دوست داشتم هر وصیتی داری از تو بشنوم و به مرحله اجراء گذارم. مسلم گفت: به راستی که به این آقا وصیت می‌کنم - با دست اشاره به حسین علیه السلام کرد - در خدمتش جهاد کن تا مرگت فرا رسد. حیب گفت: امرت را به دیده منت و آن گه وفات نمود رضوان حق بر او باد. پس از آن عمرو بن قرظۀ الانصاری از امام حسین علیه السلام رخصت طلبید، امام اجازتش فرمود، جنگی چون جنگ مشتاقان به پاداش کرده، در عرض خدمت نزد سلطان آسمان بسی پافشاری کرد، و جمعی زیاد از سپاه ابن زیاد را به ورطه هلاکت افکنده بکشت، و به زیباتر وجهی بین سداد و جهاد جمع نمود، تیری به سوی حسین علیه السلام از چله کمان نجست جز آن که با دستش آن تیر را بازداشته و نه شمشیری جز آن که با دلش آن را خریدار آمد، تا آن زمان که عمرو بر پای ایستاده بود به حسین علیه السلام سوئی نرسید تا بر اثر کثرت جراحات فرو غلتید. آن گاه به حسین علیه السلام روی آورد و عرض کرد: یابن رسول الله آیا به عهدم وفا کردم؟ فرمود: آری تو پیشاپیش من در بهشتی، رسول الله صلی الله علیه و آله را از من سلام برسان و اعلام دار که من در پی هستم، و در پی جهاد کسوت شهادت پوشید، رضوان خدای بر او باد. پس از آن جون [۹۵] مولای ابوذر که غلامی سیاه بود در پی اذن برآمد. حسین علیه السلام فرمود: «تو آزاد و مأذونی که طریق سلامت جویی، چه تو را در کنار ما زندگی راحت بود و حال مبتلای به بلای راه ما مباش». عرض کرد: یابن رسول الله! در فراخ زندگی من کاسه لیس خوان احسانتان بودم و اکنون در سختی شما را بگذارم و بگذرم، به خدا که بویم بد و نژادم پست و رنگم سیاه است، بر من منت گذار تا با پیمودن راه بهشت از طیب بو و شرافت حسب و چهره سپید برخوردار شوم، نه به خدا از شما جدا نگردم تا خون این سیاه با خونهایتان بیامیزد. بعد از آن جنگید تا به شهادت رسید رضوان الله علیه. راوی گوید: وانگاه عمرو بن خالد صیداوی [۹۶] به مبارزت برخاست و به عرض رسانید: ای اباعبدالله، فدایت گردم، اراده ام آن است که به یارانم ببیوندم، و تخلف از آن را روا ندارم که تو را بین اهلت تنها و قتل بینم. حسین علیه السلام فرمود: «به پیش تاز چه ما از پی شما به فاصله ساعتی ملحق شویم». به پیش تاخت و جنگید تا به شهادت رسید. رضوان الله علیه. راوی گوید: حنظلۀ بن سعد شبامی [۹۷] آمد و در پیش حسین علیه السلام بایستاد و تیرها و شمشیرها و نیزه‌ها را به جان به چهره و گردن می‌خرد، و ندا در می‌داد: ای مردم! من بر شما از آنچه بر احزاب گذشت یا آنچه بر قوم نوح، عاد و ثمود و دیگران آمد می‌ترسم، و خداوند هرگز اراده ستم بر بندگان ندارد، مردم، من بر شما می‌ترسم مثل آنچه در روز رستخیز آید، روزی که پشت کنید و بگریزید و برای شما نگاهبان و نگهداری نباشد، مردم حسین را مکشید که در چنگال عذاب خدا گرفتار آید و به تحقیق آن که افترا بندگان زیاد کند. بعد رو به حسین علیه السلام کرد و عرض نمود: آیا به سوی پروردگارم نروم و به یارانم نبیوندم؟ حسین علیه السلام فرمود: «برو به سوی آنچه که برایت از دنیا و مافیها بهتر است، برو به جانب ملکی که فناپذیر است». او پیش تاخته، و چون جنگ آوران جنگی سخت نموده بر ناگوارها شکیب ورزید تا به شهادت رسید، رضوان الله علیه. در این وقت گاه نماز ظهر شد، حسین علیه السلام فرمان داد تا زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی پیش رویش ایستاده تا با مانده اصحاب نماز خوف بگزارد. هر تیر که به سوی حسین علیه السلام گشاده گشت سعید بن عبدالله به جان می‌خرد و همواره خود را وقایه جان امام می‌نمود و قدمی واپس ننهاد تا به زمین افتاده می‌گفت: خداوندا بر اینان لعنتی چون لعن عاد و ثمود فرو فرست، خداوندا! پیامبر را از من سلام برسان و وی را ابلاغ فرما که ما چه رنجها که از جراحات وارده دیدیم، چه من پاداش خود را در یاری ذریه پیامبرت از تو می‌خواهم، و آن گاه به شهادت رسید، رضوان الله علیه، در بدنش سیزده تیر جز ضرب شمشیر و زخم نیزه‌ها دیده می‌شد. راوی گوید: سويد بن عمر بن ابی المطاع [۹۸] که مردی شریف و کثیر الصلوة بود به پیش تاخت، و چون شیری از بند جسته ستیزید و بر بلایای نازله شکیبایی را به نهایت برد، و بر اثر کثرت جراحات وارده که توان جنبش را از وی گرفته بود بین کشتگان افتاد تا وقتی شنید که می‌گویند: حسین کشته شد، سويد حرکتی به خود داد از موزه اش کاردی در آورده و با دشمن جنگید تا به درجه فائزه شهادت نائل آمد، رضوان الله علیه. گوید:

اصحاب حسین علیه السلام در پیش رویش به جنگ پرداخته و چنان بودند که شاعر گفت: قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مَلْمَءٍ وَالْخَيْلِ بَيْنَ مَيْدَعَسٍ وَمَكْرَدَسْكَرُوهِیْ كَمَا إِذَا فَرَا خَوَانِدَه شُونَد بَرای دَفْعِ بَلَا بَرِ اسبهای نشان‌دار و ردیف شده باشند لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَی الدُّرُوعِ وَأَقْبَلُوا يَتَهَفَّتُونَ عَلَی ذَهَابِ الْأَنْفُسِ دِلها را بر روی زرها پوشیده‌اند و در تسلیم جان بر یکدیگر پیشتازند چون همه اصحاب به شهادت رسیده و جز اهل بیت امام به جای نماندند، عَلَی بن الحسین علیه السلام - که از همه مردم زیاروی تر و از نظر اخلاق از همه نیکوتر بود - از پدرش کسب اجازت کرد و امام وی را رخصت داد. امام نظر نومیدانه‌ای به فرزند افکند و چشمان مبارکش فرو هشت و بگریست. سپس فرمود: (اللَّهُمَّ اشْهَدْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غَلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطَقًا بِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَيْبِكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ)؛ «خداوند! گواه باش، به تحقیق جوانی به جنگ و مبارزت شتافته که اشبه الناس از نظر خلقت و خلق و منطق به رسولت صلی الله علیه و آله می‌باشد. هر گاه اشتیاق زیارت پیامبرت را می‌یافتم او را می‌نگریستم». بعد صیحه برآورد و فرمود: «ای پسر سعد خدا رحمت را قطع کند آن گونه که قطع رحم کردی». علی به میدان شتافته، و جنگ سختی بنمود و جمعی کثیر از کفار را روانه دارالبوار کرد. و آنگاه به نزد پدر بازگشت و عرض کرد: پدرجان، تشنگی مرا گشته، و سنگینی آهن - سلاح - توان را از من برده، آیا شربت آبی به هم می‌رسد؟ حسین بگریست و فرمود: «واغوثاه ای پسر جانم. از کجا آب بیابم، اندکی مقاتله نما، چقدر نزدیک است که جدت محمد صلی الله علیه و آله را زیارت کنی و او تو را با جامی سرشار از آب سیراب کند که بعد از آن هرگز تشنه نگردی». علی به میدان بازگشت و بزرگترین قتال را به راه انداخت، منقذ بن مره عبدی بسویش تیری انداخت که علی را از پای درآورد، ندا در داد: پدرا، از من به تو سلام باد - خداحافظ - این جد من است که به تو سلام می‌گوید و می‌فرماید: با شتاب نزد ما آی، وانگه شهبه‌ای زده زندگی را بدرود فرمود. حسین علیه السلام آمد تا در کنار بدن مبارک فرزند بایستاد، صورتش را بر صورت فرزند نهاد و فرمود: (قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، مَا أَجْرَاهُمْ عَلَی اللَّهِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حَرَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عَلَی الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ)؛ «خداوند بکشد قومی را که تو را کشتند، چه چیز آنها را بر خدا و بر دریدن حرمت رسول الله صلی الله علیه و آله جری کرده، بعد از تو تفو بر دنیا». راوی گوید: زینب دخت علی علیه السلام از خیمه بیرون شده و ندا می‌داد: ای حبیب من. ای برادرزاده‌ام و آمد و خود را بر جسد او افکند. حسین علیه السلام آمد و او را سوی زنان بازگردانید. پس از آن از اهل بیت امام یکی پس از دیگری به میدان شتافته و به شرف شهادت نائل آمدند، امام در آن حال بانگ برآورد: «ای عموزادگانم، ای اهل بیتم! شکیبایی کنید، صابر باشید، به خدا از امروز دیگر هوان و خواری نبینید». راوی گوید: نوجوانی که گوئیا صورتش چون پاره ماه می‌درخشید [۹۹] بیرون شد و به قتال پرداخت، ابن فضیل از دی ضربتی بر سر مبارکش فرود آورده آن را بشکافت، نوجوان با صورت به زمین آمد و صیحه زد: یا عم‌اه. حسین علیه السلام با شتاب باز شکاری و خشم شیر خشمگین شتابیده ضربت شمشیری بر ابن فضیل وارد آورد و او دستش را سپر جان کرد و شمشیر امام دستش را از آرنج قطع فرمود، ابن فضیل فریاد برآورد، فریادش را لشکر شنیده و حمله کرده تا نجاتش دهند، و بدن نوجوان زیر سم اسبها قرار گرفت تا شهید گردید. گوید: بعد از فرو نشستن غبار جنگ، حسین علیه السلام را دیدم که بر سر غلام ایستاده و آن نوجوان زمین را با پایش می‌کاوید و امام می‌فرمود: «دور بادند از رحمت خدا آنان که تو را کشتند؛ آنان که روز قیامت جدت با آنان مخاصمه کند». بعد فرمود: «بر عمومیت ناگوار است از این که او را بخوانی و او جوابت نگوید یا پاسخت را بدهد لیکن سودی برایت نداشته باشد: به خدا که این روزی است که دشمن او زیاد و یاور او اندک است». بعد نوجوان را به سینه‌اش گرفته و حملش نموده در میان شهدای اهل بیت قرار داد. گوید: چون حسین علیه السلام قتلگاه جوانان و یارانش را نگریست، برای جنگ با دشمن با نفس نفیس خود عزیمت فرمود، و ندا در داد: «آیا مدافعی هست که از حرم رسول الله دفاع کند؟ آیا خداشناسی هست که در حق ما هراس خدا را در پیش گیرد؟ آیا فریاد رسی هست که به امید رحمت خدا به فریاد ما برسد؟ آیا یآوری هست که به امید آنچه در نزد خداست ما را یاری رساند؟». در این وقت ناله زنان بلند شد، و امام به باب خیمه آمد و فرمود: خواهرم زینب، بچه کوچک [۱۰۰] مرا بیاور تا با وی وداع گویم، امام او را گرفت تا ببوسد،

حرمه بن کاهل [۱۰۱] تیری انداخت که آن گلوگاه کودک را سوراخ کرد، امام به زینب فرمود: او را بگیر. بعد خون صغیر را با دو کف دست بگرفت تا پُر شدند و آن خون را بسوی آسمان پاشید و فرمود: «چه آسان است آنچه در محضر خدا بر من وارد می‌آید!». امام باقر علیه السلام می‌فرماید: از آن خون قطره‌ای به زمین فرود نیامد. از طرق دیگر روایت شده که آن به عقل نزدیکتر است، چه زمان و حال زمان تودیع با کودک نبود زیرا امام به حرب و جنگ اشتغال داشته، و همانا زینب خواهر امام علیه السلام کودک را آورد و گفت: این طفل تو سه روز است که آب نیاشامیده، برایش آبی طلب کن. امام علیه السلام کودک را بر روی دست گرفت و فرمود: (یا قوم قد قتلتم شیعتی و اهل بیتی، و قد بقی هذا الطفل یتلّی عطشاً، فاسقوه شرباً من الماء)؛ «ای قوم! شیعیان و اهل بیتم را کشتید و فقط این طفل باقی مانده که از عطش بخود می‌پیچد، او را با شربتی از آب سقایت کنید». در بین سخنان امام مردی از دشمن تیری انداخت که کودک را گلو برید، و امام آنان را نفرینی کرد آن گونه که به دست مختار و دیگران گرفتار آمدند. راوی گوید: تشنگی بر حسین علیه السلام سخت شد، و بر مرکب مسنات نشسته و اراده فرات را نمود و این در حالی بود که برادرش عباس در پیش رویش، قرار داشت. لشکر عمر بن سعد متعرض آنان شدند، مردی از بنی دارم تیری به سوی حسین علیه السلام گشود که به زیر زخم امام اصابت کرد، امام تیر را کشید و دست زیر زخم گرفت تا دو کف دست از خون آکنده شد و آن را پرتاب کرد و گفت: «خداوندا حقاً از آنچه به فرزند دختر پیامبر شده و می‌شود نزدت شکایت دارم». بعد عباس را از حسین علیه السلام جدا کردند و او را احاطه نمودند تا آن که وی را شهید نمودند - قدس الله روحه - حسین علیه السلام در مرگ برادر بشدت گریست و شاعر در این باره می‌گوید: أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبَكِّيَ عَلَيْهِ فَتَى أَبِكِي الْحَسَنِ بِكَرْبَلَاءِ سَازِوَارْتَرِينَ مَرْدَمَ بِيهِ إِنَّهُ كَانَ بَرَادِرَ كَرِيْسْتِه شُودِ جَوَانْمَرْدِي اسْتِ كِه (شهادتش) حسین را به گریه آورد آخوه و ابْنِ وَالِدِهِ عَلِيَّ أَبُو الْفَضْلِ الْمَضْرَجِ بِالْذَّمَاءِ بَرَادِرِش وَ پسر پدرش علی، ابوالفضل که با خونش سرخ رو گردید و من واساه لایثنیه شیءٌ و جَادَلَهُ عَلِيٌّ عَطَشَ بِمَاءٍ اَوْ كِه بَا حَسَنِ مَسَاوَاتٍ وَ مَوَاسَاتٍ كَرْدِ حَتَّى دَر تَشَنُّگِي بَا اَوْ مَوَاسَاتٍ كَرْدِ رَاوِي كُوِيْد: وَ آنگاه حسین علیه السلام، دشمن را به مبارزه فراخواند، و همواره هر کس که به مبارزت با حضرتش قدم پیش می‌نهاد به دست او راهی جهنم می‌گردید تا آن جا که کشتار عظیمی بنمود و در همان حال می‌فرمود: الْقَتْلُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ شَهَادَاتٍ اَز پَدِیْرِش نَنگِ اَوْلِي، وَ نَنگِ اَز وِرُودِ دَر آتَشِ اَوْلِي اسْتِيكِي اَز رَاوِيَان كُوِيْد: بِه خدَا سُوگَنْد نَدِيْدِم مَرْدِي رَا كِه فَرَزَنْدَانِ وَ اَهْلِ بِيْتِ وَ يَارَانِش كَشْتِه شُدِه بَارِ اِيْنِ هَمِه دَرْدِهَا وَ رَنْجِهَا رَا بِه دُوش كَشِيْدِه مَعِ الْوَصْفِ اِيْنِ كُوْنِه دَلِيْرَانِه دَر صَحْنِه نَبْرِدِ اَبْرَازِ شَجَاعَتِ وَ رَشَادَتِ كَنْدِ تَا اَن جَا كِه دَشْمَنْ هَمِ پَشْتِ هَمِ بِه صُورْتِ كُرُوْهِي بِه جَنْابَشِ يُوْرَشِ بَرْدِه حَضْرَتِ بَا شَمَشِيْرِشِ بِه اَنَانِ حَمْلِه وَرِ شُدِه دَشْمَنْ اَن چُونِ كَلَّهْ بَزِ دَرِ بَر خُورْدِ بَا كُرُكِ مِي كَرِيخْتَنْد، حَضْرَتِ كَاِه بِه صَفُوفِ فَشْرْدِه سِي هَزَارِ نَفْرِي دَشْمَنْ حَمْلِه مِي كَرْدِ وَ اَنَانِ رَا بِه هَزِيْمَتِ مِي بَرْدِ وَ دَشْمَنْ چُونِ مَلَخِ پَرَا كَنْدِه مِي شَدَنْدِ وَ اِمَامِ بِه مَكَانَشِ بَا زَكَشْتِه مِي فَرْمُود: «وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ». رَاوِي كُوِيْد: اِمَامِ عَلِيّه السَّلَامِ پِيُوسْتِه مِي جَنْكِيْدِ تَا اَن كِه دَشْمَنْ بِيْنِ اَوْ وَ حَرَمِ اَوْ حَائِلِ شُد. اِمَامِ بَانَكِ بَرِ اَنَانِ زِدِ وَ فَرْمُود: وَايِ بَرِ شَمَا، اَيِ دَنْبَالِه رُوَانِ اَلِ اَبِي سَفِيَانِ، اِكْرَ بَرَايْتَانِ دِيْنِ نَبُوْدِه وَ اَز مَعَادِ وَ قِيَامَتِ پَرُوَايِي نَدَارِيْد، پَسِ دَرِ اِيْنِ دُنْيَا اَزَادِه بَاشِيْد، وَ اِكْرَ اَنچَنَانِ كَمَا نِ دَارِيْدِ كِه عَرَبِيْدِ بِه اِحْسَابِ وَ نَزَادَتَانِ بَا زَكَرِيْد. شَمْر نَدَا دَر دَادِ كِه اَيِ فَرَزَنْدِ فَاطِمِه چِه مِي كُوِيِي؟ فَرْمُود: «سَخْمِ اِيْنِ اسْتِ كِه، مَن بَا شَمَا مِي جَنْگِمِ وَ شَمَا بَا مَن، وَ بَرِ زَنَانِ كَنْهَائِي نِيْسْت، پَسِ اِيْنِ سَر كَشَانِ وَ طَاغِيَانِ وَ نَادَانَانِ خُودِ رَا اَز تَعَرُضِ بِه حَرَمِ مَن تَا مَن زَنْدِه هَسْتِمِ بَا زَدَارِيْد». شَمْر كُفْت: اِيْنِ حَقِّ تُو اسْت. دَشْمَنْ اَشْرُوعِ بِه حَمْلِه بِه اِمَامِ عَلِيّه السَّلَامِ نَمُودِه، حَضْرَتِشِ حَمَلَاتِ خُودِ رَا اَز سَرِ كَرَفْتِ وَ اَوْ بَا اِيْنِ وَصْفِ شَرَبِ اَبِي رَا مِي جُسْتِ وَ نَمِي يَافْتِ، تَا اَن كِه هَفْتَا دُودِ جِرَاحَتِ يَافْت. اِمَامِ عَلِيّه السَّلَامِ، لِحْظِه اَيِ بَرَايِ اسْتِرَاحَتِ تَوَقُّفِ فَرْمُودِ وَ دَرِ حَالِي كِه ضَعْفِ اَز جَنْگِ بَرِ وِي عَارِضِ كَرْدِيْدِه بُوْد، دَرِ هَمَانِ حَالِ سَنگِي اَز دَشْمَنْ اَمْدِ وَ بِه پِيْشَانِي حَضْرَتِ اصَابَتِ نَمُود، اِمَامِ عَلِيّه السَّلَامِ پِيْرَاهَنْ رَا بَالَا زِدِ تَا خُونِ پِيْشَانِي رَا بَا زَدَارْدِ كِه تِيْرِي سِه شَاخِه وَ زَهْرِ اَلُودِ بِيَامْدِ وَ بَرِ قَلْبِ مَقْدَسِ اِمَامِ نَشَسْت، اِمَامِ عَلِيّه السَّلَامِ فَرْمُود: «بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ عَلِيٌّ مَلَّةٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». وَ آنگاه سر به آسمان برداشت و گفت: «خداوندا تو می‌دانی که اینان مردی

را می‌کشند که بر گستره زمین جز او فرزند دختر پیامبر نیست». [۱۰۲]. سپس تیر را از پشت سر برآورده و خون چون ناودان فوران کرد، و توان جنگ از امام می‌رفت. حضرت بایستاد، هر مردی از دشمن که نزد امام می‌آمد بازمی‌گشت که مبادا خدای را با شرکت در خون امام ملاقات کند. تا آن که مردی از کنده به نام مالک بن نسر، لعنة الله علیه آمد و به حسین علیه السلام ناسزا گفت و با شمشیر بر سر مبارکش زد که گله خود را برید و به سر مبارک رسید و کله خود آکنده از خون شد. راوی گوید: حسین علیه السلام خرقة‌ای بخواست و سر را با آن بست و قلنسوه‌ای که بر سر نهاد و بر آن عمامه بست. مدتی اندک دشمنان درنگ کرده به سوی امام علیه السلام بازگشته و احاطه‌اش نمودند. در این وقت عبدالله [۱۰۳] بن حسن بن علی علیهما السلام که نوجوانی نوحاسته بود و هنوز موی بر صورتش ندیده بود از نزد زنان بیرون آمد و با شتاب خود را به کنار حسین علیه السلام رسانید، زینب دخت علی علیه السلام خود را به وی رسانیده تا او را بازدارد، عبدالله بشدت امتناع ورزید و گفت: به خدا سوگند از عمویم جدا نگردم. بحر بن کعب - یا حرمله بن کاهل - با شمشیر قصد حسین علیه السلام نمود، نوجوان گفت: وای بر تو ای خبیث‌زاده آیا عمویم را می‌کشی؟ شمشیر که بر امام فرود می‌آمد، عبدالله دست بالا برد تا سپر جان عمو کند، شمشیر دست عبدالله را تا پوست برید و دست آویزان شد، نوجوان فریاد و عیاه کشید. حسین علیه السلام برادرزاده را گرفته و به آغوشش کشیده فرمود: «برادرزاده‌ام، بر آنچه بر تو گذشت صابر باش و خیرش بدان، زیرا خدا تو را به آبای صالحت ملحق فرماید». حرمله بن کاهل تیری به سوی عبدالله گشود و وی را در دامن عمویش به شهادت رسانید. [۱۰۴]. پس از آن شمر بن ذی الجوشن به خیمه‌های حسین علیه السلام حمله کرد و گفت: آتش به من دهید تا خیمه‌ها را با هر کس که در آن است به آتش کشم. حسین علیه السلام فرمود: «فرزند ذی الجوشن! تو آتش را خواستی تا اهل را آتش زنی، خدا تو را در آتش بسوزاند». شب آمد و امام او را نکوهید و او شرم‌منده بازگشت. راوی گوید: حسین علیه السلام فرمود: (ایتونی بثوب لا یرغب فیه أبعله تحت ثیابی، لئلا أُجرد منه)؛ «پیراهن کهنه‌ای به من دهید تا زیر لباس پوشیده مرا از آن برهنه نکنند». پیراهن تنگی آورده شد، فرمود: «این نه، زیرا این لباس اهل ذلت است». بعد پیراهن کهنه‌ای را بگرفت و پاره‌اش کرد و زیر لباسش پوشید و بعد از شهادت وی را از آن هم برهنه کردند و بردند. بعد امام علیه السلام شلواری حبری بخواست و آن را جدا جدا و تقطیع نموده و پوشید، و بدین ترتیب آن را از حیز ارتفاع بیرون کرد و سوراخش نمود تا از بدنش نریابند، ولی بعد از شهادتش بحر بن کعب آن را ربود و حسین علیه السلام را برهنه گذارد. بعد از عاشورا، دو دست بحر بن کعب در تابستانها چون دو تکه چوب خشک، خشک شده و در زمستانها در حالی که دو دست او مرطوب بود از آن چرک و خون جاری می‌گردید تا آن که خدا هلاکش فرمود. چون جراحات زیاد بر حسین علیه السلام وارد گردیده و چون خارپشت [۱۰۵] باقی ماند، ملعونی خبیث به نام صالح بن وهب المزنی لعنة الله علیه، ضربتی سخت با نیزه بر تهیگاه امام زد که حسین علیه السلام از آن ضربت از روی اسب بر گونه راست بر زمین فرود آمد [۱۰۶] بعد برخاست، صلوات الله علیه. راوی گوید: زینب علیها السلام از در خیمه بدر آمد و ندا می‌کرد: وای برادرم، وای سیدم، وای اهل بیتم، کاشکی آسمان بر زمین فرود آمدی، وای کاش کوهها در بستر هامون فرو پاشیدی. شمر به لشکر بانگ زد: درباره این مرد به انتظار چه هستید؟ بعد از هر سوی به امام حمله کردند. زرع بن شریک - لعنة الله علیه - ضربه‌ای بر کتف چپ امام زد، امام نیز ضربه‌ای بر او وارد کرد که هلاک شد. دیگری با شمشیر ضربه‌ای بر دوش امام وارد آورد که امام به چهره بر زمین افتاد و بعد از این ضربت به زحمت می‌نشست و بر روی زمین افتاد و خیزان می‌رفت. سنان بن انس [۱۰۷] نخعی، لعنة الله علیه، با نیزه، به گودی گلوگاه امام زد و بعد نیزه را درآورده و در قفسه سینه امام فرو برد. و باز سنان تیری انداخت که در گلوگاه امام نشست، امام سقوط کرد و بعد نشست و تیر را از گلوی مبارکش کشید. اما هر دو کف دست را زیر گلو گرفت و چون پُر می‌شد با آن سر و محاسن مبارک را خضاب می‌نمود و می‌فرمود: این گونه با خضاب به خونم و حق مغضوبم به دیدار پروردگارم می‌روم. عمر بن سعد به مردی که در جانب راستش بود گفت: وای بر تو فرود آی و حسین را راحت کن. خولی بن یزید اصبحی پیش تاخت تا سرش را قطع نماید به رعشه افتاد. سنان بن انس لعنة الله علیه فرود آمد و

شمشیری به حلقِ مبارک زد در حالی که می‌گفت: به خدا من سرت را جدا می‌کنم با آن که می‌دانم تو فرزند رسول خدایی و بهترین مردم از نظر پدر و مادری، بعد سر شریف حضرت را برید صلی الله علیه و آله. در این باره شاعر گوید: فَأَيُّ رَزِيَّةٍ عَدَلْتُ حُسَيْنًا عَدَاةً تَبِيرُهُ كَفًّا سَيِّئَانِكِدَامِ مَصِيْبَتِ هَمْسَنِكِ مَصِيْبَتِ حُسَيْنِ اسْتِ، در آن روز که سنان سر مطهرش را جدا کرد روایت شده: این سنان را مختار دستگیر کرده و انگشتانش را تک تک و دانه دانه جدا کرد و بعد پاها و دستهایش را بریده، و دیگ بزرگ روغن را برای او به جوش آورد و وی را در میان روغن جوشان افکند و او جنب و جوش کرد تا به جهنم واصل شد. ابوطاهر محمد بن حسین برسی در کتاب معالم الدین خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: بعد از شهادت حسین علیه السلام، فرشتگان به ضجه آمده و عرض کردند: پروردگارا! این برگزیده تو حسین و فرزند برگزیده است و فرزند دختر پیامبر توست. در پاسخ ملائک، خداوند سایه مبارک قائم «آل محمّد» را برافراشت و فرمود: با دست این انتقام حسین را می‌گیرم. راوی گوید: بعد از شهادت امام صلوات الله علیه، غباری شدید و سیاه و تار با بادی سرخ در آسمان برخاست که هیچ چیز قابل دید و رؤیت نبود، تا آن جا که مردم خیال کردند عذاب بر آنان فرود آمده است، ساعتی درنگ کردند، آن گاه برطرف شد. هلال بن نافع گوید: با لشکر عمر بن سعد بودم که کسی فریاد زد: مژده ای امیر، این شمر است که حسین را کُشت. می‌گوید: من از دو صف جدا شده کنار حسین علیه السلام ایستادم، آن حضرت در حال تسلیم جان بود، به خدا سوگند که من کشته خون‌آلودی را ندیدم که زیباتر از وی یا چهره‌ای نورانی‌تر از او داشته باشد، که نور رویش و جمال و زیبایی وی مرا از اندیشه در امر قتلش بازداشته بود. در همان حال آب می‌خواست، شنیدم یکی بدو گفت: به خدا که از آب نمی‌چشی تا در جهنم از حمیم آن بچشی. حسین علیه السلام فرمود: (لا، بل أرد علی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و أسکن معه فی داره فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر، وأشرب من ماء غیر آسن، وأشکو إلیه ما ارتکبتم منی و فعلتم بی)؛ «نه، بلکه بر جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله وارد می‌شوم و با او در خانه‌اش مأوی گزیده در جایگاه صدق در نزد سلطانی مقتدر، و از آب غیر متغیر آشامیده، و از جنایاتتان نزد او شکایت می‌برم». گوید: همگان چنان به خشم آمدند که گوئیا خدا ذره‌ای رحم را در دل فردی از آنان قرار نداده، در حالی که حضرت امام علیه السلام با آنان سخن می‌فرمود، سر مطهرش را جدا نمودند، و من از این همه بی‌رحمی و سنگدلی به شگفت آمده گفتم: به خدا در هیچ امری با شما اجتماع نمی‌کنم. بعد برای غارت سلب لباس امام حسین علیه السلام روی آورده پیراهنش را اسحاق بن حوبه [۱۰۸] حضرمی لعنه الله علیه ربوده و پوشید و به بیماری برص «پسی» مبتلا گردیده و مویش بریخت. در روایت آمده: در پیراهن امام علیه السلام صد و ده و اندی اثر تیر و نیزه و شمشیر بود. امام صادق علیه السلام فرماید: بر بدن مبارک حسین علیه السلام اثر سی و سه نیزه و سی و چهار شمشیر بود. شلوار امام علیه السلام را بحرین کعب تیمی لعنه الله علیه ربود. در روایت آمده که او نیز زمین گیر و از دو پا فلج گردید. عمّامه‌اش را اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی [۱۰۹] - یا جابرین یزید اودی - به غارت برد و او نیز دیوانه شد. کفش امام را اسود بن خالد لعنه الله علیه در بُرد. انگشتری امام علیه السلام بجدل بن سلیم کلیبی با قطع انگشت امام در ربود، که مختار چون او را بگرفت دو دست و دو پای بجدل را قطع کرده رهایش نمود تا در خون کثیفش دست و پا زده هلاک گردید. قطیفه امام را که از خز بود قیس بن اشعث لعنه الله علیه ربود. که مشهور به قیس قطیفه شد و زره کوتاه آن حضرت را عمر بن سعد لعنه الله علیه بگرفت، بعد از هلاکت عمر بن سعد، مختار آن را به ابی عمره قاتل ابن سعد بخشید. شمشیر امام علیه السلام را جمیع بن خلق اودی به یغما برد، نیز گفته شد: مردی از بنی تمیم به نام اسود بن حنظله لعنه الله علیه آن را غارت کرد. در روایت ابن سعد: شمشیر امام را فلافس نهشلی - قلافس - بر بود. محمّد بن زکریا [۱۱۰] اضافه می‌کند که: آن شمشیر بعدها بدست دختر حبیب بن بدیل افتاد، [۱۱۱] و این شمشیر به غارت رفته غیر از ذوالفقار است، زیرا ذوالفقار ذخیره شده با چیزهای دیگر از ذخائر نبوت و امامت مصون مانده، و راویان آنچه را حکایت کردیم عیناً تصدیق کرده‌اند. راوی گوید: جاریه و کنیزکی از سوی خیمه‌های حسین علیه السلام می‌آمد. مردی بدو گفت: ای امه الله - کنیز خدا - آقایت به شهادت رسید. کنیزک گوید: با شتاب به سوی خانمها و خواتین برگشته

صحيحه می‌زد، مخدرات برخاسته و ناله سردادند و صیحه برداشتند. گوید: دشمنان برای غارت خانه‌های آل‌الرسول و نور چشم زهراء بتول از یکدیگر پیشی گرفته به چپاول پرداختند تا آن جا که از دوش زن، پارچه و ملحفه را کردند و دختران رسول‌الله صلی الله علیه و آله و حریم او بیرون شده گریه سر داده برای فراقِ حامیان، و عزیزان ندبه و نوحه می‌نمودند. حمید بن مسلم گوید: زنی از بنی بکر بن وائل که با شوهرش در سپاه عمر بن سعد بود چون دید که چگونه بر زنان حرم حسین علیه السلام در خیمه‌ها یورش برده تاراج می‌کنند، شمشیری بگرفته و به سوی خیمه‌ها شتافته، و فریاد کشید: ای آل بکر بن وائل آیا دختران رسول‌الله را غارت می‌کنید؟! حکم و حکومت جز برای خدا نیست، ای خونخواهان رسول‌الله، شوهرش او را گرفته و به جایش بازگردانید. راوی گوید: سپس زنان را برهنه سر، غارت شده، با پای برهنه و در کسوتِ اسارت در آمده از خیمه‌ها بیرون رانده آتش در خیمه‌ها زدند. زنان می‌گفتند: به حق خدا ما را به قتلگاه برید، چون نظر زنان به کشتگان افتاد صیحه کشیده بر چهره‌ها تپانچه نواختند. گوید: به خدا سوگند، فراموش نمی‌کنم زینب دخت علی علیه السلام را که بر حسین علیه السلام نوحه می‌کرد و با آوایی حزین و دلی دردمند ندا کرده می‌گفت: وا محمّده! خدای آسمان بر تو درود فرستاد، این حسین توست که عریان و خون‌آلود با اعضای قطعه‌قطعه بیفتاده، وای از این مصیبت، دختران تو اسیرند، شکایتها را به نزد خدا و نزد محمّد مصطفی و نزد علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء می‌برم. وا محمّده! این حسین است که در این بیابان که باد صبا بر آن خاک باشد کشته زنازادگان است، امان از این همه حزن و اندوه، و این همه سختی و بلا بر تو ای اباعبدالله، گوئیا جدم رسول‌الله صلی الله علیه و آله امروز دنیا را ترک فرمود. ای اصحاب محمّد، اینان ذرّیه مصطفی‌اند که چون اسیران برده شوند. در روایات دیگر: وا محمّده! دخترانت اسیر و ذرّیه تو کشته شدگانی هستند که باد صبا بر پیکرهایشان خاک فرو باشد، این حسین است که سر انورش از قفا بریده شده بی هیچ عمامه و ردا، پدرم فدای عزیزی که سپاهش در روز دوشنبه تار و مار و خیامش طناب بریده بر باد رفت، پدرم فدای آن عزیز که به سفر نرفته تا امید بازگشتش باشد، و مجروح نیست تا مداوا گردد، پدرم به فدای آن که جانم فدای اوست، پدرم فدای غمزده‌ای که شهید شد، تشنه‌ای که تشنه لب رفت، پدرم به فدای عزیزی که از محاسن وی خون چکید، پدرم فدای آن که جدش رسول‌الله است، پدرم فدای آن که سبط پیامبر است. پدرم به فدای محمّد مصطفی باد، پدرم به فدای علی مرتضی، پدرم به فدای خدیجه کبری، پدرم به فدای فاطمه زهرا سیده زنان، پدرم به فدای آن که آفتاب برایش بازگشت تا نماز گزارد. راوی گوید: به خدا که زینب در این نوحه سرایی دوست و دشمن را گریانید. سپس سکینه [۱۱۲] جسد مطهر پدر را به آغوش کشید که عده‌ای از اعراب او را از جسد پدر جدا کردند. راوی گوید: بعد عمر بن سعد در لشکرش ندا در داد: کی داوطلب تازاندن اسب بر پیکر حسین است؟ ده نفر داوطلب شدند که عبارتند از: اسحاق بن حوبه آن که پیراهن امام را بُرد، اخنس بن مرثد، حکیم بن طفیل سیعی، عمر بن صبیح صیداوی، رجاء بن منقذ عبدی، سالم بن خیشمه جعفری، صالح بن وهب جعفری، واحظبن غانم، هانی بن شیبث حضرمی، اسید بن مالک، لَعَنَهُمُ اللهُ، این ده نفر در زیر سم اسبها پشت و سینه امام را توتیا کردند. [۱۱۳]. راوی گوید: این ده نفر به نزد ابن زیاد علیه لعائن الله آمده و اسید بن مالک یکی از ده نفر گفت: نَحْنُ رَضُّنَا الصِّدْرَ بَعْدَ الظُّهْرِ بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدِ الْأَسْرِمَائِمِ که با تاختن اسبان جهنده و تندرو بر پیکر، سینه را بعد از پشت خُرد کردیم. ابن زیاد علیه‌اللعنه گفت: شما کیانید؟ گفتند: ما آنانیم که با اسبهایمان پشت و سینه حسین را درهم کوفته آسیاب کردیم. ابن زیاد به آنان جایزه‌ای ناچیز داد. ابو عمر [۱۱۴] زاهد گوید: درباره این ده نفر نگرستیم و یافتیم که همگان زنا زاده‌اند. و اینان هم آنند که گرفتار مختار شده که مختار دستها و پاها را با میخهای آهنین به زمین کوفته و پشت آنان اسب تاخته تا هلاک گردیدند. ابن ریح [۱۱۵] روایت کرده: کوری را دیدم که در صحنه کربلا حاضر بود و از علّت کوری از وی پرسیده شد؟ گفت: در روز عاشورا در کربلا حضور داشتم بدون این که از نیزه و شمشیر و تیر استفاده کنم، بعد از شهادت امام، به خانه‌ام باز گشتم و بعد از نماز عشاء خُفتم. در رؤیا دیدم یکی گفت: دعوت پیامبر را اجابت کن. گفتم: مرا با او چکار؟ گریبانم را گرفته و کشید و نزد پیامبر برد، دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله در بیابانی نشسته، و آستینها را تا آرنج بالا

زده و حربه‌ای در دست دارد، فرشته‌ای در نزدش ایستاده و شمشیری از آتش بدست دارد و یاران نه نفری مرا می‌کشد و بر هر کس که شمشیر آتشین فرود می‌آورد آتش می‌گیرد و شعله‌های آتش از وی بلند می‌شد. جلو رفتم و نزدش بر زانو نشستم و گفتم: السّلام علیک یا رسول‌الله، جوابم نفرمود و مکث طولانی نمود. بعد سر را بالا کرد و فرمود: ای دشمن خدا انتهاک حرمتم کرده عترم را کشته و رعایت حقّم را ننموده و کردی آنچه کردی. گفتم: یا رسول‌الله، به خدا که شمشیری زده و نیزه‌ای را فرود نیاورده و نیزه‌ای نیانداختم. فرمود: راست گفتی، و لیکن سیاهی لشکر بودی، نزدیکم بیا، نزدیکش شدم، طشتی پُر از خون دیدم، فرمود: این خون فرزندم حسین است، از آن خون در چشم کشید از خواب جستم از آن زمان تاکنون چیزی را نمی‌بینم. از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: در روز قیامت برای فاطمه علیها السلام، قبه‌ای از نور برافراشته شود، و حسین علیه السلام در حالی که سر مطهر خود را در دست دارد می‌آید، فاطمه چون او را ببیند بانگی سخت برآورده نعره‌ای زند که در جمع حاضر فرشته‌ای مقرب و پیامبر مرسلی نماند جز آن که بگیرد، خدا تمثال حسین را در زیباترین صورت درآورد، و او بدون رأس با دشمنش مخاصمه فرماید، بعد خداوند کشندگان او و تجهیزگران و شرکای در خون مقدّس او را برایم جمع کند، و من تا نفر آخر آنان را بکشم، بار دیگر زنده شوند و امیرالمؤمنین علیه السلام آنان را بکشد، باز هم زنده شوند، و حسن علیه السلام آنان را بکشد، باز هم زنده شوند و حسین علیه السلام آنان را بکشد، هیچ یک از ذرّیه ما نماند جز آن که آنان را بکشد، در این جا هست که خشمها فرو نشسته اندوه فراموش گردد. بعد امام صادق علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ما را، به خدا که آنان مؤمنانند، آنانند که در مصیبت و حزن و اندوه ما در تمام پهنه غم شریک ما باشند. از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: در روز قیامت فاطمه علیها السلام در میان جمعی از زنان می‌آید. خطاب آید: در بهشت داخل شو. گوید: به بهشت نمی‌روم تا بدانم بعد از من با فرزندانم چه کرده‌اند. خطاب رسد: در قلب قیامت نظری کن، نظر به حسین علیه السلام افکند و می‌بیند که ایستاده و سر در بدن ندارد، فاطمه فریادی برآورد، و بانگ من برای فریادش بلند شود، فرشتگان نیز به فریاد آیند. در روایت دیگر: فاطمه علیها السلام ندا می‌کند: وای پسر! وای میوه دلم. گوید: این گاه خدا به خشم آید، آتشی را به نام هبهب فرمان دهد، آتشی که هزار سال بر آن دمیده شده تا آن که سیاه گردیده، هرگز راحتی در آن راه نیافته و غمی از آن خارج نشود. فرمان رسد: کشندگان حسین علیه السلام را فرو گیر، آتش آنان را فرو می‌گیرد و چون در جوف آن قرار گرفتند، بانگی برآورد سخت، و بانگ سخت آنان نیز برآید و زفر آتش و آنان به گوش رسد. قتلّه حسین علیه السلام با زبانهای تیز و رسا و گویا می‌گویند: چرا پیش از بُت پرستان آتش را بر ما واجب فرمودی؟ پاسخ گوید: آن کس که می‌داند با آن که نمی‌داند همانند نیست. این دو روایت را ابن بابویه در کتاب عقاب الاعمال [۱۱۶] آورد.

پیرامون امور پس از شهادت حسین

گوید: عمر بن سعد لعنه الله علیه، عصر همان روز عاشوراء سر انور امام حسین علیه السلام را به وسیله خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی [۱۱۷]، لعنه الله علیهما به نزد عبیدالله بن زیاد علیه لعائن الله فرستاد، و فرمان داد تا سرهای مطهر بقیه شهداء را چه از یاران یا اهل بیتش قطع کرده با شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج بفرستند و آنان با رؤوس مطهره حرکت کردند تا به کوفه رسیدند. عمر بن سعد مانده آن روز و فردایش را تا وقت ظهر در کربلا توقف کرد، بعد با بازماندگان خاندان حسین علیه السلام از کربلا حرکت کرد، و اهل البیت را که سپرده‌های خیرالانبیاء بودند بر پلاس پالانهای شتران در حالی که پوشش چهره‌های آنان مکشّفه بود بین دشمنان برنشانند، و آنان را آن چنان که اسرار ترک و روم رانده می‌شدند با آن همه رنج و مصائب همی راندند. و چه زیبا گفت آن که گفت: یُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَيُغْزِي بَنُوهُ إِنْ ذَا لَعَجِيئًا شَكَفْتِيهَا إِنْ كُنْتُ بِرِيسَامِ صَلَوَاتِ فَرَسْتَادِهِ بِأَفْرَادٍ أَوْ مِي جَنگند در روایت آمده: شمار سرهای اصحاب حسین علیه السلام هفتاد و هشت بوده که قبایل برای

تقرّب نزد ابن زیاد و یزید بن معاویه، علیهما لعائن الله سرها را بین خود تقسیم و حمل کردند. ۱- کنده به ریاست قیس بن اشعث با سیزده سر ۲- هوازن به ریاست شمر بن ذی الجوشن با دوازده سر ۳- بنی تمیم با هفده سر ۴- بنو اسد با شانزده سر ۵- قبیلہ مذحج با هفت سر ۶- سایر قبایل و مردم سیزده سر راوی گوید: چون عمر بن سعد از کربلاء دور شد، گروهی از بنی اسد آمده بر آن پیکرهای پاک خون آلود نماز گزارده به همان صورت کنونی دفشان کردند. چون ابن سعد با اسیران به کوفه نزدیک شدند مردم برای تماشای آنان آمدند. راوی گوید: زنی از کوفیان بر اسیران اشراف یافته و گفت: شما از اسیران کجایید؟ گفتند: ما اسیران از آل محمّدیم صلی الله علیه و آله. آن زن از بام فرود آمده و ملاحف و شلواریها و مقنعه‌هایی فراهم آورده به اسراء داد تا خود را بپوشانند. راوی گوید: همراه زنان، علی بن الحسین علیهما السلام نیز بود که بیماری لاغرشی کرده بود، و حسن [۱۱۸] بن حسن المثنی که در صحنه نبرد عاشورا با عمو و امامش در صبر بر سختیها و تیرها شکیب ورزیده بود و جراحی شدید داشت همراه بود. و زید بن حسن [۱۱۹] و عمرو [۱۲۰] بن الحسن علیه السلام نیز همراه بودند. کوفیان نوحه سروده می‌گریستند. زین العابدین علیه السلام فرمود: «برای ما نوحه کرده می‌گریید؟! مگر ما را چه کسانی کشتند؟!» بشیر بن خزیم اسدی گوید: زینب دخت علی علیه السلام در آن روز که به سخن پرداخت دیدم و ندیدم زنی با حیا و عقیقه‌ای را که سخنور تر از او باشد، گوئی از لسان امیرالمؤمنین علیه السلام است که سخن می‌گوید، آن زن اشارتی به مردم کرد و فرمود: خاموش باشید، نفسهای مردم در سینه‌ها حبس و جرسها از صدا افتادند، بعد فرمود: حمد و ستایش مر خدای راست و درود بر جدّم محمّد و آل اخیار و طیبین او. اما بعد. ای اهل کوفه! ای اهل نیرنگ و بیوفائی! آیا می‌گریید؟! هرگز اشک شما پایان‌پذیرفته ناله‌تان فرو ننشیند، همانا مثل شما مثل آن زنی است که تافته خود را وا تابیده، که همواره سوگندهایتان را وسیله در آمد بین خود قرار می‌دهید. آیا در شما جز چالپوسی و آلودگی به تباهی، و ارتجاع و کینه‌توزی، و تملّقی چون تملّق کنیزان، و رنج و درد دشمنان است؟! یا در میان شما چراگاهی به گستره یک خرابه یا قطعه نقره‌ای که در لحد گوری نهفته می‌باشید؟ چه چیز بدی نفس شما از پیش فرستاده که خشم خدا را بر شما فرود آورده و جاودانه در عذاب خواهید بود. آیا می‌گریید و ناله از جگر برمی‌آورید؟! آری به خدا که باید بسیار بگریید و کم بخندید، حقا که همه عار و ننگها را با خود بردید (برای خود جمع کردید) که هرگز تکه‌های این عار و ننگ را شستشو نتوانید داد، چگونه می‌توانید خون‌زاده خاتم نبوت و معدن رسالت و سید جوانان بهشت، و پناه نیکان، و فریاد رس محرومان، و منار حجت بر شما و جریان بخش سنت خود را بشویید. چه گناه سنگینی را به دوش گرفتید، دوری و تباهی از آن شما باد، تلاش شما زیانبار، دستهایتان بریده، و کالایتان قرین خسران باد، به خشم خدا بازگشت نموده، و داغ ذلت و بیچارگی بر شما نهاده شد. وای بر شما ای کوفیان، آیا می‌دانید که چه جگری از رسول الله را پاره پاره کردید؟ و چه زنان گرامی از پیامبر را از پرده بیرون کشیدید، و چه خونی از پیامبر را ریخته، و چه حرمت او را دریدید؟! حقا که چه بلاها و سختی سیاه و ناگواری را دامن زدید! در روایتی آمده: به زشتی و حماقتی به پهنای برجستگیهای زمین و آسمان روی آوردید. آیا به شگفت آمدید از این که آسمان خون بارید، و هر آینه عذاب آخرت خوارکننده تر است و شما یاری نمی‌شوید، این مهلت (اندک) را خفیف می‌پندارید، خونخواهی دستخوش از دست رفتن نشود و خدا و پروردگارتان در کمینگاه است. راوی گوید: به خدا سوگند، مردم را می‌دیدم که چون سرگشتگان می‌گریستند و دستها را بر دهانهایشان نهاده بودند. پیرمردی را دیدم که در کنارم ایستاده می‌گریست و ریش وی از اشکش خیس شده بود و می‌گفت: پدر و مادرم فدایتان، پیران شما بهترین پیران، جوانانتان بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان، و نسل شما بهترین نسلهایند، و هرگز خوار نگردیده کسی را توان برابری با شما نیست. زید بن موسی [۱۲۱] آورده از پدر و جدش علیه السلام که فرمود: فاطمه صغری علیها السلام بعد از آن که از کربلا وارد شد و فرمود: حمد مر خدای راست به عدد ریگ و سنگریزه‌ها، و به وزن عرش تا خاک و فرش، او را می‌ستایم و بدو ایمان دارم و بر او توکل می‌نمایم، و شهادت می‌دهم که معبودی جز او نیست و این که محمّد عبد و رسول اوست، و این که ذریه او در کنار شط فرات مذبح شدند بدون آن که کینه‌توز یا خواهان خاک باشند. خداوند! به تو پناه می‌برم از

سوزاندی، و او خاموش شد. گوید: ام کلثوم دخت علی در همان روز از ورای پوشش جهاز محمل به سخن پرداخته در حالی که صدایش به گریه بلند بود فرمود: ای اهل کوفه! بدا به حالتان، چه شد شما را که از یاری حسین علیه السلام دست شستید و او را کشتید، و دست به تاراج اموالش گشوده آنها را به ارث بردید، و زنانش را اسیر کرده، به مصیبتش کشانید، نابود بادید. وای بر شما، چه جنایاتی را مرتکب شده، چه گناهی را بر دوش خود بار کرده، چه خونها ریخته، چه زنان مکرمه را خورد کرده (اسیر نموده) چه جامگانی را از دختران به یغما بردید و چه اموالی را به غارت بردید؟ بهترین مردان بعد از پیامبر را کشتید. رحمت از دلهایتان رخت بر بسته است، هان، حزب خدا غالب و حزب شیطان زیانکارند. بعد فرمود: قَتَلْتُمْ أُخِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لِّأَمْكُم سَيُتَجَزَوْنَ نَارًا حَرُّهَا يَتَوَقَّدُ بَرَادِرُمِ رَا كَرَفْتِيد و كَشْتِيد وَاي بَر مَادِرْتَان، زودا به آتشی کیفر داده شوید که حرارتش شعله گیرد سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمِ اللَّهِ سَفَكْهَا وَحَرَمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ خُونَهَاي رَا رِيخْتِيد كِه خُدَا و قُرْآن و مُحَمَّدِ رِيخْتِنِ آن رَا حَرَام كَرْدِنْدَا لَا فَايْبَةَ رُوَا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ عَدَا لَفِي قَعْرِ نَارٍ حَرُّهَا يَتَيَّزُ عَدَالَا، در فردای قیامت در قعر جهنم به شعله‌های بالنده بشارتتان بادوآئی لَأَبْكِي فِي حَيَاتِي عَلَى أُخِي عَلَى خَيْرٍ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ سَيُولَدُو مِنْ هَمَارِه در زندگیم بر برادرم می‌گیرم، بر کسی که بهتر از همه بعد از پیامبر بود بد مع غَزِير مُسْتَهَلُّ مُكْفَكْفٍ عَلَى الْخَدْمَتِي دَائِبٌ لَيْسَ يَجْمُدُ أَشْكُ جَوْشَانِ چُون بَارَان كِه هَمْوَارِه بَر كُونِه‌ای جَارِي اسْت و خَشْكِي نَكِيرِ دِرَاوِي كُوِيد: (فَضَّحِ النَّاسَ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيْبِ وَ النَّوْحِ، وَنَشْرَ النَّسَاءِ شَعُورَهَنَ، وَحَثِيْنَ التُّرَابِ عَلٰی رُؤُوسِهَنَ، وَخَمَشْنَ وَجُوهِهَنَ، وَلَطَمْنَ خُدُودِهَنَ، وَ دَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ، وَبَكَى الرَّجَالُ وَنَفَّوْا لِحَاهِمِ، فَلَمْ يُرِ بَاكِيَةً وَبَاكٍ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ)؛ «ضج مردم با بانگ گریه بلند شد، زنان موی پریشان کرده، خاک بر سر ریخته، چهره‌ها را خراشیده، تپانچه بر گونه‌ها زده، و ناله‌ها را به اوایلا برداشتند، مردان نیز سخت گریسته ریش خود را می‌کنند، و چنان آن روز جمعیتی گریان از زن و مرد دیده نشد». و آنگاه زین العابدین علیه السلام فرمان سکوت داد. همگان سکوت کردند، امام بایستاد و بعد از حمد و ثنای خداوند و یاد از پیامبر و تجلیل از او آن گونه که سزاوار بود و پس از درود بر حضرتش فرمود: مردم! آن کو که مرا شناخته شناخت، و آن کس که مرا شناخت خود را معرفی می‌کنم، من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبم، من فرزند مذبوح در کرانه شط فراتم بدون آن که خونی یا ارثی از وی طلبکار باشند، من فرزند آنم که هتک حریم حرمت وی شده، مال و نعمت وی به یغما رفته، عیالش به اسارت گرفته شده، من فرزند کسی هستم که او را بگرفته کشتند و همین افتخار مرا بس. مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که به پدرم نامه نگاشتید، و با وی نیرنگ باختید و بدو عهد و پیمان سپردید و بیعتش را به گردن گرفتید، و آنگاه رهایش کرده کمر به قتلش بستید؟! نابود بادید بدانچه برای خود از پیش فرستادید، و بدا به آرای شما، با کدام دیده می‌توانید به رسول الله صلی الله علیه و آله بنگرید آن گاه که این سخن را پیش کشد: عترتم را کشتید و حرمتم را هتک کردید، شما از امت من نیستید؟! راوی گوید: از هر سو صداها بلند شد، در حالی که به یکدیگر می‌گفتند: هلاک شدید و نمی‌دانید؟ امام فرمود: خدا رحمت کند آن را که نصیحتم را پذیرفته وصیتم را امر خدا و درباره پیامبر و اهل بیتش حفظ کند، چه او الگوی نیکوی ماست. همگان گفتند: ای فرزند رسول الله! همه ما سامع و مطیع و حافظ ذمه شمائیم. (در خط تسلیم و اطاعت فرمان توایم) و از شما روی بر نمی‌تایم، فرمان ده رحمت خدا بر تو باد، ما با دشمن تو در جنگ و با هر که سازش کنی در خط سازشیم ما یزید را دستگیر می‌کنیم، از ستمکاران به شما و ما برائت می‌جوییم. امام علیه السلام فرمود: هیهات، هیهات، ای نیرنگ‌بازان بی‌وفا، چه حيله‌ها که بین شما و شهواتان نیست! آیا می‌خواهید با من آن کنید که از پیش با پدرم کردید؟! نه سوگند به پروردگار را قصات، زیرا آن جراحات هنوز التیام نیافته، این دیروز بود که پدرم صلوات الله علیه با اهل بیتش به شهادت رسیدند، و فراموشم نمی‌شود مصیبت گم کردن رسول الله صلی الله علیه و آله و مصیبت از دست دادن پدرم و فرزندانش، دردش در کامم، و تلخی آن بین حنجره و گلویم جا گرفته، غصه‌هایش سینه‌ام را می‌فشارد. خواسته‌ام از شما این است که: به نفع ما و به زیان ما مباشید. لَا عَزْوُ أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَشِيخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَأَكْرَمًا شَكْفَتِي نَبَاشِدَا اِكْر حُسَيْنِ شَهِيدِ شُد، پدرش از حسین بهتر و گرامیتر بود فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَانِ بِالذِّي أَصَابَ حُسَيْنًا كَانَ ذَلِكَ اعْظَمَ أَى كُوفِيَانِ بدانچه به حسین رسید شادمان مباشید که

این مصیبت بسی بزرگتر باشد قَتِيلٌ بِسَطِّ النَّهْرِ رُوحِي فِدَاؤُهُ جِزَاءُ الَّذِي أَرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ شَهِيدٌ در کرانه نهر که جانم فدایش باد، و کيفر آن کس که با او چنین کرد آتش جهنم است بعد فرمود: از شما همین قدر بسنده کنیم که له و علیه ما مباشید. راوی گوید: بعد این زیاد در کاخش جلوس کرده بارِ عام داد، رأس مبارک حسین علیه السلام در پیشش نهاده شد، و زنان و کودکان او نیز وارد شدند. زینب دخت گرامی علی علیه السلام به صورت ناشناخته و متکبره بنشست، ابن زیاد لعین پرسید که کیست؟ گفته شد: زینب دختر علی، ابن زیاد رو بدو کرد و گفت: حمد مر خدای را که رسوایتان کرده بافته‌تان را باطل نمود. زینب فرمود: همانا فاسق رسوا و فاجر مکذوب گردد و آن هم غیر ماست. ابن زیاد: کار خدا را با برادر و اهل بیت چه دیدی؟ زینب علیها السلام فرمود: جز زیبا ندیدم، آنان (حسین و یارانش) گروهی بودند که خدا بر آنان شهادت را مقرر داشته، و آنان به سوی قتلگاه خود شتافتند و زودا که خدا بین تو و آنان جمع فرموده، بعد تو محاجه و مخاصمه شوی، بنگر پیروزی از آن چه کسی خواهد بود، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه. راوی گوید: ابن زیاد به غضب درآمد و گویا قصد قتل زینب را کرد. عمرو بن حرث [۱۲۲] گفت: ای امیر، او زن است و زن به گفته‌اش مؤاخذه نگردد. ابن زیاد: براستی که خدا با قتل برادر طاغی تو و عاصیان از اهل بیت قلبم را شفا بخشید!!! زینب علیها السلام: بزرگ مرا کشتی، شاخه‌هایم را قطع کردی، و بنیادم را از بُن بر آوردی، اگر شفای تو این بود که بدان رسیدی. ابن زیاد لعنه الله علیه: این زن سجع پرداز است (با آرایه سخن می گوید) سوگند به جانم پدر تو نیز شاعر بود. زینب علیها السلام: ای ابن زیاد، زن را با سجع چه کار؟ بعد ابن زیاد علیه‌اللعنه به علی بن الحسین توجه کرد و گفت: این کیست؟ گفته شد: علی بن الحسین. ابن زیاد: مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟! زین العابدین علیه السلام: برادری به نام علی بن الحسین داشتم که مردم او را کشتند. ابن زیاد لعنه الله علیه: بلکه خدا او را کشت. سجاد علیه السلام: «خداوند به گاه مرگ جانها را می گیرد». [۱۲۳]

ابن زیاد علیه لعائن الله: تو را آن جرأت است که جوابم را بگویی، بریدش و گردنش را بزنی. زینب سلام الله علیها سخن آن پلید را بشنید و فرمود: ای ابن زیاد، کسی از ما را باقی نگذاردی اگر بر قتل او عزم کردی مرا نیز با وی بکش. سجاد علیه السلام به عمه‌اش فرمود: «عمه، خاموش باش تا با وی سخن بگویم». بعد امام رو به ابن زیاد کرد و فرمود: «آیا به کشته شدن تهدیدم می کنی، مگر ندانستی که کشته شدن عادت ما و شهادت کرامت ماست». بعد ابن زیاد علیه لعائن الله فرمان داد تا علی بن الحسین علیهما السلام و اهل بیت را در خانه‌ای کنار مسجد اعظم اسکان دهند. زینب علیها السلام فرمود: نزد ما زن عربیه نیاید فقط اُمّهات ولد یا کنیزان آیند چه آنان اسیر بودند آن گونه که ما اسیریم. بعد ابن زیاد علیه لعائن الله فرمان داد تا رأس انور حسین علیه السلام را در بازار و کوی و برزن کوفه بگردانند. چه زیبا و سزاوار است که اشعار یکی از دیده‌وران را که در سوگ شهادت از آل رسول الله صلی الله علیه و آله سروده بیاورم و بدان تمثیل جویم: رَأْسُ ابْنِ بَنِي مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ لِلنَّاطِرِينَ عَلَى قَنَاءٍ يُزْفَعِرُ أَسْ دَخْتَرَزَادَةَ مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّ أَوْ، برای تماشاگران بالای نیزه می‌رود وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَبِمَسَعٍ لَا مُنْكَرَ مِنْهُمْ وَلَا مَتَفَجَّعُوْا مُسْلِمَانَانَ می‌دیدند و می‌شنیدند، هیچ کس را حالت انکار یا درد فاجعه نبود كَحَلَّتْ بِمَنْظَرِكِ الْعَيْوُنِ عِمَايَةَ وَأَصَمَّ رِزْوَكُ كُلِّ أُذُنٍ تَشْتَمِعُ مَنْظَرَ رُوحِي تُو دِيدَهُ هَا رَا سَرْمَه كُورِي كَشِيدِ، و مصیبت تو هر گوش شنوا را کر کرد اَيَقْظُتُ أَجْفَانًا وَكُنْتَ لَهَا كَرِي وَأَنْتَ عَيْنًا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهْجَعْدِيدِ گانی که تو مایه آرامش آنها بودی اکنون بیدار، و آنها را که از ترس تو خواب نداشتند به خواب بردی مَا رَوْضَةُ إِلَّا تَمُنَّتْ أَنَّهَا لَمَكَ حُفْرَةٌ وَلِحَظُّ قَبْرِكَ مَضْجَعُ رَوْضَةِ هَايِ در روی زمین نیست جز آن که آرزوی مرقد تو شدن را دارد راوی گوید: سپس ابن زیاد لعنه الله علیه، بر فراز منبر قرار گرفت حمد و ثنای خدا را بگفت و در پاره‌ای از سخنانش گفت: حمد مر خدای را که حق را ظاهر کرده، و امیرالمؤمنین و پیروانش را پیروزی داد و یاری رساند، و کذاب فرزند کذاب را بکشت!!! هنوز این سخن را به پایان نبرده بود که عبدالله بن عقیف ازدی به پای خاست او از زهاد و نیکان شیعه بود، و چشم چپش را در جنگ جمل و راست را در جنگ صفین از دست داده بود و ملازمت مسجد اعظم کوفه را برگزیده و هر روز تا شب در آن به نماز و عبادت می‌پرداخت گفت: ای پسر مرجانه، کذاب فرزند کذاب تو و پدر توست، و آن که تو را حکومت داد و پدر او (یزید و معاویه) ای دشمن خدا، فرزندان پیامبران را می‌کشید و بر

منابر مسلمانان چنین سخن می‌گویند. راوی گوید: ابن زیاد علیه‌اللعنة در خشم شد و گفت: این سخنگو کیست؟ عبدالله: ای دشمن خدا منم متکلمم، آیا ذریه طاهره‌ای که خداوند رجس و پلیدی را از آنان برده می‌کشی و گمان داری که بر دین اسلام می‌باشی؟ واغوثاه، فرزندان مهاجران و انصار کجایند که از توی سرکش، لعین فرزند لعین (یزید و معاویه) که از زبان محمد رسول پروردگار چنین توصیف شده‌اید انتقام گیرند. راوی گوید: بر خشم ابن زیاد پلید افزوده شد تا آن جا که رگهای گردنش باد کرده و گفت: نزدم آوریدش، جلادان و پیشمرگان و پاسبانان از هر سوی جنبیده تا دستگیرش کنند اشراف ازد و عموزاد گانش برخاسته و او را از دست مأموران نجات داده و از باب مسجد خارج و به خانه‌اش روانه کردند. ابن زیاد گفت: در پی این اعمی - اعمای ازد - که خدا دلش را چون چشمش کور کرده بروید و او را نزدم آورید. نیرو به جانب او روانه شدند، و این خبر به قبیله ازد رسید، آنان با همکاری قبائل یمن اجتماع کردند تا عبدالله را حفظ کنند. این خبر به ابن زیاد رسید، او هم قبائل مضر را به اتفاق محمد بن اشعث جمع کرده فرمان جنگ را بداد. راوی گوید: جنگی سخت در گرفت و جمعی از عرب کشته شدند. اصحاب ابن زیاد لعنه‌الله به در خانه عبدالله بن عفیف رسیده و در را شکسته و بر وی هجوم بردند. دخترش گفت: همان کسانی آمدند که از آنها بر حذر بودی. عبدالله گفت: به زیان تو نیست، شمشیرم را به من بده، شمشیر را گرفته و از خود دفاع می‌کرد در حالی که می‌گفت: انا بن ذی الفضل عفیف الطاهر عفیف شیخی و ابن ام عامر من فرزند عفیف طاهر صاحب فضل، پدرم عفیف و مادرم ام عامر استکم دارع من جمعکم وحاسر و بطل خیدلته مغاورچه بسیار قهرمانان زره‌پوش و بی‌زره شما را در میدان جدال در تنگنای مرگ فروافکندم و دخترش همواره می‌گفت: پدرم کاش من مردی بودم و در پیشت با این قوم تبه‌کار که کشندگان عترت ابرارند می‌جنگیدم. دشمن دور عبدالله را از هر طرف بگرفته بود او از خویشتن دفاع می‌کرد، و هیچ کس را توان چیرگی بر وی نبود، از هر سوی که بدو حمله می‌شد، دختر جهت حمله را به پدر می‌گفت، تا آن جا که همگان یورش برده و احاطه‌اش نمودند. دخترش می‌گفت: امان از خواری، پدرم محاصره شد و یآوری ندارد که یاریش رساند. عبدالله شمشیرش را می‌چرخانید و می‌گفت: اقسیم لو یفسح لی عن بصری ضاق علیکم مودی و مَصْدَرِیسوگند می‌خورم اگر چشمم بینا بود، ورود و خروج کار را بر شما تنگ می‌کرد. راوی گوید: عبدالله در پرده محاصره بود تا دستگیر شد و به نزد ابن زیادش بردند. ابن زیاد چون بدیدش گفت: حمد مر خدای را که خوارت کرد. عبدالله بن عفیف: ای دشمن خدا، به چه چیز خوارم کرد. به خدا که اگر چشمم بینا بود بدون تردید عرصه را بر شما تنگ می‌کردم. ابن زیاد: ای عبدالله، رأی تو درباره عثمان بن عفان چیست؟ عبدالله: ای بنده بنی‌علاج، ای پسر مرجانه - ناسزایش گفت - تو را با عثمان چه کار بد کرد یا خوب، اصلاح نمود یا افساد، خدا ولی بندگانش است، بین مردم و عثمان به حق و عدل داوری می‌کند، و لیکن از تو و پدرت و از یزید و پدرش بپرس. ابن زیاد: نه به خدا هیچ از تو نمی‌پرسم تا مرگ را جرعه، جرعه بنوشی. عبدالله بن عفیف: الحمد لله رب العالمین، پیش از آن که مادرت تو را بزاید، از خدا مسألَتِ شهادت را نمودم، و خواسته بودم که شهادتم را به دست منفورترین و مبعوضترین خلقتش قرار دهد، چون نابینا شدم، از شهادت نومید شدم، اما هم اکنون الحمد لله که بعد از نومیدی بدین سعادت دست یافتم، و دعای پیشین مرا به اجابت رسانید. ابن زیاد پلید گفت: تا گردنش را زده در سببخه کوفه به دارش آویزند. راوی گوید: عبیدالله بن زیاد علیه‌اللعنة به یزید بن معاویه، علیهما‌اللعنة و عمرو بن سعید بن عاص [۱۲۴] والی مدینه داستان کربلا - و شهادت حسین علیه السلام و یارانش و اسارت اهل‌البیت را گزارش داد. اما عمرو بن سعید، با دریافت خبر به منبر رفت و خطبه خواند و خبر را به مردم اعلان داشت این خبر و مصیبت بر بنی‌هاشم سخت ناگوار آمد، و آنان آداب عزاداری را برپا داشتند و زینب دختِ عقیل بن ابی طالب [۱۲۵] بر حسین علیه السلام نوح می‌سرود و می‌گفت: مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَّجَّةِ خَوَّاهِدُ كَفْتِ أَنْغَاةِ كَهْ پیامبر از شما بپرسد: شما که آخر اُمَّتْهایید چه کردید؟ بَعَثْتَنِي وَبِأَهْلِي بَعْدَ مُفْتَقَدِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضَرَجُوا بَدْمِبا عْتَرْتِ وَأَهْلَمَ بَعْدَ مِنْ رَحْلَتِمَ، بَعْضِي أُسِيرَ وَبَعْضِي أُسِيرَ بِخُونِشَانِ آغَشْتَهُ شَدْنَدَمَا كَانْ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَيْحْتُ لَكُمْ أَنْ تَخْلِفُونِي بِسُوءِ فِي ذَوِي رَحْمِيو اگر به شما توصیه می‌کردم که با اهل بیتم بدی کنید هرگز بدین

شیخ، آیا این آیه را خواندی: «همانا خدا اراده فرمود که رجس و پلیدی را از شما اهل‌البيت ببرد، و تطهیرتان کند در کمال تطهیر؟» [۱۳۱]. گفت: خواندمش. فرمود: ای شیخ، ما یم اهل‌البيت که خدا ما را به آیه تطهیر مخصوص داشت. راوی گوید: شیخ ساکت باقی ماند در حالی که نادم بود از آنچه گفته و گفت: شما را به خدا شما آنانید؟! سجاده علیه السلام فرمود: سوگند به خدا که ما هم ایشان هستیم، سوگند به حقّ جدّمان رسول‌الله صلی الله علیه و آله که بی‌هیچ تردیدی ما همانانیم. راوی گوید: شیخ گریست و عمامه بر زمین زد، بعد سر را به آسمان برداشت و گفت: خداوند من از دشمنان آل محمد از جنّ گرفته تا انس بیزارم. بعد عرض کرد: آیا برایم جای توبه هست؟ فرمود: «آری، اگر توبه کنی خدا توبه‌ات را می‌پذیرد و تو با ما خواهی بود». عرض کرد: من تائبم. داستان پیرمرد به اطلاع یزید رسید، دستور داد تا او را کشتند. راوی گوید: پس از آن خانواده و زنان حسین علیه السلام و بازماندگانش را طناب بسته بر یزید وارد کردند. چون آنها با این وضع نزد یزید ایستادند، علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: «ای یزید! تو را به خدا سوگند می‌دهم، گمانت به پیامبر چیست اگر ما را بدین حال ببیند». یزید دستور داد تا طنابها و ریسمانها را قطع کردند. بعد سر انور را پیش رویش نهاد و زنان را پشت سرش نشانید تا وی را ننگرند، زین العابدین سر را بدید و دیگر هرگز از کله‌ای نخورد. اما زینب، چون سر برادر را بدید، دست بُرد و گریانش درید و با صدایی حزین که دلها را جریحه‌دار می‌کرد فرمود: یا حسینا، ای حبیب رسول‌الله، ای فرزند مکه و منی ای فرزند فاطمه الزهراء سیده زنان، ای فرزند دختِ مصطفی. راوی گوید: به خدا قسم هر کس که در مجلس حضور داشت بگریست، و یزید ساکت بود. زنی از بنی‌هاشم که در کاخ یزید بود شروع به نوحه نمود و می‌گفت: - یا حسیناه، یا حبیباه، یا سیده، یا سید اهل بیتاه، یا بن محمداه. ای بهار و امید زنان بی‌سرپرست و اطفال یتیم، ای کشته زنازادگان. گریه از همگان به بانگ برخاست. راوی گوید: بعد یزید تازیانه خیزران را بخواست، و با آن به دندانهای پیشین حسین علیه السلام می‌زد. ابوبرزه الأسلمی [۱۳۲] رو به یزید کرد و گفت: وای بر تو ای یزید، آیا بر لب و دندان حسین بن فاطمه علیه السلام تازیانه می‌زنی؟! گواهی می‌دهم که دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله لب و دندان حسین علیه السلام و برادرش حسن علیه السلام را می‌لیسید و می‌بوسید در حالی که می‌فرمود: شما دو سید جوانان بهشتیانید، خدا قاتل شما را بکشد و لعنت فرماید، و جهنم را برایشان مهیا کند و چه بد فرجامی است! راوی گوید: یزید پلید به خشم آمد و امر کرد او را کشان کشان بیرون برند. راوی می‌گوید: بعد یزید خواندن اشعار ابن الزبیری [۱۳۳] را آغازید. لیت اشیاخی بیدر شهدا جزع الخرج من وقع الأسلکاش اشیاخ (اجداد) من که در بدر کشته شدند. ناله خرج را از درد نیزه شاهد بودند فاهلوا و استهلوا فرحاً ثم قالوا: یا یزید لا تسلیس برخیزند و پایکوبی کنند و بگویند: ای یزید دست مرزادقتلنا القرم من ساداتهم وعدلناه بیدر فاعتدلارباب و سادات آنان را کشتیم و انتقام بدر را گرفتیم لعنت هاشم بالملک فلا خبیر جاء ولا وحي نزلهاشم با سلطنت بازی کرد، زیرا نه خبری آمده است و نه وحی نازل شده استلست من خندف ان لم انتقم من بنی أحمد ما کان فعلمن از خندف نباشم اگر از فرزندان احمد در برابر آنچه کرده انتقام نگیرم راوی گوید: زینب دخت علی علیهما السلام برخاست و فرمود: (الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله أجمعین، صدق الله کذلک یقول: «ثم کان عاقبه الذین أساؤا السؤی أن کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤون»); «حمد مر خدای پروردگار جهانیان را سزاست، و درود خدا بر محمد و بر همه آل او باد، خدا راست فرموده که فرمود: «سپس پایان کار آنان که بد کردند این است که آیات خدا را تکذیب کرده و بدنها استهزا کنند [۱۳۴].» ای یزید، آیا گمان برده‌ای حال که جای جای زمین و آفاق آسمان را بر ما گرفتی و بستی و ما چونان کنیزان رانده شدیم، مایه خواری ما و موجب کرامت توست!! و حکایت از عظمت مکانت تو دارد که این چنین باد دربینی انداخته‌ای، و برق شادی و سرور از دیدگانت می‌جهد، حال که دنیا را برای خود مرتب و امور را برای منظم می‌بینی، و ملک و سلطنت ما برای صافی گردیده لختی آرام گیر، مگر سخن خدای را فراموش کرده‌ای که فرمود: «گمان مبرند آنان که کافر شدند و ما آنان را مهلت دادیم (این مهلت) برای آنان خیر است، ما همانا مهلت دادیم آنان را که بر گناه خود بیفزایند و برای آنان عذاب خوارکننده خواهد بود [۱۳۵].» آیا این از عدل است ای فرزند آزاد شده‌ها که زنان و کنیزان تو در پس پرده باشند و

دختران رسول‌الله اسیر؟! پرده‌هایشان را دریدی، و چهره‌هایشان را آشکار کردی، آنان را چونان دشمنان از شهری به شهری کوچانیده، ساکنان منازل و مناهل بر آنان اشراف یافتند، و مردم دور و نزدیک و پست و فرومایه و شریف چهره‌هایشان را نگرستند، در حالی که از مردان آنان حامی و سرپرستی همراهشان نبود. چگونه امید می‌رود از فرزند کسی که جگرهای پاکان را به دهان گرفته و گوشت وی از خون شهداء پرورش یافته است؟! او چه سان در عداوت ما اهل البیت کندی ورزد آن که نظرش به ما نظر دشمنی و کینه‌توزی است؟! آن گاه بدون احساس چنین گناه بزرگی بگویی: (اجداد تو) برخیزند و پایکوبی کنند و به تو بگویند: ای یزید دست مریزاد، در حالی که با تازیانه و عصایت بر دندانهای پیشین ابی‌عبدالله علیه‌السلام بزنی. چرا چنین نگویی، و حال آن که از قرحه و جراحت پوست برداشتی و با ریختن خون ذریه محمد صلی‌الله علیه و آله که ستارگان زمین از آل عبدالمطلب‌اند خاندان او را مستأصل کردی و نیاکان خود را می‌خوانی، و به گمان خود آنها را ندا در می‌دهی. (ای یزید) زودا که به آنان پیوندی و در آن روز آرزو می‌کردی که ای کاش شل بودی و لال و نمی‌گفتی آنچه را که گفتی و نمی‌کردی آنچه را که کردی. خداوند حق ما را بگیر، و از آن که به ما ستم کرد انتقام ستان، و غضب خود را بر آن که خونهای ما را ریخته، حامیان ما را کشته فرو فرست. (ای یزید) به خدا سوگند جز پوست خود را ندریدی و جز گوشتت را نبریدی، بی‌تردید بر رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله وارد می‌شوی در حالی که خون ذریه‌اش را ریختی و پرده حرمت فرزندانش را دریدی و این جایی است که خدا پراکندگی‌هایشان را جمع و پریشانیهایشان را دفع، و حقوق آنان را بگیرد «آنان را که در راه خدا به شهادت رسیدند مرده مپندار، بل زندگانی هستند که در نزد پروردگارشان مرزوق‌اند [۱۳۶]». (ای یزید) همین قدر تو را بس است که خدای داور، و محمد صلی‌الله علیه و آله دشمنت و صاحب خون، و جبرئیل پشت و پشتوان باشد، و زودا بداند آن کس که فریب داد و تو را بر گرده مسلمانان سوار کرد، چه بد جانشینی برگزیده، و کدام یک مکانتی بدتر داشته نیرویی اندکتر دارد. یزید، گرچه دواهی و بلاهای زیاد از تو بر من فرود آمد ولی همواره قدر تو را ناچیز دانسته فاجعات را بزرگ، و نکوهشت را بزرگ می‌شمرم، چه کنم که دیدگان، اشکبار و سینه‌ها سوزان است. شگفتا و بس شگفتا کشته شدن حزب‌الله نجیبان به دست حزب شیطان طلقاء است، از دستهای پلیدشان خونهای ما می‌چکد، و دهانهای ناپاکشان از گوشت ما می‌خورد، و آن جسدهای پاک و پاکیزه با یورش گرگهای درنده روبروست، و آثارشان را کفتارها محو می‌کند، و اگر ما را غنیمت گرفت، زودا دریایی غنیمت نه که غرامت بوده است، آن روز که جز آنچه دستهایت از پیش فرستاده نیابی، و پروردگارت ستمگر بر بندگانش نیست، و شکایتها به سوی خداست. هر کید و مکر، و هر سعی و تلاش که داری به کار بند، سوگند به خدای که هرگز نمی‌توانی، یاد و نام ما را محو و وحی ما را بمیرانی، چه دوران ما را درک نکرده، این عار و ننگ از تو زودوده نگردد. آیا جز این است که رأی توست و باطل، و روزگارت محدود و اندک، و جمعیت تو پراکنده گردد، آری، آن روز که ندا رسد: *الا لعنة الله على الظالمين*. پس حمد مر خدای راست که برای اول ما سعادت و مغفرت، و برای آخر ما شهادت و رحمت مقرر فرمود. از خدا مسألت می‌کنیم ثواب آنان را تکمیل فرموده و موجبات فزونی آن را فراهم آورد، و خلافت را بر ما نیکو گرداند، چه او رحیم و ودود است، خدای ما را بس است چه نیکو و کیلی است. یزید لعنة الله علیه گفت: یا صیحة تحمد من صوائح ما أهون الموت على النوائح صیحة از زنان صیحة کننده زیبا، و مرگ بر زنان نوحه گر چه ناچیز استراوی گوید: یزید با شامیان در امر اهل البیت مشورت کرد که چه کند. شامیان (علیهم لعائن الله) گفتند: از سگ بد بچه مخواه. نعمان بن بشیر گفت: آن گونه که پیامبر با آنان رفتار می‌کرد عمل کن. مردی از شامیان به فاطمه دخت حسین علیه‌السلام نظری افکند و گفت: - ای امیر این دختر را به من ببخش. فاطمه به عمه‌اش گفت: عمه‌جان! یتیم گشتم و اکنون کنیزی؟ فرمود: نه و کرامتی مر این فاسق را نیست. شامی گفت: این، دخترک کیست؟ یزید علیه‌اللعنة گفت: این فاطمه دختر حسین، و آن هم زینب دختر علی است. شامی: حسین فرزند فاطمه و علی بن ابی‌طالب!! یزید: آری. شامی: خدا لعنت کند ای یزید، عترت پیامبر را می‌کشی و ذریه‌اش را به اسارت می‌گیری، به خدا که جز این گمانم نبود که اینان از اسیران روم‌اند. یزید: به خدا تو را به آنان ملحق می‌کنم،

فرمان داد تا گردنش زده شد. راوی گوید: بعد یزید خطیب را فراخواندن و دستور داد تا بر فراز منبر رود و از حسین و پدرش صلوات الله علیهما به بدی یاد کند، خطیب به منبر رفت، و در مذمت امیرالمؤمنین و حسین الشہید علیهما السلام، و مدح معاویه و یزید یاوه‌سرائی را به نهایت برد. علی بن الحسین علیهما السلام بانگ زد و فرمود: «ای خطیب! رضایت مخلوق را به سخط و خشم خالق خریدی، حقا که جایگاهت در آتش خواهد بود.» حقا که ابن سنان خفاجی [۱۳۷] در وصف امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام و فرزندان او زیبا سروده و می گوید: «أَعْلَى الْمَنَابِرِ تُعْلَنُونَ بِسَيِّئِهِ وَبَسِيفِهِ نُصِبَتْ لَكُمْ أَعْوَادُهَا يَا بَرَفِرَازِ مَنْبِرَهَا عَلِيٌّ رَا بَدِ مِي گويد با آن که با شمشیر او ستون همین منبرها برافراشته شد راوی گوید: در آن روز بود که یزید لعنة الله عليه به علي بن الحسين عليهما السلام وعده داد که سه حاجتش را بر آورد. بعد یزید فرمان داد تا اهل البیت را در منزل و جایگاهی که آنان را از سرما و گرما حفظ نمی کرد منزل دهند. ایشان آن قدر در آن جا ماندند که پوست چهره‌های مبارک آنان ترکیده، و همچنان در طول مدت اقامت در دمشق بر حسین علیه السلام نوحه و عزاداری می کردند. سکینه گوید: روز چهارم توقف ما بود که در رؤیا دیدم: - رؤیایی طولانی را بیان می کند و در آخرش می گوید - زنی در هودجی دستش را بر سر نهاده بود، از وضعیت پرسیدم، گفته شد: فاطمه دخت محمد مادر پدرت، صلوات الله علیهم. با خود گفتم، نزدش می روم، و آنچه بر ما گذشت گزارشش می دهم، به سویی دویدم تا بدو پیوستم و در نزدش ایستادم و گریستم و گفتم: - مادرم به خدا حق ما را انکار کردند و جمع ما را از هم پاشیدند، مادرم، حریم ما را بر خود مباح دانستند، مادرم به خدا پدرم حسین را کشتند. فرمود: سکینه، دم فرو بند، بند دلم را گسستی، جگرم را جریحه دار کردی (سوزاندی)، این پیراهن پدر تو حسین است که از من جدا نشود تا خدای را ملاقات کنم. ابن لهیعه از ابی الاسود [۱۳۸] محمد بن عبدالرحمن روایت کرد که می گفت: به رأس الجالوت برخوردم، به من گفت: من به هفتاد پشت به داود علیه السلام می رسم، لذا یهود مرا بزرگ می داند و احترام می کنند. بین شما و پیامبران جز یک پدر فاصله نیست و شما فرزند او را کشتید. از زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود: هنگامی که رأس انور حسین علیه السلام را نزد یزید لعنة الله عليه آوردند، او بساط شراب می گسترد و سر مبارک را می آورد و پیش رویش می نهاد و میگساری می کرد. روزی سفیر روم که از اشراف و بزرگان روم بود، به یزید گفت: ای پادشاه عرب، این سر کیست؟ یزید گفت: تو را با آن چه کار؟ سفیر گفت: چون به نزد پادشاه باز گشتم، او از همه چیز پرسش می کند، دوست دارم قصه این سر و صاحبش را گزارش دهم تا در شادمانی تو شریک باشد. یزید: این سر حسین بن علی بن ابی طالب است. سفیر: مادرش کیست؟ یزید: فاطمه دخت رسول الله. سفیر: نفو بر تو و دین تو، دین من از دین تو نیکوتر است، چه پدرم از احفاد و نسل داود علیه السلام است، و بین من و داود پدران زیادی فاصله است، و لذا نصاری بزرگم داشته برای تبرک از خاک قدمم برمی دارند چرا که فقط از احفاد داودم، و شما فرزند دختر پیامبران را می کشید در حالی که فاصله بین او و پیامبران فقط یک مادر است، این دین شما چه دینی است؟! بعد به یزید گفت: ماجرای کلیسای حافر را شنیده‌ای؟ یزید: بگوی تا بشنوم. سفیر: همانا بین عمان و چین دریایی است که مسافتش شش ماه راه است، در آن هیچ آبادی نیست مگر شهری در وسط دریا که طولش هشتاد فرسخ در عرض هشتاد فرسخ بوده که بر گستره زمین شهری بدین بزرگی نیست از آن جا که کافور و یاقوت صادر می گردد، درختانش عود و عنبر است، و آن شهر در دست مسیحیان است و پادشاهش هم مسیحی است. در آن شهر کلیساهای فراوانی هست، و بزرگترین کلیسا، کلیسای حافر می باشد. در محراب آن حقه‌ای طلایی آویزان است و در آن جای سُمی می باشد که می گویند: آن جای سُم خری عیسی است که بر آن سوار می شد، و اطراف حقه را به طلا و دیا آراسته‌اند، در هر سال جمعیت انبوه نصاری به زیارتش رفته و طوافش نموده و آن را بوسیده در بارگاهش حوائج خود را از خدای تعالی می طلبند، این شأن و رسم آنها به سُم خری عیسی است که به زعم آنان جای سُم خری است که پیامبران عیسی بر آن سوار می شد، و شما فرزند دختر پیامبران را می کشید، خدا برکت را در شما و در دین شما قرار ندهاد. یزید عنید گفت: این نصرانی را بکشید تا در کشورش ما را رسوا نکند. نصرانی چون این را احساس کرد گفت: آیا اراده کشتنم را داری؟ یزید: آری. نصرانی: بدان که دیشب پیامبران را

مدینه شدم، چون به مسجد پیامبر رسیدم، صدایم را به گریه بلند کرده چنین سرودم: يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَأَمُقَامَ لَكُمْ بِهَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَادْمَعِي
مدرای اهل مدینه دیگر مدینه جای اقامت شما نیست، حسین کشته شد که من همواره می‌گریم بالجسم منه بکربلاء مَصْرَجُ وَالرَّأْسُ
مِنْهُ عَلَى الْقَنَاءِ يُدَارِجِسْمِ مَطْهَرِشِ دَرِ كَرْبَلَاءِ - خون آلوده، و سرانورش بر روی نیزه‌ها گردانده شد سپس گفتم: این علی بن
الحسین علیهما السلام است که با عمه‌ها و خواهران به ساحت شما در مدینه نزدیک شده است و من پیک اویم که جای آنان را به
شما بگویم و نشانتان دهم. راوی گوید: در مدینه مخدّره و محجّبه‌ای نماند جز آن که از پرده بدر آمده، با سر برهنه چهره‌ها را
می‌خراشیدند و بر گونه‌ها تپانچه می‌نواختند، و ناله را به او ایلا - بلند می‌کردند. هرگز چون آن روز مرد و زن گریان، و چونان
روزی تلختر بر مسلمانان بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ندیدم. دخترکی را دیدم که بر حسین علیه السلام نوحه می‌کرد و
می‌سرود: نَعِي سَيْدِي نَاعٍ نَعَاهُ نَاوَجَعَا فَاْمُرْضَه نِي نَاعٍ نَعَاهُ فَافْجَعَانَاعِي [۱۴۵] مرگ سیدم را خبر داد که درد آور بود و این خبر فجع
ناعی بیمارم کرد اَعَيْنِي جُودَا بِالْمَدَامِعِ وَاشْكَبَا وَجُودَا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَايَ چشماهیم اشکهایتان را جاری کنید و این اشک پیاپی
ببارد علی من دَهِی عَرَشُ الْجَلِيلِ فَرَعَزَعَا وَأَصْبَحَ أَنْفَ الدِّينِ وَالْمَجْدِ أَجْدَعَا گریه بر عزیزی که داعیه‌اش عرش را جنانده، و بینی دین
و مجد قطع گردید علی ابن نبی الله وَاِنَّ وَصِيَّهٖ وَاَنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطِ الدَّارِ اشعاع گریه کنید بر فرزند پیامبر و فرزند وصی او، گرچه از
ما به غایت دور بود بعد به من گفت: ای ناعی، حزن ما را با خبر شهادت ابی عبدالله علیه السلام تجدید کردی و بر جراحاتی که
هنوز درمان نشده بود نمک پاشیدی، تو که هستی خدایت رحمت کند؟ گفتمش: من بشیر بن حدلم هستم، مولایم علی بن الحسین
مرا فرستاده، و او با اهل البیت در فلان جایند. گوید: مردم مرا رها کرده به سوی بیرون مدینه شتافتند، من اسبم را رانده تا به آنان
رسیدم و دیدم که مردم راهها و مواضع را پُر کرده و گرفته‌اند، از اسبم فرود آمده پیاده جمعیت را شکافته تا به در خیمه‌ها رسیدم.
هنوز امام سجاد در درون خیمه بود، بعد بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت و بدان اشک خود را پاک می‌کرد، و
خدمتی هم پشت سرش با کرسی بود، کرسی را بر زمین نهاد و امام بر آن نشست و نمی‌توانست از اشک خودداری کند، صدای
گریه مردم و ناله دختران و زنان بلند شد، و مردم از هر سوی امام را تعزیت می‌گفتند، گویا آن قطعه زمین یک پارچه صدای ضجه
شده بود. امام سجاد با دست فرمان سکوت داد، همگان از ناله باز ایستادند. امام سجاد علیه السلام فرمود: حمد مر خدای رب العالمین
راست، خدای رحمان و رحیم مالک روز جزا، آفریننده همه آفریدگان، او که دور می‌گردد و اوجش از آسمانهای بالا
درمی‌گذرد، و نزدیک می‌گردد تا جایی که زمزمه از او پنهان نماند، او را بر عظام امور و بر فجائع دهر، و درد فاجعه‌ها، و
تلخیهای سرزنشها، و مصائب بزرگ و فراگیر و دشوار و درهم کوبنده می‌ستاییم. ای مردم! همانا خدا که حمد مر او را باد ما را به
مصائبی گران، و شکافی بزرگ در اسلام مبتلا - فرمود. ابو عبدالله علیه السلام و عترت و یارانش به شهادت رسیدند، و زنان و
دخترانش به اسارت رفتند، رأس مبارک او را بر نیزه‌ها در شهرها گردانیدند، و این آن رزیه و مصیبتی است که مانند ندارد. اَيُّهَا
النَّاسُ! کدام مرد از شماست که بعد از این شادمانی کند، یا کدام چشم است که از ریزش اشک خویشتن بدارد و از گریه بخل
ورزد. به تحقیق که برای شهادت او هفت آسمان گریست، دریاها با خروش امواج بر او گریسته آسمانها با ارکان خود، و زمین با
نواحی خود، و اشجار با شاخه‌هایشان، ماهیان در اعماق بحار و همه فرشتگان مقرب و سماواتیان برای او آب در دیده گردانند. اَيُّهَا
النَّاسُ! کدام قلب است که در قتل او شکافته نشده، یا کدام دل که به سویش مایل نگردیده یا کدام گوش که این ثلمه وارده بر
اسلام را بشنود و کر نگردد؟ اَيُّهَا النَّاسُ! صبح کردیم در حالی که مطرود و پراکنده و رانده و دور افتاده از شهر و دیار گردیدیم،
گویا از فرزندان تُرک یا کابلیم، آن هم بی هیچ گناهی یا ناروایی که مرتکب شده باشیم یا رخنه‌ای به اسلام وارد کرده باشیم،
چنین چیزی را در پیشینان نشنیده‌ایم. این چیزی جز دروغ‌بافی نیست. به خدا که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای سفارش درباره
ما دستور جنگ می‌داد، افزون از این جنایتها که به ما شد نمی‌گردید، اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا لِيهِ رَاجِعُونَ، از مصیبتی چنین عظیم، و اوجع و
افجع و افظع و امّر، نزد خدا شکوه می‌بریم، حقّا که او قدرتمند صاحب انتقام است. راوی گوید: صوحان [۱۴۶] به صعصعه بن

صوحان که مفلوج و زمین گیر بود از امام به دلیل بیماری فلج از عدم حضور در کربلا پوزش خواست، امام عذرش را پذیرفته از حسن نیت او سپاس گزارد و برای پدرش طلب رحمت فرمود. مؤلف و جامع این کتاب علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس می گوید: پس از آن امام سجاد صلوات الله علیه با اهل و عیال به مدینه کوچید، و به خانه‌های قوم و رجال خود نظر افکند، دریافت که آن منازل با زبان حال نوحه می کنند، و راز درون خود را با جاری کردن قطرات اشک برای از دست دادن مردان و حامیان خود آشکار می سازند، و چون زنان بچه مرده ناله سر می دهند، و بر مصارع شهداء خویش اندوهشان را دامن می زنند و برای عزیزانش ناله واویلا و واثکلاسه سر داده و می گویند: ای قوم! مرا بر نوحه سرایی یاری رسانید و بر این مصیبت‌های گران یاوریم کنید چه، آن گروه که من برای فراق آنان ندبه کرده دلم در گرو مکارم اخلاق آنان قرار گرفته، افسانه شبانه روز منند، و انوار تاریکی‌هایم و سحر گاهان من و ریسمان شرف و افتخارم، و مایه نیرو و کامیایم، و جانشین آفتابها و ماهتابهای منند. چه بسا (آن بزرگواران) با اِکرام خود سایه وحشت را از من رهانیده، چقدر با انعام خود بنیان حرمت را سخت پی ریخته، و چه شبهای فراموش ناشدنی در سحر گاهان گوشه‌های مناجات آنان را شنیده، و با نهادن اسرارشان در نزد من بهره‌ورم کرده‌اند. چه روزهای زیبا که با آراستن محافل سرایم را معمور و آباد داشته، با فضائل خود سرشتم را خوشبو، چوب خشک مرا با آب عهد و پیمانهایشان سرسبز کرده، نحوست را از من با جمال سعد خود زدودند. چه نهالهای مناقبی برایم نشانند، و جایگاهم را از حادثه‌ها حراست فرمودند. چقدر در خدمت آنان شب را به صبح رساندم در حالی که بر کوشکها فخر می کردم، جامه سرور و شادمانی بر تن می کشیدم؟ چه بسیار روزگارهای گذشته‌ای را که در وجود من زنده کردند، و چه انسانهایی را که ریزه‌خوار سفره من گرداندند! پس تیرهای قضا و قدر قصد من نموده و گردش روزگار بر من رشک برد، آن عزیزان در لباس غرباء در میان دشمنان درآمده هدف تیرهای عداوت قرار گرفته‌اند، و با قطع انگشتان آن عزیزان مکارم قطعه قطعه شده، و مناقب برای فقدان چهره‌های تابان آنان شکوه‌ها سرداده، محاسن با زوال اعضاء آنان زوال پذیر گردیده، و از ترس لرزه احکام به ناله درآمدند. پس از ترس خدا پیرهیزید از خون او که در آن جنگها ریخته شده، و از آن کمال که با آن حوادث پرچمش سرنگون گردید. اگر من مساعدت خردمندان را از کف داده، نابخردی خردها در برخورد با مصیبت زده ترک و رهایم کردند، پس مرا راه سعادت است از سئین فرسوده و اعلام فروافتاده، که چون من ندبه کنند، و درد و رنج آنها چون درد و رنج من باشد. پس اگر می شنیدید که چه سان زبان حال نمازها بر آنان نوحه می کند، و چگونه انسان گوشه گیر بر آنان ناله دارد و رازها و نیات مکارم مشتاق آنان، و باد زمین کرامتها بر آنان وزیده محرابهای مساجد بر آنان گریسته، ناودانها بر آنان ندبه کرده‌اند، هر آینه شنیدن آن داعیه نازله شما را دردمند کرده، و تقصیرتان را در این مصیبت فراگیر می دانستید. بلکه اگر درد و درهم شکستیم و خالی بودن مجالس و آثارم را می دیدید، می دیدید آنچه را که قلب صبور را به درد آورده، اندوهها را در سینه‌ها به هیجان در آورده است. آن که بر من رشک برده شما تم کرده و پنجه‌های خطرناک بر من چیره گردید. واشوقا به سوی منزلی که آنان مسکن گزیده، و اقامتگاهی که در آن اقامت کرده و وطن خود ساختند، ایکاش من انسانی بودم که آنان را از شمشیرها حفظ کرده از آنان حرارت نیزه‌ها و تیرها را دور می کردم، و میان آن عزیزان و فرومایگان مانع می شدم، و تیرهای دشمنان را از آنان دفع می کردم. و هلا اکنون که شرف این همیاری واجب از دستم رفت، جایگاه این اجسام خون چکانم، و سزاوار حفظ شمائل آن عزیزان از بلا یایم، و مصون از وحشت هجران دشمنان. پس آه و آه، اگر من جایگاه آن اجساد این جوانمردان و بخشندگان شوم، تمام توان خود را برای حفظ آنان به کار می گیرم، و به پیمانهای دیرین وفا می نمایم، و بعضی از حقوق اولیه آنان را ادا کرده، با توانم آنان را از وقایع، وقایه باشم، و چون بنده فرمانبر در خدمت آنان بوده، چون مستطیع و توانمند جهدم را به کار می گیرم، و برای آن چهره‌ها و حلقه‌های پیوند فرش اِکرام و اِجلال می گسترم، دیگر به آرزویم که معانقه با آنان است رسیده، و تاریکی خود را با اشراقشان منور می سازم. شوق دستیابی بدین آرزوها از وجودم زبانه کشیده، اضطراب و قلق برای غیبت اهل و ساکنانم روحم را رنج می دهد، پس هیچ ناله‌ای آن گونه که می خواهم رسانیمت، و

[۲] ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم ابن امام کاظم علیه السلام، نقیب طالبیان و یکی از ائمه علم کلام و ادب و شعر است، مولد و وفاتش در بغداد بوده، از جماعتی چون شیخ مفید، حسین بن علی بن بابویه روایت کرده، و جمعی چون سلار و ابی صلاح حلّی و خطیب بغدادی و قاضی ابن قدامه از او روایت کرده‌اند، صاحب تألیفاتی چون الشافی فی الامامه ... می‌باشد. وفاتش ۴۳۳ یا ۴۳۶ است. ریاض العلماء ۱۴ / ۴؛ وفيات الاعیان ۳۱۳ / ۳؛ الکنی والألقاب ۴۳۹ / ۲؛ میزان الاعتدال ۲۲۳ / ۲؛ لسان المیزان ۲۲۳ / ۴؛ جمهره الأنساب: ۵۶؛ الأعلام ۲۷۸ / ۴.

[۳] مصباح، نخستین تصنیف مؤلف است که در ۲۰ فصل گرد آمده: فصل اول در مقدمات و آداب سفر و فصل آخر در زیارات ائمه و اولاد ایشان می‌باشد.

[۴] در نسخه (ع) آمده که: چون حسین متولد شد جبرئیل با هزار فرشته برای تهنیت آمد، فاطمه‌علیها السلام حسین را نزد پیامبر برد و ایشان خشنود گردیده وی را حسین نام نهاد. ابن عباس در طبقات گوید: عبدالله بن بکر بن حبیب السهمی ما را خبر داد که: حاتم بن صنع از ام‌الفضل گفت:...

[۵] لبابه دخت حارث الهلالیة مشهور به ام‌الفضل، همسر عباس بن عبدالمطلب است که از شویش هفت فرزند آورد، در مکه بعد از اسلام خدیجه‌علیها السلام اسلام آورد و پیامبر همواره به زیارتش می‌رفت و در خانه‌اش استراحت می‌فرمود، وفاتش سال ۳۰ هـ بوده. الاصابه شماره ۹۴۲ و ۱۴۴۸؛ ذیل المذیل: ۸۴؛ الجمع بین رجال الصحیحین: ۶۱۲؛ الاعلام ۲۳۹ / ۵.

[۶] عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، ابوالفضل، از بزرگان قریش در جاهلیت و اسلام بود و به قومش نیکی می‌کرد و رأی وزین داشت، و صاحب سقایت حاجیان و عمارت مسجدالحرام بود، قبل از هجرت مسلمان شد و مکتومش داشت و در آخر عمر نابینا شد. وفاتش به سال ۳۲ هـ. ق. بود. صفة الصفوة ۲۰۳ / ۱؛ المحبر: ۶۳؛ ذیل المذیل: ۱۰؛ الاعلام ۲۶۲ / ۳.

[۷] کربلاء با مدّ، جایگاه شهادت حسین است نزدیک کوفه از سوی بیابان. در روایت آمده که امام‌علیه السلام نواحی قبر شریف را از اهل نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خرید و بر آنها تصدّق فرمود مشروط بر این که مردم را به قبر شریف ارشاد کرده سه روز زائران را پذیرایی کنند. معجم البلدان ۲۴۹ / ۴؛ مجمع البحرین ۶۴۲ - ۶۴۱ / ۵.

[۸] معاویه بن ابی سفیان صحرا بن حرب بن امیه بن عبد شمر بن عبد مناف، مؤسس دولت اموی در شام است. در مکه متولد شد و در فتح مکه مسلمان گردید. در خلافت ابی بکر تحت امر برادرش فرماندهی سپاه یافت و در خلافت عمر والی اردن شد، بعد عمر او را ولایت دمشق داد و در حکومت عثمان حکومت شامات را به دست آورد و والیان سایر شهرها تحت امر او بودند، و بعد از قتل عثمان و حکومت علی علیه السلام، علی او را فوراً از حکومت عزل فرمود. معاویه قبل از ابلاغ حکم به وی فریاد خونخواهی عثمان را سر داد و علی را متهم به قتل عثمان نمود و آسیاب جنگها به گردش درآمد. بهره‌گیری معاویه از حيله و مکر مشهور است، هلاکتش ۶۰ هـ، و ولیعهدش یزید بود. تاریخ ابن اثیر ۴ / ۲؛ تاریخ طبری ۱۸۰ / ۶؛ البدء و التاریخ ۵ / ۶؛ الاعلام ۲۶۲ - ۲۶۱ / ۷.

[۹] یزید بن معاویه بن ابی سفیان دومین پادشاه اموی در شام است، در ماطرون متولد و در دمشق بالید، و در سال ۶۰ بعد از پدرش به خلافت رسید و جمعی که در رأس آنان حسین علیه السلام بود به دلیل فسق و فجور و لهو و لعب وی با او بیعت نکردند و در سال ۶۳ مردم مدینه وی را از خلافت خلع کردند، یزید، مسلم بن عقبه را برای سرکوبی فرستاد و سه روز مدینه را برای تاراج و تجاوز به نوامیس و کشتار آزاد گذاشت و از مردم بیعت گرفت که بندگان یزیدند، جنایات شرم‌آور در مدینه رخ داد و عده‌ای زیاد از اصحاب و تابعین به قتل رسیدند. هلاکتش سال ۶۴ هـ. ق. بود. تاریخ طبری حوادث سال ۶۴؛ تاریخ الخمیس ۳۰۰ / ۲؛ تاریخ ابن اثیر ۹۴ / ۴؛ جمهره الانساب: ۱۰۳؛ الاعلام ۱۸۹ / ۸.]

[۱۰] ولید بن عتبه بن ابی سفیان اموی از امرای بنی امیه است. در زمان معاویه سال ۵۷ والی مدینه شد و بعد از مرگ معاویه، یزید بدو نوشت که برایش بیعت گیرد، در سال ۶۰ هـ. ق. عزلش نمود و او را به دمشق فراخواند و مورد مشورت خود قرار داد و در سال ۶۱

مجدداً وی را والی مدینه ساخت که با قیام عبدالله بن زبیر در مکه مواجه شد و در سال ۶۴ در مدینه با طاعون مرد. او در سال ۶۲ با مردم حج گزارد. مرآة الجنان ۱۴۰ / ۱؛ نسب قریش / ۱۳۳ و ۴۳۳؛ الاعلام ۱۲۱ / ۸.

[۱۱] مدینه: مدینه رسول الله همان یثرب است، مساحتش نصف مکه بوده، در قسمت حرّه شوره‌زار بود، و آب و نخل فراوان داشت، مسجد در وسط شهر و قبر مبارک در شرق مسجد است، مدینه را نامهای زیادی چون طیبه و یثرب و مبارکه می‌باشد. معجم البلدان ۵ / ۸۲.

[۱۲] مروان بن حکم بن ابي العاص بن عبد شمر بن عبد مناف، ابو عبد الملک، خلیفه اموی و سرسلسله دودمان آل مروان (اموی) است دولت آنان به نام مروانیان معروفند. در مکه متولد و در طائف بالید و ساکن مدینه شد، عثمان او را از خواص خود ساخت و کاتب خود نمود، بعد از قتل عثمان با عائشه در غائله بصره شرکت نمود، و در صفین همراه معاویه بود، در زمان معاویه والی مدینه شد و ابن زبیر او را از مدینه براند و به شام رفت و در سال ۶۵ با طاعون هلاک شد و به روایتی همسرش مادر خالد بن یزید وی را بکشت. اسد الغابه ۳۴۸ / ۴؛ تاریخ ابن الاثیر ۷۴ / ۴؛ تاریخ طبری ۳۴ / ۷؛ الاعلام ۲۰۷ / ۷.

[۱۳] بعد از این سخن در نسخه (ع) کلامی طولانی آمده که در نسخ (ر. ب) نیامده و ممکن است حاشیه مؤلف بر کتاب باشد و به هر روی ما عین عبارت نسخه (ع) را می‌آوریم: علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس مؤلف این کتاب می‌گوید: تحقیق ما این است که: حسین علیه السلام پایان قیام و کارش را می‌دانست، و تکلیف او همان بود که کرد. جماعتی با اسناد خود - اسما اینان را در کتاب غیث سلطان الوری السکان الثری آورده‌ام - تا ابي جعفر محمد بن بابویه القمی که در امالی خود به اسنادش از مفضل بن عمر از صادق علیه السلام از پدر و جدش نقل می‌کند خبرم دادند: روزی حسین علیه السلام بر حسن علیه السلام وارد شد. چون نگاهش به برادر افتاد گریست، فرمود: چرا می‌گریی؟ گفت برای آنچه با تو می‌شود. فرمود: آنچه با من می‌شود این است که با سمّ به شهادت می‌رسم، و لیکن روزی چون روز تو نیست ای اباعبدالله، سی هزار نفر که خود را از امت جد ما محمد صلی الله علیه و آله می‌دانند و خود را مسلمان می‌خوانند پیرامونت گرد آیند تا خونت را ریخته و هتک حرمت تو، و اسیر کردن فرزندان و زنان تو، و چپاول اموالت نمایند که در این زمان لعنت بر بنی‌امیه روا گردیده و در آسمان خون و خاکستر بیارد، همه چیز حتی وحوش و ماهیان دریاها بر تو بگرید. جماعتی از آنان که به نامشان اشاره کردم از عمر نسابه آن گونه که در آخر کتاب شافی آمده از جدش محمد بن عمر نقل می‌کند که: پدرم عمر بن علی علیه السلام از دایه‌های من آل عقیل سخن به میان آورد و فرمود: چون برادرم حسین علیه السلام از بیعت با یزید در مدینه امتناع ورزید، بر او داخل شدم، تنها بود. عرض کردم فدایت گردم ای اباعبدالله. برادرت حسن مجتبی علیه السلام از پدرش علیه السلام حدیث کرد - در این زمان، گریه راه سخن را بر من بست و ناله‌ام بلند شد. حسین مرا به آغوش کشید و فرمود: به تو گفت: که من مقتول شوم؟ گفتم: حاشا یابن رسول الله، فرمود: به حق پدرت، از کشتنم خیرت داد؟ گفت: آری اگر بیعت نکنی. فرمود: «برادر» پدرم از رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث کرد که پیامبر او را از کشته شدنش و قتل من خبر داد و این که تربت من نزدیک تربت اوست، گمان داری چیزی را می‌دانی که من نمی‌دانم، نه به خدا هرگز ذلت را نپذیرم، و این فاطمه است که از آنچه ذریه‌اش از امت دیده نزد پدر شکایت برد، و آزار دهندگان ذریه او را به بهشت ببرد. می‌گویم: شاید بعضی از کسان که حقیقت شرف سعادت را در شهادت نشناخته‌اند براساس این باور باشد که تعبد برای خدا این چنین نیست، گویا نشنیده در قرآن صادق این سخن را که تعبد بعضی در کشتن خود است که فرمود: «پس با کشتن خود نزد آفریننده‌تان توبه کنید که این نزد آفریننده‌تان برای شما بهتر است»، و شاید بر این آیه «خود را با دستهایتان به هلاکت نیندازید» تکیه کرده که منظور از تهلکه قتل است، و حال آن که مسأله چنین نیست، بلکه تعبد آن است که انسان را به درجات سعادت برساند. صاحب مقتل از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه آورده که سازگار با عقل است. از اسلم این روایت آمده که: به جنگ نهانند - و شاید هم جنگ دیگری - رفتیم، ما صف آراستیم و دشمن نیز، که هرگز در طول و عرض چون این دو صف

ندیده بودم، لشکر روم پشت به دیوار شهر داده و رو به ما بود، یکی از ما حمله کرد، مردم گفتند: لا اله الا الله. خویشتن را به هلاکت افکند. ابویوب انصاری گفت: گویا این آیه را به غلط تأویل نمودید که تمنای به شهادت این مرد را القاء در تهلکه دانستید، این آیه درباره ما نازل شده، چه ما به جای آن که به نصرت رسول الله بشتاییم به زن و فرزند و داراییها دل بستیم و در نتیجه از یاری پیامبر بازماندیم، و این آیه (لا تلحقوا بایديکم الى التهلكة) به عنوان تقيیح و سرزنش ما آمد، و معنایش این است که: با این تخلف شما از رسول الله صلی الله علیه و آله و اقامت در خانه و بودن نزد زن و فرزند خود را به هلاکت افکندید و این آیه بر رد عمل ما و تحریض ما به جهاد و جنگ با دشمن است چون عمل این مرد یا برای شهادت بوده یا برای تحریض لشکر به جنگ برای ثواب آخرت. می‌گوییم: در مقدمه و خطبه این کتاب این تذکار را آوردیم و بعد از این نیز می‌آید.

[۱۴] مکه نامهای بسیار دیگری دارد که از آن جمله است: ام‌القری، والنساسة و ام رحم و آن را بیت‌الله الحرام خوانند.

[۱۵] عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب قریشی، هاشمی، ابوالعباس، حبر امت، صحابی جلیل‌القدر، در مکه متولد شد و در بدو عصر نبوت بالید و ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله شد و از او روایت دارد و در جنگهای جمل و صفین در رکاب علی علیه السلام بود و در آخر عمر نابینا شد، در طائف مسکن گزید وفات او در سال ۶۸ ه در طائف بود. الاصابه ش ۴۷۷۲، صفة الصفوة ۳۱۴ / ۱، حلیة الاولیاء ۳۱۴ / ۱؛ نسب قریش ۲۶، المحبر: ۹۸، الاعلام ۹۵ / ۴.

[۱۶] ابوبکر عبدالله بن زبیر العوام قریشی اسدی بعد از مرگ یزید در سال ۶۴، وی به خلافت منصوب شد و بر مصر و حجاز و یمن و خراسان و عراق و اکثر شام حکومت یافت و مرکزش را مدینه قرار داد، با بنی‌امیه وقایع سخت دارد، حجاج ثقفی در ایام عبدالملک بن مروان به جنگش شتافت، ابن زبیر به مکه رفت و حجاج با لشکر در طائف بود و بین آنان جنگها شد که به قتل ابن زبیر انجامید و این در سال ۷۳ ه بود و مدت خلافتش ۹ سال بود. تاریخ ابن اثیر ۱۳۵ / ۴؛ تاریخ طبری ۲۰۲ / ۷؛ فوات الوفيات ۲۱۰ / ۱؛ تاریخ الخمیس ۳۰۱ / ۲؛ الاعلام ۸۷ / ۴.

[۱۷] عبدالله بن عمر بن خطاب عدوی ابوعبدالرحمن، در آخر عمر نابینا شد و او آخرین صحابی است که در مکه مُرد. مولد و وفاتش در مکه، سال مرگش نامشخص و مورد اختلاف. الاصابه ۴۸۲۵ طبقات ابن سعد ۱۳۸ - ۱۰۵ / ۴؛ تهذیب الاسماء ۲۷۸ / ۱؛ الاعلام ۱۰۸ / ۴.

[۱۸] ع - کوفه همان شهر مشهور در سرزمین بابل و از شهرستانهای عراق است، آن را کوفه‌اش خواندند زیرا که شکل دایره‌ای داشت. معجم البلدان ۳۲۲ / ۴.

[۱۹] ابومطرف سلیمان بن سرد بن ابی الجون عبدالعزی بن منقذ السلولی الخزاعی، صحابی، از زعمای شیعه، در جمل و صفین در کنار علی علیه السلام حضور داشت، ساکن کوفه بوده، ریاست توابعین او را بود که در عین‌الوردیه به دست یزید بن حصین به شهادت رسید. الاصابه ش ۳۴۵۰؛ تاریخ اسلام ۱۷ / ۳؛ الاعلام ۱۲۷ / ۳.

[۲۰] او مسیب بن نجبه بن ربیع بن ریاح الفزازی، تابعی، رئیس قومش بوده، در جنگ قادسیه و فتوحات عراق حضور داشته و در جنگهای علی علیه السلام نیز حضور داشت، ساکن کوفه شد و از توابعین و خونخواهان حسین بوده، با سلیمان بن سرد در سال ۶۵ به شهادت رسید، او مردی شجاع و متعبّد و متهجد و عابد بود. الکامل فی التاریخ ۷۱ - ۶۸ / ۴؛ الاصابه شماره ۸۴۲۴، الاعلام ۲۲۶ - ۲۲۵ / ۷.

[۲۱] رفاعه بن شداد البجلی، قاری، از شجاعان پیشتاز اهل کوفه از شیعیان علی علیه السلام شهادت ۶۶ ه. الکامل فی التاریخ حوادث سال ۶۶ ه. الاعلام ۲۹ / ۳.

[۲۲] حبیب بن مظاهر - یا مظهر یا مطهر بن رثاب بن اشتر بن حجوان الأسدی الکندی فقعی، تابعی از سرهنگان شجاع است، در کوفه نزول کرد، در تمام جنگهای علی علیه السلام در خدمت او بوده و از شرطه الخمیس، در کربلا فرمانده میسره لشکر حسین علیه

السلام بود و عمرش ۷۵ سال بود، تلاش کرد تا از بنی‌اسد یاورانی بیاورد و پیش از پیوستن آنان به لشکر حسین دشمن حائل شد و نرسیدند، و در نزد حسین معظم و گرامی بود، در جوامع کوفه شخصیتی بارز داشت و بعد از شهادتش حسین علیه السلام به خود تسلیت گفت. قاتلش بدیل بن حریم الغفقانی بود. تاریخ طبری ۴۴۰ - ۳۵۲ / ۵؛ رجال الشیخ: ۷۲؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۲؛ لسان المیزان ۱۷۳ / ۲؛ الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۶۱؛ الاعلام ۱۶۶ / ۲؛ انصار الحسین: ۸۲ - ۸۱.

[۲۳] ظاهراً نام صحیح وی عبدالله بن وال تمیمی باشد همان طوری که نامش در رجال شیخ: ۵۵ در شمار اصحاب امیرالمؤمنین آمده، و نامش بعد از اسم قنبر به همراه آمده، و این اشتباه است، و در کتاب خطی رجال الشیخ اسمش قبل از نام قنبر ذکر گردیده آن هم پیش از اسامی عده‌ای، نامش در شرح النهج ۱۳۲/۳، و جاهای دیگر آمد.

[۲۴] نعمان بن بشیر بن سعد بن ثعلبه الخزرجی الأنصاری، از اهل مدینه است، ناله زن عثمان پیراهن او را به وسیله نعمان به شام فرستاد، در صفین در کنار معاویه بود و قاضی دمشق شد و بعد والی یمن گردید، سپس والی کوفه و در پی آن والی حمص، و در آن جا بود تا یزید هلاک شد، بعد نعمان با ابن زبیر بیعت کرد و اهل حمص از او سرپیچیدند و او گریخت، خالد بن خلی الکلاعی تعقیبش کرد و در سال ۶۵ وی را بگشت. جمهره الانساب: ۳۴۵؛ اسد الغابه ۲۲ / ۵؛ الاصابه شماره ۸۷۳۰؛ الاعلام ۳۶ / ۸.

[۲۵] شام با همزه یا بی همزه جمع شامه، بدین نام خوانده شد، به دلیل کثرت آبادیها و قرا و نزدیکی بعضی با بعض دیگر که به شامات مانده شد، حدودش از فرات تا عریش پایین تر از دیار مصر، عرضش از دو کوه طی از سوی قبله تا دریای روم، شهرهای بزرگش حلب منبج و حماة و حمص و دمشق و بیت المقدس و مفره و در ساحل انطاکیه و طرابلس... می باشد. معجم البلدان، ۳۱۵ - ۳۱۱ / ۳.

[۲۶] هانی بن هانی بن الهمدانی الکوفی، از امیرالمؤمنین روایت کرده، و ابواسحق ازو روایت کرد. تهذیب التهذیب ۲۳ - ۲۲ / ۱۱.

[۲۷] سعید - سعد از بنی حنیفه بن مجیم... حماسه سرای توانا، یکی از پیکهای کوفیان نزد امام بود. تاریخ طبری ۵ / ۴۱۹ و ۳۵۳، مقتل الحسین خوارزمی ۱۹۵ / ۱ و ۲۰ / ۲؛ المناقب ۱۰۳ / ۴؛ البحار ۴۵ / ۲۱ و ۲۶ و ۷۰؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۴؛ انصار الحسین: ۹۰ و ۹۱.

[۲۸] شبت بن ربیع تمیمی یربوعی، ابو عبدالقدوس، شیخ مصر و اهل کوفه در ایامش، زمان و عصر نبوت را درک کرده، و بعد به سجاج مدعیه نبوت پیوست، بعد به اسلام بازگشت، به خونخواهی عثمان برخاست و با آن که از حسین دعوت نمود خود به جنگ امام می‌رود و در سال ۷۰ به هلاکت می‌رسید. گفته شده: بعد از دستگیری ابراهیم بدو گفت: راست بگو در کربلا چه کردی؟ گفت: صورت مبارک امام را با شمشیر زدم. گفت: وای بر تو ای ملعون، از خدا و جدش نترسیدی، بعد ابراهیم گوشت ران شبت را آنقدر شکافت تا سقط شد. الاصابه شماره ۳۹۵۰؛ تهذیب التهذیب ۳۰۳ / ۴؛ میزان الاعتدال ۴۴۰ / ۱؛ الاعلام ۱۵۴ / ۳.

[۲۹] حجار - بر وزن کنان یا کتاب بن ابجر کوفی، گفته شده از امیرالمؤمنین روایت دارد و سماک بن حرب ازو روایت دارد. الرجال فی تاج العروس ۲۵ / ۲.

[۳۰] در نسخه‌ها یزید بن حارث و یزید بن رویم آمده، لیکن ظاهراً صحیح آن باید یک نفر باشد با نام یزید بن حارث بن رویم که به دست امیرالمؤمنین به اسلام گروید، در جنگ یمامه حضور داشت، ساکن بصره شد و در سال ۶۸ در ری کشته شد. الکامل ۱۱۱ / ۴؛ الاصابه شماره ۹۳۹۸؛ تهذیب التهذیب ۱۶۳ / ۸؛ جمهره الانساب: ۳۰۵؛ الاعلام ۱۸۱ - ۱۸۰ / ۸.

[۳۱] ظاهراً عزرة بن قیس صحیح باشد به تاریخ طبری ۳۵۳/۵؛ انساب الاشراف ۱۵۸/۳ رجوع شود.

[۳۲] در ارشاد مفید: ۳۸ عمرو بن حجاج زبیدی آمده است.

[۳۳] محمد بن عمیر بن عطارد بن حاجب بن زرارة التمیمی الدارمی، کوفی است، با حجاج و دیگر امراء داستانها دارد، او یکی از فرماندهان لشکر علی علیه السلام در صفین بود، وفات او حدود سال ۸۵ ه. بود. المحبر: ۳۳۸ و ۱۵۴ و ۳۳۹؛ لسان المیزان ۳۳۰ / ۵؛

الاعلام ۳۱۹ / ۶.

[۳۴] مسلم بن عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، از تابعین، و از صاحبان خرد استوار و شجاعت بود، مادرش ام‌ولد بود که عقیل از شام خریدیده بود، امام او را به کوفه فرستاد تا از برایش از مردم بیعت بگیرد. نیمه رمضان ۶۰ از مکه خارج و روز ششم شوال وارد کوفه شد و او نخستین شهید از اصحاب حسین علیه السلام است. مقاتل الطالبیین: ۸۰؛ الطبقات الکبری ۲۹ / ۴؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۱؛ الکامل فی التاریخ ۱۵ - ۸ / ۴؛ الاخبار الطوال: ۲۳۳؛ تاریخ الکوفه: ۵۹؛ الاعلام ۲۲۲ / ۷؛ انصار الحسین: ۱۲۴؛ ضیاء العینین: ۲۹ - ۱۳.

[۳۵] مختار بن ابی عبیده بن مسعود ثقفی، ابواسحق، اهل طائف از برجستگان خونخواهان حسین علیه بنی‌امیه بود. او با پدرش به مدینه کوچید و وابستگی با بنی‌هاشم داشت، عبدالله بن عمر با صفیه خواهر مختار ازدواج کرد، او در عراق با علی علیه السلام بود و بعد از او ساکن بصره گردید، عبیدالله بن زیاد او را در بصره دستگیر و به شفاعت ابن عمر به طائف تبعید گردید و بعد از هلاکت یزید به کوفه رفت و به خونخواهی امام قیام کرد و بر کوفه و موصل غلبه کرد و کشتگان حسین علیه السلام بکشت و در جنگ با مصعب بن زبیر در سال ۶۷ کشته شد. الاصابه شماره ۸۵۴۷؛ الفرق بین الغرق: ۳۷ - ۳۱؛ الکامل فی التاریخ ۱۰۸ - ۸۲ / ۴؛ تاریخ طبری ۱۴۶ / ۷، الاعلام ۱۹۲ / ۷.

[۳۶] عمر بن سعد ابی وقاص زهری مدنی، عبیدالله بن زیاد او را با فرماندهی بر ۴۰۰۰ نفر به جنگ دیلم فرستاد و با آن عهدنامه حکومت ری برای عمر بن سعد بود، بعد عبیدالله چون از حرکت حسین علیه السلام به سوی عراق اطلاع یافت به عمر بن سعد نوشت که با لشکرش باز گردد، و او را مأمور قتل و جنگ با امام نمود، و او عذر خواست، ابن زیاد تهدیدش کرد که حکومت ری را از او بستاند و او پذیرفت، عمر بن سعد به دست نیروی مختار کشته شد. الطبقات ۱۲۵ / ۵؛ الکامل فی التاریخ ۲۱ / ۴؛ الاعلام ۴۷ / ۵.

[۳۷] عبیدالله بن زیاد بن ابیه، در بصره متولد شد، در وقت هلاکت پدرش در عراق بود، به شام رفت و معاویه او را در سال ۵۳ به حکومت خراسان فرستاد. او دو سال در آن جا بود، معاویه او را در سال ۵۵ امیر بصره ساخت و در سال ۶۰ یزید امارت او را تنفیذ کرد، واقعه کربلا در زمانش و به دستش پیش آمد، بعد از هلاکت یزید مردم بصره با او بیعت کرده، بعد بر او هجوم بردند و او پنهان به شام گریخت، سپس آهنگ عراق کرد که جنگ بین او و ابراهیم اشتر پیش آمد. لشکرش متفرق و ابراهیم در خازر از سرزمین موصل عبیدالله را بکشت، او را ابن مرجانه خوانند و او کنیزکی معروفه به فسق و فجور بود. تاریخ طبری ۱۶۶ / ۶ و ۱۸ / ۷ و ۱۴۴؛ الاعلام ۱۹۳ / ۴.

[۳۸] بصره شهری است اسلامی که در خلافت عمر بن ابی حفصه در سال ۱۸ ه، بصره‌اش خواندند، چون دارای سنگهای نرم (به نام بصره) می‌باشد، و بصرتان: بصره و کوفه را گویند. مجمع البحرین ۲۲۶ - ۲۲۵ / ۳.

[۳۹] سلیمان مولای حسین علیه السلام بود که امام او را به بصره فرستاد، یکی از زعمای بصره که امام سلیمان را نزدش فرستاده بود، سلیمان را تسلیم عبیدالله کرد و عبیدالله وی را کشت، بعضی از مورخان آورده‌اند که او با حسین در کربلا شهید شد، و ظاهراً شهید در کربلا سلیمان نام دیگری است. تاریخ طبری ۳۵۸ - ۳۵۷ / ۵؛ مقتل خوارزمی ۱۹۹ / ۱؛ بحار ۳۴۰ - ۳۳۷ / ۴۴؛ انصار الحسین: ۷۴؛ ضیاء العینین ۴۰ - ۳۹.

[۴۰] منذر بن جارود، در عهد پیامبر متولد و در جمل در خدمت علی علیه السلام بود و از طرف امام والی اصطخر شد: خبر ناخوشایندی از او به امام رسید، عزلش فرمود: عبیدالله او را به سال ۶۱ ولایت مرز هند داد و در آخر همان سال ۶۱ مُرد. الاصابه ش ۸۳۳۶؛ جمهره الانساب: ۲۷۹؛ الاغانی ۱۱۷ / ۱۱؛ الاعلام ۲۹۲ / ۷.

[۴۱] او به سبب کجی و شلی پایش به احنف معروف بود. در نام او اختلاف است، برخی او را صخر نامیده‌اند و برخی ضحاک. در بصره زاده شد و زمان پیامبر را درک کرد اگر چه ایشان را ندید. از جنگ جمل کناره گرفت و در کوفه بمرد. الطبقات: ۶۶ / ۷؛

جمهره الانساب: ۲۰۶؛ تاریخ الاسلام ۱۲۹ / ۳؛ الاعلام: ۱ / ۲۷۶ و ۲۷۷.

[۴۲] محمد بن اشعث بن قیس کندی، از اصحاب مصعب بن زبیر است در سال ۶۷ کشته شد. الاصابه شماره ۸۵۰۴؛ الاعلام ۳۹ / ۶.

[۴۳] اسماء بن خارجه بن حصین فزاری، از تابعان بود و از شخصیت‌های طبقه اول کوفه. در سال ۶۶ ه. ق. بمرد. فوات الوفيات ۱۱/۱؛

تاریخ الاسلام ۳۷۲/۲؛ النجوم الزاهرة ۱۷۹/۱؛ الاعلام ۳۰۵/۱.

[۴۴] شریح بن حارث بن قیس الکندی - ابوامیه - یمنی الاصل بود، مرگش سال ۷۸ ه. ق. بوده، در زمان عمر و عثمان و علی و

معاویه تا زمان حجاج؛ قاضی کوفه بود و در سال ۷۷ استعفا کرد و حجاج استعفای او را پذیرفت. الطبقات ۱۰۰ - ۹۰ / ۶؛ وفيات

الاعیان ۲۲۴/۱؛ حلیه الاولیاء ۱۳۲/۴؛ الاعلام ۱۶۱/۳.

[۴۵] عمرو بن معدی کرب زبیدی، فارس یمن در سال ۹ ه با ده نفر به مدینه آمده و مسلمان شدند، کنیه‌اش ابو ثور بود و در سال

۲۱ ه. ق. نزدیک ری مرد. الاصابه شماره ۵۹۷۲؛ الطبقات ۳۸۳ / ۵؛ خزانه الادب ۴۲۵ / ۱.

[۴۶] سید خوبی فرماید: زیاد بن عبید... همان زیاد بن ابیه است که مادرش سمیه معروفه به زناست که قصه پیوستن او به ابی سفیان

مشهور است و بچه زنازاده‌اش عبیدالله قاتل حسین علیه السلام است. ای کاش می دانستم که چگونه علامه و ابن داود این لعین بن

لعین پدر لعین را در رسته اول از کتابشان قرار دادند و توجه نمودند که این زیاد بن عبید همان زیاد معروف به نام مادرش

می باشد. معجم رجال الحدیث ۳۰۹ / ۷.

[۴۷] عبدالله بن الزبیر بن الاعشی. نامش قیس بن بجره بن قیس بن منقذ بن طریف بن عمرو بن قعین اسدی است. ادب اللف ۱۴۶ /

۱.

[۴۸] فرزندق همام بن غالب، ابوفراس از نوادر شعراء و استاد در لغت، و شریف در قومش بوده، پدر و جدش نیز از اشراف

بخشندگان بوده و در بیابان بصره در حدود ۱۰۰ سالگی وفات نمود. خزانه الادب ۱۰۸ - ۱۰۵ / ۱؛ جمهره اشعار العرب: ۱۶۳؛

الاعلام ۹۳ / ۸.

[۴۹] شیخ تهرانی در الذریعه ۲۴۱ / ۸ گوید: ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی مازندرانی متأخر از محمد بن جریر

الطبری کبیر است، معاصر شیخ طوسی متوفای ۴۶۰ هجری است و شاهد بر این، امروی است...

[۵۰] دلائل الامامه یا دلائل الائمه را بعد از ۴۱۱ ه تألیفش نمود. شیخ تهرانی گوید: اول کسی که از این کتاب روایت کرد سید بن

طاووس بود... و یادآور شدیم که کتابخانه سید بن طاووس در سال ۶۰۵ ه مشتمل بر ۱۵۰۰ جلد کتاب بود، و از آن جمله نسخه

کامل این کتاب بود که سید از اوائل و اواسط و اواخر آن به صورت متفرقه در تصانیف خود همراه با نام مؤلف آن آورده لیکن

این نسخه جز به صورت ناقص به دست متأخرین نرسید. الذریعه ۲۴۴ / ۸.

[۵۱] در مستدرکات علم رجال ۹۵ / ۴ آمده: سفیان بن وکیع ابومحمد نامش را یادآور نشده‌اند، محمد بن فرات وهان ازو و او از

پدرش از اعمش آورده، محمد بن جریر ازو و از پدرش از اعمش در دلائل از معجزات روایت کرده.

[۵۲] وکیع بن جراح بن ملیح رواسی، ابوسفیان، حافظ حدیث، محدث عراق در عصرش بود، در کوفه متولد و در فید هنگام

مراجعت از حج سال ۱۹۹ - ۱۹۷ وفات یافت. تذکره الحفاظ ۲۸۲ / ۱؛ حلیه الاولیاء ۳۶۸ / ۸؛ میزان الاعتدال ۲۷۰ / ۳؛ تاریخ بغداد

۴۶۶ / ۱۳؛ الاعلام ۱۱۷ / ۸.

[۵۳] اعمش، سلیمان بن مهران اسدی ولایی، تابعی اهل ری، نشو و وفاتش در کوفه، حدود ۱۳۰۰ حدیث روایت کرده، وفات ۱۴۸

ه. ق. الطبقات ۲۳۸ / ۶؛ الوفيات ۲۱۳ / ۱؛ تاریخ بغداد ۹ / ۳ و الاعلام ۱۳۵ / ۳.

[۵۴] مستدرکات علم رجال ۴۲۵ / ۳، زراره بن خلج و زراره بن صالح را دو نفر به حساب آورده او ظاهراً باید اسم شخص واحد

باشد یعنی دو اسم، اسم شخص واحد است، و او هم از اصحاب حسین است و ازو معجزه دیده و حضرت به او خبر از شهادت خود

و یارانش را داده، او به نقل از ابن صالح گوید: سه روز قبل از خروج حسین به حضورش تشرّف یافت.

[۵۵] عراقان: کوفه و بصره است و عراق را سواد گویند به دلیل پوشش آن از زراعات و نخلستانها و درختان. حدّ طولی سواد از حدیثه در موصل بوده تا آبادان و حدّ عرض آن از عذیب در قادسیه تا حلوان و اما طول عرفی عراق از طول سواد کمتر است. معجم البلدان ۹۵ - ۹۳ / ۴ و ۲۷۲ / ۳.

[۵۶] نوایس، مقبره عمومی نصاری قبل از فتح اسلامی بود که در اراضی نواحی حسینی نزدیک نینوا واقع بود. تراث کربلاء: ۱۹.

[۵۷] در نسخه (ع) بعد از: مصباحاً ان شاء الله آمده که: معمر بن مثنی در مقتل الحسین این عبارت را آورده: چون روز ترویبه شد (۸ ذیحجه) عمر بن سعد بن ابی وقاص با لشکری گران وارد مکه شد، یزید مأمورش کرده بود که با حسین علیه السلام بجنگد یا او را به قتل برساند، و امام علیه السلام همان روز ترویبه از مکه خارج شد. این عبارت در نسخه ر.ب نیامده و ما در پاورقی آوردیم بدین احتمال که شاید از تعلیقات مصنف بر کتاب بوده، و بعدها در استنساخها به متن کتاب راه یافته باشد.

[۵۸] محمد بن احمد بن داود بن علیّ شیخ الطائفه أبو الحسن قمی متوفای ۳۶۸ ه صاحب کتاب المزار از اجله مشایخ مفید است که حسین بن عبیدالله الفضائری نیز از وی روایت دارد، الطبقات القرن الرابع: ۲۳۶.

[۵۹] أبو القاسم محمد الاکبر فرزند علی علیه السلام است و حنفیه لقب مادرش خوله دخت جعفر است، او کثیرالعلم و الورع بود و بشدت نیرومند، و منازعه‌اش در امر امامت با امام سجاد علیه السلام، و بعد هم تسلیم شدنش و اذعان به امامت امام سجاد و انداختن خود بر قدم امام سجاد مشهور است. وفاتش ۸۰ یا ۸۱ ه. ق. بود. تنقیح المقال ۱۱۵ / ۳؛ وفيات الأعیان ۹۱ / ۵؛ الطبقات ۹۱ / ۵.

[۶۰] در نسخه (ع) بعد از جمله: (خدا حافظی کرد و رفت) آمده: محمد بن یعقوب کلینی در کتاب الرسائل از محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین، از ایوب بن نوح، از صفوان، از مروان بن اسماعیل از حمزه بن حرمان، از ابی عبدالله علیه السلام آورده است که: ما سخن از قیام حسین علیه السلام و تخلّف محمد حنفیه از امام داشتیم، که امام صادق علیه السلام فرمود: ای حمزه، حدیثی را به تو می گویم که بعد از این مجلس از من بار دیگر میسر. حسین علیه السلام بگناه عزیمت کاغذ خواست و نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم. از حسین بن علی به بنی هاشم، اما بعد، آن که به من پیوندد به شهادت رسد، و آن که تخلّف کند به پیروزی نائل نگردد. والستلام. شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان در کتاب مولد النبی و مولد الأوصیاء صلوات الله علیهم به اسنادش از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: چون امام حسین علیه السلام از مکه به سوی مدینه حرکت کرد (ظاهراً باید از مدینه به سوی مکه حرکت کرد صحیح باشد. مترجم) افواجی از فرشتگان غرق در سلاح سوار بر مرکبهای بهشتی به حضورش تشرّف حاصل کرده گفتند: ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر، خدا در بسیاری موارد پیامبرش را با ما یاری فرموده و اکنون ما را به یاریت فرستاده است. امام علیه السلام فرمود: موعده ما در سرزمین شهادت من است و آن هم کربلاست، چون بدان جا رسیدم نزد آمدید. گفتند: ای حجه الله، براستی که خدا ما را فرمان داد که در خط سماع و طاعت شما باشیم، آیا از دشمنی بیم داری که برخورد کنی، که در این صورت ما با توایم. فرمود: آنان را دسترسی به من نیست تا به بقعه خود برسم. افواجی از مؤمنان جنّ نزد امام شرفیاب گردیده گفتند: مولای ما، ما شیعه و انصار توایم به هر چه خواهی فرمان ده، اگر فرمایی تمام دشمنانت را تباه کنیم بدون آن که از جایت حرکت فرمایی. امام درباره شان دعای خیر کرد و فرمود: آیا در کتاب خدا که بر جدّم رسول الله فرود آمده نخواندید که فرمود: (بگو اگر در منازلتان باشید آنان که بر آنان شهادت نوشته شده آنان را بدان جا فرستد) اگر من بدین جا اقامت نمایم، این خلق نگون سار چگونه امتحان شده و اختبار گردند، و در قیرم که خوابگاه گستراندن زمین برایم برگزیده جز من کی ساکن شود، آن جا که پناهگاه شیعیان و دوستان ما خواهد شد، در آن جاست که اعمال و نمازشان پذیرفته شده، آن جا که مسکن آنان شده محل امان در دنیا و آخرتشان باشد؟ شما روز شنبه - در روایت دیگر روز جمعه - که در پایان آن روز به شهادت می‌رسد، و تمام جوانان و یارانم به شهادت می‌رسند و سر من سوی یزید بن معاویه برده می‌شود، در کربلا حاضر شوید. جئان

گفتند: ای حبیب‌الله و فرزند دوستش به خدا که ما اگر امر تو را واجب نمی‌دانستیم و از این حقیقت آگاه نبودیم که مخالفت، با تو روا نیست به مخالفت برمی‌خاستیم و تمام دشمنان را قبل از آن که به تو دست یابند می‌کشتیم. امام فرمود: به خدا که ما از شما نیرومندتریم، لیکن تا آن که هلاک می‌گردد با بینه باشد و آن که زنده ماند با دلیل باشد. آنچه که در این پاورقی آمد در نسخه رب. نیامده، و ما آن را در حاشیه (پاورقی) می‌آوریم به دلیل احتمال این که مصنف در حاشیه کتاب آورده و بعدها در متن کتاب راه یافته باشد.

[۶۱] تنعیم (بر وزن تکریم) محلی در قسمت جلّ مکه است. میان مکه و سرف به فاصله دو فرسخ از مکه - یا چهار فرسخ به روایتی - تنعیم خوانده شد چون کوهی به نام نعیم و کوهی از سوی چپش به نام ناعم و خود بیابان را نعمان خوانند. در تنعیم مساجدی پیرامون مسجد عائشه قرار دارد و میقات مکیون در عمره است. معجم البلدان ۴۹ / ۲.

[۶۲] ذات عرق، محل تهلیل عراقیان است، و آن حدّ بین نجد و تهامه است، و گفته شد: عرق کوهی است در راه مکه، و از آن است ذات عرق، اصمعی گوید: آنچه زمین از بطل الزّمه بلند شود تا ارتفاعات ذات عرق و عرق کوه مشرف به ذات عرق است. معجم البلدان ۱۰۸ - ۱۰۷ / ۴.

[۶۳] در مستدرکات علم الرجال ۳۳ / ۲ آمده: بشرین غالب اسدی کوفی، از اصحاب حسین و سجاد علیهما السلام است، شیخ در رجالش، و براقی او را از اصحاب امیرالمؤمنین و حسنین و سجاد شمرده، او و برادرش بشیر راویان دعای عرفه حسین‌اند... او را روایاتی از حسین است که در عدةالداعی آورده‌ام، عبدالله بن شریک از او روایت دارد.

[۶۴] ثعلبیه، به فتح اول از منازل راه مکه به کوفه بعد از شقوق و پیش از خزیمه می‌باشد، و آن جا دو سوم راه بود و پایین‌تر از آن آبی به نام ضویجعه با فاصله یک میل ثعلبیه خوانده می‌شد که دلیل آن اقامت ثعلبه بن عمرو در آن نقطه بوده، و گفته شده: ثعلبه بن دودان بن اسد، نخستین کسی بود که در آن نزول کرده است. معجم البلدان ۷۸ / ۲.

[۶۵] زهیر بن قین بجلی، بجلیه شاخه‌ای از قحطانیه است، زهیر شخصیت بارز جامعه کوفه بوده، به نظر می‌آید، در زمان پیوستن به امام مسنّ بوده، در زیاتنامه از وی تکریم ویژه گردیده، در بین راه به امام پیوست، با آن که در ابتداء به این ملاقات راغب نبوده است، قبل از جنگ در برابر سپاه کفر خطبه ایراد نمود و بعد فرمانده میمنه اصحاب امام شد. تاریخ طبری ۴۲ / ۶ و ۳۹۷ - ۳۹۶ / ۵ و ۴۲۲؛ رجال الشیخ: ۷۳ و انصار الحسین: ۸۸.

[۶۶] این همان زن است که به غلام زهیر بعد از شهادتش گفت: برو و آقایت را کفن نما، غلام رفت و حسین را بی کفن دید و با خود گفت: آقایم را کفن کنم و حسین را بی کفن بگذارم، حسین را کفن کردم و به بانو گفتم، گفت: آفرین، کفن دیگری داد و رفتیم و او را کفن کردم. ترجمه الإمام الحسین از کتاب الطبقات که در مجله تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۹۰ چاپ شده، اعلام النساء المؤمنات: ۳۴۱.

[۶۷] زباله به ضم اول منزلی است سر راه مکه - کوفه، و آن دهی آباد بود، و دارای بازار مابین واقصه و ثعلبیه، سکونی گوید، زباله بعد از قاع از کوفه و پیش از شقوق است که دارای حصار و مسجد جامع برای بنی غاضریه از بنی اسد می‌باشد. معجم البلدان ۱۲۹ / ۳.

[۶۸] قیس بن مسهر اسدی از عدنان، جوانی است کوفی از اشراف بنی اسد و یکی از حاملان نامه‌های کوفیان به حسین، بعد از خبر بیعت نکردن و حضور امام در مکه با مسلم به کوفه بازگشت، نامه مسلم را که حاوی بیعت مردم و دعوت امام به کوفه بود به امام رسانید. تاریخ طبری ۳۹۵ - ۳۹۴ / ۵؛ رجال الشیخ: ۷۹؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۲؛ انصار الحسین: ۱۲۴ - ۱۲۳.

[۶۹] حصین بن نمیر کندی سکونی، از سرهنگان سرسخت و قسی القلب در عصر بنی امیه و اهل حمص بوده، کعبه را به منجیق بست و در نهایت امر، فرمانده میمنه ابن زیاد در جنگ با ابراهیم اشتر بود که نزدیک موصل سال ۶۷ اتفاق افتاد، کشته شده و به

دارالבוاری شتافت. التهذیب ابن عساکر ۳۷۱ / ۴ و الاعلام ۲۶۲ / ۲.

[۷۰] حَزْبَن یزید بن ناحیه بن سعید از بنی ریاح بن یربوع، از شخصیت‌های بارز کوفه، پیشوایی از اشراف تمیم، یکی از فرماندهان اموی در کربلاء بود، و او قیادت قبیله تمیم و همدان را داشت، با حسین در پای کوه ذی حسم برخورد، در عاشورا قبل از شعله‌ور شدن نائره جنگ بین امام و سپاه کفر توبه کرده و همراه امام جنگ سختی نمود تا آنکه شهید شد. تاریخ طبری ۴۲۲ / ۵ و ۴۰۰ و ۴۲۷؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۳؛ رجال الشیخ: ۷۳؛ البدایه و النهایه ۱۷۲ / ۸؛ الکامل فی التاریخ ۱۹ / ۴؛ انصار الحسین: ۸۵ - ۸۴ و الاعلام ۱۷۲ / ۲.

[۷۱] عذیب الهجانان نزدیک عذیب القوادس و عذیب القوادس آبی است میان قادسیه و مغیثه. فاصله میان آن با قادسیه چهار میل است. جز این نیز گفته شده. معجم البلدان ۹۲ / ۴.

[۷۲] ظاهراً او باید نافع بن هلال بن نافع بن جمل بن سعد العشیره بن مذحج مذحجی باشد نه بجلی، او سیدی شریف و شجاع و قاری و امین بر حدیث بوده، و از اصحاب امیرالمؤمنین، و حاضر در حروب ثلاثه آن حضرت بود و در کربلا مر او را داستانهای زیادی است که در مقاتل آمده است. ابصار العین ۸۹ - ۸۶؛ طبری ۲۵۳ / ۶؛ ابن اثیر ۲۹ / ۴؛ البدایه ۱۸۴ / ۴.

[۷۳] در بعضی از مصادر بدیر بن حفیر آمده و ظاهراً باید بریر بن خضیر باشد و این اولی است. او سید قاریان، شیخی تابعی و عابد و قاری قرآن و از شیوخ قرائت در مسجد کوفه بود، او را نزد همدانیان مظهر شرف و توانایی است، در جامعه کوفه از اشتهار و احترام برخوردار بوده، و او همدانی از کهلان است. وطنش کوفه بود، تلاش کرد تا عمر بن سعد را از پذیرش ولایت در حکومت بنی امیه برکنار دارد. طبری ۴۲۱ / ۵؛ معجم ۲۸۹ / ۳؛ المناقب ۱۰۰ / ۴ و بحار ۱۵ / ۴۵.

[۷۴] زینب دخت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خواهر حسن و حسین علیهما السلام، عقیده بنی هاشم، همسر عموزاده اش عبدالله بن جعفر، با برادرش حسین در کربلا حضور داشت، از کربلا به کوفه و سپس به شام به اسارت رفت، او شکیب بود و قلبی استوار داشته، بلند مرتبه فصیح و خطیب بود، وفاتش سال ۶۲ بنا به شهر روایات در مصر بوده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب زینب الکبری شیخ جعفر نقدی رجوع شود که شرحی مستوفی است از شخصیت بارز حضرت زینب سیده النساء پس از مادرش زهراء علیها السلام.

[۷۵] امّ کلثوم دخت امیرالمؤمنین علیه السلام، مادرش فاطمه علیها السلام، خواهر حسن و حسین و زینب عقیده بنی هاشم است. مسأله ازدواجش با عمر از مسائل مورد اختلاف بین مسلمین است، و پاره‌ای از موارد با خواهرش زینب که کنیه هر دو ام کلثوم است مورخان را به اشتباه کشانیده است. أجوبه المسائل السّریه: ۲۲۶؛ الاستغاثه: ۹۰؛ الاستیعاب ۴۹۰ / ۴؛ اعلام النساء المؤمنات ۲۲۰ - ۱۸۱ و سایر مصادر.

[۷۶] مورخان از رقیه ذکری نیاورده‌اند، سید امین در اعیان ۳۴ / ۷ آورده: در محله العمارة دمشق قبر و مشهدی که زیارتگاه است بدو منسوب است، میرزا علی اصغر خان صدراعظم ایران در سال ۱۳۲۳ ه آن را تجدید بنا نمود.

[۷۷] فاطمه دخت امام حسین، تابعیه از روات حدیث بوده از جدش فاطمه علیها السلام مرسلأ و از پدرش روایت کرده، با عمه‌ها زینب و ام کلثوم و خواهرش سکینه به اسارت به شام رفت. به مدینه بازگشت و با عموزاده اش حسن بن حسن ازدواج کرد و بعد از وفات شوهرش با عبدالله بن عمرو بن عثمان ازدواج کرد و پس از مرگ او از ازدواج مجدد امتناع ورزیده تا آن که در سال ۱۱۰ ه وفات یافت. الطبقات ۳۴۷ / ۸؛ مقاتل الطالبیین: ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۲۰۲ و ۲۳۷ و الاعلام ۱۳۰ / ۵.

[۷۸] رباب دختر امرئ القیس بن عدی، همسر حسین السبط الشهید با او در کربلاء بود و بعد از شهادت امام با اسراء به شام رفت، و بعد از بازگشت به مدینه، اشراف از وی خواستگاری کردند و او نپذیرفت، در طول یک سال زندگی بعد از حسین به زیر سقفی نیارمید تا بیمار شد و با کوه رنج وفات نمود، او شاعره بود و در رثای حسین مرثیه‌ها سرود. المحبر ۱۳ / ۳؛ اعلام النساء ۳۷۸ / ۱ و الاعلام ۳۷۸ / ۱.

[۷۹] خدیجه دخت خویلد بن اسد بن عبدالعزی، قریشی، اول همسر پیامبر که از او پانزده سال مسن تر بود، زادگاهش مکه، ثروت فراوان داشت و به شام کالا می‌فرستاد و رجال را در استخدام خود داشت. پیامبر چون بیست و پنج ساله شد، با سرمایه خدیجه به تجارت رفت و با سود بازگشت، قبل از نبوت با او ازدواج نمود، بعد او را به اسلام فراخواند و او اول زن مسلمان است که با پیامبر در پنهان نماز می‌گزارد. سه سال قبل از هجرت در مکه وفات یافت. الطبقات الکبری ۱۱ - ۸ / ۷؛ الاصابه قسم النساء، صفة الصفوة ۲ / ۲؛ تاریخ خمیس ۱ / ۳۰۱ و الاعلام ۲ / ۳۰۲.

[۸۰] حمزه بن عبدالمطلب بن هاشم ابوعماره، سید الشهداء، در سال سه هجری به شهادت رسید، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، و یکی از صناید و سادات قریش در جاهلیت و اسلام است، با پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرده، در جنگ بدر و جز آن حاضر بوده، در جنگ احد شهید و در مدینه دفن شد. تاریخ الاسلام ۹۹ / ۱؛ صفة الصفوة ۱۴۴ / ۱ و الاعلام ۲۷۸ / ۲.

[۸۱] جعفر بن ابی طالب، کنیه: أبو عبدالله، ابوالمساکین، صحابی، هاشمی، از شجاعان بنام بنی‌هاشم، اول شهید از طالبیان در اسلام است، او پس از طالب و عقیل سومین پسر پدرش بوده، و بعد از جعفر علی علیه السلام به دنبال آمد، مادر همه فاطمه دخت اسد بن هاشم می‌باشد، در سال ۸ ه در جنگ مؤته شهید شد، از اسبش فرود آمد و جنگید، پرچم را به دوش کشیده در پیش روی صفوف مسلمین بوده، دست راستش قطع و پرچم را به دست چپ گرفت. آن نیز قطع شد، رأیت را به سینه فشرد تا شهید شد در پیکرش حدود ۹۰ اثر تیر و نیزه بود. مقاتل الطالبیین ۱۸ / ۶؛ البدایه و النهایه ۲۵۵ / ۴؛ تهذیب التهذیب ۹۸ / ۲؛ اسد الغابه ۲۸۶ / ۱ و الاصابه ۲۳۷ / ۱.

[۸۲] عتیاس بن علی بن ابی طالب، مادرش أم‌البین دخت حزام بن خالد بن ربیع بن وحید عامری است و او پسر بزرگ ام‌البین است مکنی به ابوالفضل. زیباروی و جمالی به کمال داشت با قامتی برافراشته، چون بر اسب می‌نشست قدمهایش به زمین می‌رسید، ملقب به قمر بنی هاشم و سقاء، علمدار روز عاشوراست، او آخرین برادر امام است که به دست زید بن رقاد جنبی و حکیم بن طفیل طائی به شهادت رسید و هر دو را آفتی بر پیکر رسید. مقاتل الطالبیین: ۸۵ - ۸۴؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۴۹؛ رجال الشیخ: ۷۶؛ انصار الحسین: ۱۳۱، گوید: نام مبارک او در زیارت و ارشاد و طبری و اصفهانی و مسعودی و خوارزمی آمده است.

[۸۳] علی بن الحسین الأكبر، کنیه ابوالحسن، از سادات و شجاعان طالبیان، مادرش لیلی دخت ابی مره (قره) دختر عروه (عمرو) بن مسعود بن مغیث (معبد) ثقفی، مادر لیلی میمونه دخت ابی سفیان بن حرب است، عمر علی اکبر ۲۷ سال، به روایتی با ام ولدش ازدواج کرده بود. او اول شهید از بنی‌هاشم است که با نیزه مره بن منقذ بن نعمان عبدی در حالی که در پیرامون پدر از وی دفاع می‌کرد به شهادت رسید، و اصحاب امام به مره حمله کرده با شمشیر قطعه قطعه‌اش کردند، گویند: در خلافت عثمان متولد شد و علی اکبرش خواندند تا تمیز بین او و زین العابدین باشد. مقاتل الطالبیین: ۸۱ - ۸۰؛ الطبقات ۱۵۶ / ۵؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۰؛ رجال الشیخ: ۷۶ که وی را علی اصغر آورد؛ نسب قریش: ۵۷؛ البدایه ۱۸۵ / ۸؛ الاعلام ۲۷۷ / ۴؛ انصار الحسین: ۱۲۹؛ در کتب ارشاد و طبری و اصفهانی و خوارزمی و مسعودی نام او به میان آمده است.

[۸۴] شمر بن ذی الجوشن، اسمش شرحبیل بن قرط ضبابی کلابی، ابوالسابعه از سرکردگان کشتار کربلاء و دشمنان سرسخت حسین شهید علیه السلام است، در اوایل امرش از رؤساء در هوازن بود، و به شجاعت موصوف، در صفین با علی علیه السلام بود، ابواسحاق سبعی شنید که شمر بعد از نماز می‌گفت: خداوندا تو می‌دانی که من شریفم مرا پیامرز!!! بدو گفت: چگونه خدا تو را پیامرزد با آن که در شهادت فرزند پیامبر کمک کردی (این همه جنایت نمودی) شمر گفت: وای بر تو چه می‌توانستم بکنم، امرای ما اینانند که به امری ما را مأمور کردند و مخالفت نمودیم. و اگر مخالفت می‌ورزیدیم از این خرها بدتر بودیم، در قیام مختار، از کوفه گریخت و به دهی از دهات خوزستان به نام کلتانیه پناه برد، لشکر مختار محاصره‌اش کردند و غافلگیرش نمودند، شمر در مقام دفاع برآمد و پیش از آن که لباسش را به تن کند، درگیری ناچیزی شد و ابوعمره بر وی دست یافت و وی را بکشت، و جثه

پلیدش را نزد سگان انداختند. الكامل فی التاريخ ۹۲ / ۴؛ میزان الاعتدال ۴۴۹ / ۱؛ لسان المیزان ۱۵۲ / ۳؛ جمهره الانساب ۷۲؛ سفینه البحار ۷۱۴ / ۱ و الاعلام ۱۷۵ / ۳.

[۸۵] عبدالله بن علی بن ابی طالب، مادرش أم البنین، به هنگام شهادت ۲۵ ساله بود، برادرش عباس بدو فرمود: پیش روی من باش تا تو را بنگرم و با پاداش خدایی امیدوار گردم... هانی بن ثابت حضرمی او را کشت یا با تیر خولی از پای در آمد و مردی از بنی تمیم وی را بکشت. مقاتل الطالبیین: ۸۲؛ تاریخ طبری ۸۹ / ۶؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۴۹؛ رجال الشیخ: ۷۶؛ انصار الحسین: ۱۳۰ - ۱۲۹. نام مبارک او در زیارت، ارشاد، طبری، اصفهانی، مسعودی و خوارزمی آمده است.

[۸۶] جعفر بن علی بن ابی طالب مادرش أم البنین، در وقت شهادت ۱۹ ساله، قاتل او خولی یا هانی بن ثابت بوده است. مقاتل الطالبیین: ۸۳؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۴۹؛ رجال الشیخ: ۷۲؛ انصار الحسین: ۱۳۰؛ نام شریفش در زیارت و ارشاد و طبری و اصفهانی و مسعودی و خوارزمی آمده است.

[۸۷] عثمان بن علی بن ابی طالب، مادرش أم البنین، در وقت شهادت ۲۱ ساله بوده، خولی وی را با تیر زد و مردی از بنی ابان بن دارم بر وی حمله برد و سرش را برید، درباره این عثمان علی علیه السلام فرمود: او را به نام برادرم عثمان بن مظعون نام نهادم. در روایتی از هییره بن مریم که گوید: در نزد علی علیه السلام بودیم، که فرزندش عثمان را فراخواند و فرمود: یا عثمان! بعد فرمود: او را به اسم عثمان آن شیخ کافر نامیدم، همانا بنام عثمان بن مظعون نام نهادم. مقاتل الطالبیین: ۸۴؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۰؛ تقریب المعارف: خطی؛ انصار الحسین: ۱۳۰، و در زیارت، ارشاد، طبری، اصفهانی، مسعودی، خوارزمی نام او به میان آمده است.

[۸۸] عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، صحابی، در حبشه متولد شد و او اول فرزند از مسلمانان مهاجر به حبشه بود، او مردی کریم بود که بحر الجودش می خواندند، شعراء در مدحش مدیحه سرایی کردند، در صفین از امراء لشکر بود در سال ۸۰ در مدینه وفات یافت، جز این نیز گفته شده است. الاصابه ش ۴۵۸۲؛ فوات الوفيات ۲۰۹ / ۱؛ تهذیب ابن عساکر ۳۲۵ / ۷؛ الاعلام ۷۶ / ۴، زینب الکبری.

[۸۹] عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب هاشمی قریشی، ابویزید، داناترین قریشی به ایام و مآثر و مثالب و انساب قریش و عرب است، صحابی فصیح اللسان و سریع الجوابی بود، او برادر علی و جعفر و دو سال بزرگتر از آنهاست. در سال هشتم به مدینه هجرت کرد، در اواخر عمر نابینا گردید، در ایام خلافت یزید و شاید معاویه وفات نمود. الاصابه: ۵۶۳۰؛ البیان والتبیین ۱۷۴ / ۱؛ الطبقات ۲۸ / ۴؛ التاج ۳۰ / ۸ و الاعلام ۲۴۲ / ۴.

[۹۰] مسلم بن عوسجه اسدی، از ابطال عرب در صدر اسلام و اول شهید در عاشورا بعد از شهدای حمله اول است، او صحابی ای است که پیامبر را درک کرده، در کوفه برای حسین علیه السلام بیعت می گرفت، در قیام مسلم بن عقیل بر مذبح و اسد (روز ۸ ذیحجه) اسیر بود. در واقعه کربلاء شیخی سالخورده بود، و از شخصیت‌های سرشناس در کوفه بود، شبت بن ربیع در شهادت مسلم بن عوسجه ابراز تأسف می کرد. رجال الشیخ: ۸۰؛ تاریخ طبری، ۴۳۵ / ۵ و ۳۶۹؛ البحار ۶۹ / ۴۵؛ الاخبار الطوال: ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۲؛ الكامل فی التاريخ: ۲۸ / ۴؛ الاعلام ۲۲۲ / ۷؛ انصار الحسین: ۱۰۸؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۵۲. در آن آمده است که مسلم بن عوسجه اسدی از بنی سعد بن ثعلبه بود که مسلم بن عبدالله و عبیدالله بن ابی خشکاره او را کشتند.

[۹۱] عبدالرحمن بن عبد ربه - رب - انصاری خزرگی است، امیر المؤمنین علیه السلام تربیتش فرمود و قرآن بیاموخت، یکی از آنان است که در کوفه مردم را به بیعت با حسین علیه السلام فراخواند، و چنین برمی آید که وی شخصیتی بارز بوده است. تاریخ طبری ۴۲۳ / ۵؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۳؛ بحار الأنوار ۱ / ۴۵؛ انصار الحسین: ۹۷.

[۹۲] فروه بن مسیک یا مسیکه بن حارث بن سلمه غطفی مرادی، ابو عمرو، صحابی، از والیان شاعر، یمنی، در جاهلیت هواخواه ملوک کننده بوده، سال نهم یا دهم به مکه هجرت و مسلمان شد، در آخر عمر ساکن کوفه شد و در سال ۳۰ ق. مرد.

[۹۳] در کتاب تسمیه من قتل مع الامام: ۱۵۵ مهاجرین اوس از بجیله را در زمره شهدا می‌شمارد و من نمی‌دانم آیا دو مهاجرین اوس در آن جا حضور داشته‌اند یا یکی بیش نبوده و او در آغاز در اردوگاه ابن سعد حضور داشته و سپس به اردوگاه امام پیوسته است و با امام به شهادت رسیده است.

[۹۴] در ضیاء العینین: ۲۵ آمده است: وهب بن عبدالله بن حباب کلبی از زنی به نام «قمری» زاده شده بود و در جریان طف به نقل از ملهوف و دیگر کتب مقاتل سخن بسیاری از او به میان آمده است.

[۹۵] چون از موالی است، سیاه پوست و شیخی سالخورده بود. او پسر حوی است در بعضی مصادر جوین ابی مالک آمده است. تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۲؛ رجال الشیخ: ۷۲؛ المناقب ۱۰۳ / ۴؛ المقتل ۲۳۷ / ۱ و ۱۹ / ۲؛ تاریخ طبری ۴۲۰ / ۵؛ بحار الأنوار ۸۲ / ۴۵ و أنصار الحسین: ۷۲.

[۹۶] عمرو بن خالد الصیداوی از صیدا، در اکثر مصادر، و در رجیة: عمرو بن خلف آمده و احتمال می‌رود که آن تصحیف خالد باشد، و بنی صیدا بطنی از اسد از عدنانیه است، بعضی از علماء او را با عمرو بن خالد ازدی یکی دانسته‌اند، بدین دلیل که از وی تصحیف اسدی است، و نظر مرجح این است که آن دو نفرند نه یک نفر گرچه احتمال یک نفر بودن هم وارد است. تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۵؛ تاریخ طبری ۴۴۶ / ۵؛ المقتل ۲۴ / ۲؛ بحار ۷۲ / ۴۵ و ۲۳ و أنصار الحسین: ۱۰۲.

[۹۷] شبامی: شبام بطنی از همدان قحطانیه است، کوفی است، در اکثر مصادر نامش با اختلاف آمده. بعضی از علماء احتمال دادند که او با حنظله بن اسعد الشبامی یک نفرند و بدین دلیل استدلال کرده‌اند که ابن شهر آشوب نام حنظله متفق علیه را نیاورده. نظر مرجح این است که، سعد غیر از حنظله است، زیرا غیر ابن شهر آشوب سعد را آورده‌اند که او تیممی است از عرب شمال، حال آن که حنظله شبامی است از عرب جنوب، و دیگری احتمال داده که او با حنظله بن عمر شیبانی یک نفرند، و این احتمال نیز بعید است. رجال الشیخ: ۷۳؛ المقتل ۲۴ / ۲؛ تاریخ طبری ۴۴۳ / ۵؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۶؛ قاموس الرجال ۳۱۸ / ۴؛ معجم رجال الحدیث ۳۰۷ - ۳۰۶ / ۶؛ أنصار الحسین: ۸۶ و ۸۹ و ۹۰ و ۱۱۷ - ۱۱۶.

[۹۸] نام سوید بن عمرو بن ابی المطاع خثعمی در اکثر منابع آمده است. او مردی شریف و کثیر الصلوة بوده، و یکی از دو نفر است که با حسین علیه السلام تا آخر پاباید، و بعد از شهادت امام شهید شد، پس او آخر شهید است که هانی بن ثبیت وی را کشت، خثعم بن انمار بن ارش از قحطانیه است. رجال الشیخ، ۷۴؛ المناقب ۱۰۲ / ۴؛ که در آن عمرو بن ابی المطاع جعفی آمده است. بحار ۲۴ / ۲۵؛ تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۴ که در آن سوید بن عمرو بن المطاع آمده است، أنصار الحسین: ۹۲ - ۹۱.

[۹۹] او قاسم بن الحسن بن علی، برادر ابوبکر الحسن، برادر تنی اوست که قبل از وی شهید شد. مقاتل الطالبیین: ۵۰.]

[۱۰۰] او عبدالله بن الحسین بن علی بن ابی طالب و مادرش رباب دختر امرئ القیس بن عدی بن اوس است. در نام قاتل او اختلاف است برخی حرمه را قاتل او دانسته‌اند و بعضی عقبه بن بشر را، مقاتل الطالبیین: ۹۰ - ۸۹.

[۱۰۱] حرمه بن کاهل، فرومایه‌ای بود پست و چون حرمه گرفتار شد و مختار وی را بدید، گریست و گفت وای بر تو این همه جنایت بس نبود که طفل صغیر را نیز بکشتی، ای دشمن خدا ندانستی که او از فرزندان پیامبر بود، دستور داد او را تیرباران کردند تا هلاک شد. در روایت دیگر، چون نظر مختار به حرمه افتاد گفت: ای دشمن خدا حمد مر خدای را که مرا بر تو مسلط ساخت، بعد جزار را احضار کرد و دستور داد تا دست و پایش را قطع کرده، بعد آتش خواست و عمودی از آهن در آتش فرو برد تا سرخ و بعد سپید شد، پس آن عمود را بر گردن او قرار داد تا جایی که گردنش از آتش به جوشش درآمد، او آن قدر فریاد کرد تا گردنش قطع شد.

[۱۰۲] فلک سنگی فکند از دست دشمن به پیشانی وجه الله احسن - م.

[۱۰۳] عبدالله بن حسن، مادرش دخت سلیل بن عبدالله برادر عبدالله بن جریر بجلی یا ام ولد - وقت شهادت ۱۱ ساله بود. نیز گفته

شده که مادرش رباب دختر امرئ القیس بوده است. تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۰؛ مقاتل الطالبیین: ۸۹؛ رجال الشیخ: ۷۶؛ انصار الحسین: ۱۳۲.

[۱۰۴] چند شعر زیر به مناسبت شهادت عبدالله ثبت می‌گردد: - م. کشتن آهوی بی‌مادر طریق داد نیست کافر است اندر حقیقت قاتلش صیاد نیست سخت با قوت فرود آری چه با شمشیر تیز دست طفل کوچک است این شاخه شمشاد نیست از چه از خون گلو بندی دو دستش را حنا ظالما عبدالله است این قاسم داماد نیست ای لعین گر می‌کشی در نزد عمّ وی مکش کاین چنین ظلمی روا در مذهب شداد نیست.

[۱۰۵] این تعبیر از آن روست که پیکر حضرت از کثرت نیزه‌هایی که بر آن نشسته بود، چونان خارپشت گشته بود - م.

[۱۰۶] و می‌فرمود: بسم الله و بالله و علی مله رسول الله و آنگاه برخاست (صلوات الله علیه) - م.

[۱۰۷] سنان بن انس قاتل حسین علیه السلام: گفته شده که ابن زیاد او را که گفت: بهترین مردم را از نظر پدر و مادر کشتیم کشت. در حکایت مختار: ۴۵: ابراهیم بعد از دستگیری سنان به وی گفت: راست بگو: در کربلا چه کردی؟ گفت: کاری نکردم جز آن که تکه‌ای از شلوار حسین را گرفتم!! ابراهیم گریست و دستور داد که از گوشت ران او گرفته و نیمه کباب کرده و به وی خورانیدند، و هر گاه امتناع از خوردن می‌کرد با خنجر می‌خورانیدند. و چون مشرف بر مرگ شد ذبحش کرده و جسدش را سوزانیدند.

[۱۰۸] او زنازاده است و بر پشتِ امام با نه نفر دیگر اسب بتاخت.

[۱۰۹] او یکی از ده نفر است که با سُم ستوران بر بدن مبارک امام تاخته تا آن که پشت و سینه امام را خورد کردند، او نیز زنازاده است.

[۱۱۰] محمد بن زکریا بن دینار الغلابی، از وجوه اصحاب امامیه در بصره است، وفات ۲۹۸ هـ.

[۱۱۱] شرح حال دختر حبیب بن بدیل به دست نیامد. حبیب از راویان حدیث ولایت است، الغدیر ۲۵۱.

[۱۱۲] سکینه دخت حسین بن علی بن ابی‌طالب، زنی با کرامت و نبالت بوده، سیده زمان عصرش، وفاتش ۱۱۷ هـ. به شمار است، نسبت بعضی از مورخان به حضرتش را کذب محض می‌دانیم، که در این جا ذکر آن مناسب نیست. الطبقات ۳۴۸ / ۸؛ الدر المنثور: ۲۴۴؛ وفيات الأعیان ۲۱۱ / ۱؛ الأعلام ۱۰۶ / ۳.

[۱۱۳] بسیاری از علمای ما برآنند که آنها آهنگ کوبیدن پشت و سینه حضرت کردند ولی خدا این امکان را به آنها نداد. روایات زیادی در تأیید این سخن رسیده است، والله العالم.

[۱۱۴] او محمد بن عبدالواحد بن ابی هاشم مطرز باوردی معروف به غلام ثعلب بود که یکی از پیشوایان لغت است که با ثعلب نحوی مصاحبت نموده و تصنیفات زیاد دارد وفات او در بغداد سال ۳۴۵ هـ بود. وفيات الاعیان ۵۰۰ / ۱؛ تاریخ بغداد ۳۵۶ / ۲؛ الاعلام ۲۵۴ / ۶.

[۱۱۵] او عطاء بن ابی ریح از تابعان و برده‌ای سیاه بود که در یمن زاده شد و در مکه رشد کرد. فتوا دهنده کسان خود بود. به سال ۱۱۴ هـ در مکه درگذشت. تذکره الحفاظ ۹۲ / ۱؛ صفة الصفوة ۱۱۹ / ۲؛ الاعلام ۱۳۵ / ۴.

[۱۱۶] محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، محدث بزرگ، در جمع قمیین چون او نبود، در ری نزول کرد و در سال ۳۸۱ هـ در ری وفات یافت و دفن شد. کتب زیادی را تألیف نمود، کتاب عقاب الأعمال که در آن کیفر اعمال منتهیه را متعرض شده با ثواب الأعمال یکجا بارها طبع گردید. ریاض العلماء ۱۱۹ / ۵؛ الکنی و الألقاب ۲۱۲ / ۱؛ تنقیح المقال ۱۵۴ / ۳؛ الاعلام ۲۷۴ / ۶. در نسخه (ع) آمده: در مجلد سی‌ام از پاورقی شیخ المحدثین بغداد محمد بن النجار در شرح حال فاطمه دخت ابی‌العباس ازدی دیدم که به اسنادش از طلحه، پیامبر فرمود: موسی بن عمران عرض کرد: پروردگارا! برادرم هارون وفات

یافت، او را بیمارز، وحی آمد: ای موسی اگر آموزش اولین و آخرین را از من می‌خواستی می‌پذیرفتم جز قاتل حسین بن علی بن ابی طالب صلوات‌الله و سلامه علیهما را.

[۱۱۷] در تنقیح المقال ۳۸۰ / ۱ آمده است: آگاهی از وی نیافتم جز آن که رجال شیخ او را از اصحاب سجاده‌علیه السلام شمرده، که ظاهراً باید امامی باشد ولی کاملاً مشخص نیست. در مستدرکات علم الرجال ۲۸۹ / ۳ آمده است: حمید بن مسلم کوفی، از ناشناخته‌های اصحاب سجاده‌علیه السلام است و از ناقلان اخبار کربلا، آن گونه که برمی‌آید در کربلا- بوده... و از لشکریان سلیمان بن سرد از سوی مختار در واقعه عین‌الوردی در جنگ با شامیان برای خونخواهی امام بوده است. می‌گوییم: احتمال می‌رود که دو نفر به نام حمید بن مسلم باشند، یکی در لشکر عمر بن سعد بوده که بعضی از روایات کربلا- را روایت کرده و همراه رأس مبارک امام نزد ابن زیاد با دیگران بوده بنابراین او باید از یاران عمر بن سعد باشد، و دوم امامی است از اصحاب امام سجاده‌علیه السلام و از لشکریان سلیمان بن سرد.

[۱۱۸] حسن بن حسن بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، معروف به مثنی و پسرش معروف به حسن مثلث بود او جلیل و فاضل و ورع بود، در زمانش متولی صدقات امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله بود، با دختر عمویش فاطمه دخت حسین ازدواج نمود، در واقعه کربلا همراه عمویش بود، و جنگید و مجروح گردید و خدا شفایش داد، مادرش خوله دخت منظور فرازی بود، وفات حسن در سال ۹۰ ه در مدینه اتفاق افتاد. نه خود مدعی امامت بود و نه کسی قائل به امامت او بود برخلاف فرزندش حسن مثلث. تسمیه من قتل مع الحسین: ۱۵۷؛ تهذیب ابن عساکر ۱۶۲ / ۴؛ الاعلام ۱۸۷ / ۲؛ معجم رجال الحدیث ۳۰۱ / ۴. مصنف کتاب المصایح آورده که: حسن بن حسن المثنی در عاشورا در رکاب عمویش هفده نفر را به قتل رسانید و خود او نیز هیجده زخم خورد، و افتاد، اسما بن خارجه دائی او وی را به کوفه برد و مداوایش کرد تا بهبود یافت و بعد به مدینه‌اش فرستاد.

[۱۱۹] زید بن الحسن، ابوالحسن هاشمی، از اصحاب امام سجاده‌علیه السلام، جلیل‌القدر، کریم‌الطبع، بزرگوار و بسیار نیکوکار و متولی صدقات رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است. بعضی از مورخان آورده‌اند که او از عمویش حسین تخلف ورزید و به عراق نیامد. وفاتش در سال ۱۲۰ ه بود، نه خود ادعای امامت کرد و نه دیگری از شیعه و غیر آن ادعای امامت را برای او نمود. معجم رجال الحدیث ۳۳۹ / ۷ به نقل از رجال الشیخ و ارشاد مفید و العمده سید مهنا، البحار ۳۲۹ / ۴۶.

[۱۲۰] عمرو بن حسن، با عمویش حسین به عراق آمد و با علی بن الحسین به دمشق رفت، تنها یک پسر به نام محمد داشت، او مردی عابد و اهل صلاح و دین بود.

[۱۲۱] زید بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علوی طالبی، خونخواه، با ابوالسریا خروج کرد. وفات او حدود سال ۲۵۰ ق. اتفاق افتاد.

[۱۲۲] عمرو بن حرث بن عمرو بن عثمان بن عبدالله المخزومی، از ابی بکر و ابن مسعود روایت کرده، و ازو پسرش جعفر و حسن عرنی و مغیره بن سبیب و دیگران روایت کرده‌اند، خانه او پایگاه دشمنان اهل‌البیت بوده، از سوی زیاد بن ابیه و فرزندش عبیدالله ولایت کوفه یافت، هلاکتش سال ۸۵ ه بود. سیر اعلام النبلاء ۴۱۹ - ۴۱۷ / ۳؛ الاعلام ۷۶ / ۵.

[۱۲۳] زمر ۴۲: ۳۹؛ الله یتوفی الانفس حین موتها.

[۱۲۴] عمرو بن سعید والی مکه و مدینه از سوی معاویه و یزید بود، به شام رفت، با مروان بن حکم برای احراز خلافت همکاری نمود و مروان بعد از عبدالملک ولایتعهدی را برای او قرار داد، و در خلافت عبدالملک اراده خلع عمر از ولایتعهدی نمود، عمرو گریخت و عبدالملک در کمینش بود تا بر وی دست یافت و در سال ۷۰ ق. وی را بکشت. الإصابه ش ۶۸۵۰، الاعلام ۷۸ / ۴.

[۱۲۵] در انساب الاشراف، ص ۲۲۱ آمده است: زینب نزد علی بن یزید از بنی مطلب بن عبد مناف بود که برایش فرزندان آورد از جمله عبده بود که والده وهب بن وهب ابوالبختری قاضی است.

[۱۲۶] ابن لهیعه: عبدالله بن لهیعه بن مرغان الحضرمی مصری، ابوعبدالرحمن، محدث مصر و قاضی آن، و از نویسندگان و جمع‌کنندگان علم و از کوچندگان در راه علم بود وفات سال ۱۷۴ ه. ق. الولاة والقضات: ۳۶۸.

[۱۲۷] در نسخه «ب» آمده: بعد بر سر مطهر نماز گزارند، بعد گروهی از فرشتگان آمدند و گفتند: خدا ما را مأمور کشتن این پنجاه نفر کرده است، پیامبر فرمود: مأموریت خود را انجام دهید، با حربه به پنجاه نفر زدند، یکی از آنان قصد من کرد تا حربه‌ای بر من بنوازد، گفتم: یا رسول‌الله الامان، فرمود: برو خدایت نیامرزد، صبح که شد دیدم همه همراهیانم خاکستر گشته‌اند. و در نسخه «ع» بعد از این قصه آمده: در پاورقی محمد بن النجار شیخ المحدثین بغداد در شرح حال علی بن نصر شوکی زیادتی دیدم که به اسنادش در این حدیث آورده: چون سر حسین علیه السلام را می‌بردند، به میگساری نشستند و یکی سر را آورد که ناگاه، دستی نمایان شد و با قلم آهنین بر دیوار نوشت: اَتَرَجُوْا اُمَّةً قَتَلْتُمْ حُسَيْنًا شَفَاعَةً جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ قَوْمٌ چُونِ اَيْنِ رَا شَنِيْدِنْدُ سِر رَا كَذَاشْتَنْدُ وَ بَه هَزِيْمَت رِفْتَنْد.

[۱۲۸] شوری ۲۳ / ۴۲؛ قل لا أسألكم عليه أجرًا إلا المودة في القربى.

[۱۲۹] اسراء ۲۶ / ۱۷؛ وات ذا القربى حقه.

[۱۳۰] انفال ۴۱ / ۸؛ اِغْلَمُوا اِنْمَا غَمِيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاِنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُوْلِ وَ لِذِي الْقُرْبٰى.

[۱۳۱] احزاب ۳۳ / ۳۳؛ اِنْمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُم تَطَهِيْرًا.

[۱۳۲] نام ابوبرزه فضله بن عبید بن حارث اسلمی است که کنیه‌اش بر نامش غلبه دارد. در اسمش اختلاف است. صحابی است ساکن مدینه و سپس بصره، در نهروان با علی علیه السلام بود، در خراسان سال ۶۵ ه در گذشت. تهذیب التهذیب ۴۴۶ / ۱۰؛ الاصابة ترجمه ش ۸۷۱۸؛ الاعلام ۳۳ / ۸.

[۱۳۳] عبدالله بن الزبیری بن قیس سهمی قریشی، ابوسعید، شاعر قریش در جاهلیت بود. او بسیار بدخواه مسلمانان بود تا آن که هنگام گشودن مکه به نجران گریخت. در سال ۱۵ ه مرد. الاعلام ۸۷ / ۴.

[۱۳۴] روم ۱۰ / ۳۰؛ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ اَسَاؤُ السَّوْى اَنْ كَذَّبُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوْا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ.

[۱۳۵] آل عمران ۱۷۸ / ۳؛ وَ لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا لِّانْفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيْزِدُوْا اِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِىْنٌ.

[۱۳۶] آل عمران ۱۵۷ / ۱؛ وَ لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِيْنَ قَتَلُوْا فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ.

[۱۳۷] عبدالله بن محمد بن سعید بن سنان، ابومحمد خفاجی حلبی، شاعر، ادبیات را از ابی‌العلاء و دیگران فرا گرفته در سال ۴۶۶ ه با زهر کشته شد. الاعلام ۱۲۲ / ۴؛ فوات الوفيات ۲۳۳ / ۱؛ النجوم الزاهرة ۹۶ / ۵.

[۱۳۸] او ابوالاسود محمد بن عبدالرحمن بن نوفل بن الاسود بن نوفل القرشی الاسدی است، در مصر بود و کتاب مغازی عروه بن زبیر را حدیث می‌کرد، از امام سجاد و النعمان بن عیاش و گروهی دیگر روایت کرده و گروهی چون حبه بن شریح و... از او روایت کرده‌اند وفات او در سال سیصد و سی و چند بود. سیر اعلام النبلاء ۱۵۰ / ۶، ش ۶۲.

[۱۳۹] او منهال بن عمرو الاسدی است، شیخ او را با همین عنوان گاهی در اصحاب حسین علیه السلام و گاهی از اصحاب علی بن الحسین به شمار آورده، و با زیادت «مولاهم» در اصحاب باقر و صادق علیهما السلام آورده با بیان «منهال بن عمرو اسدی مولاهم کوفی»، از سجاد و باقر و صادق علیهم السلام روایت کرده، برقی او را از اصحاب سجاد می‌داند و از اصبح روایت است که علی بن عباس از او روایت کرده است. معجم رجال الحدیث ۱۹ / ۸.

[۱۴۰] مهیار ابن مرزویه، ابوالحسن یا ابوالحسین دیلمی، شاعری بزرگ است. او را در معانی اشعارش نوآوری و در اسلوب قوتی است. مهیار ایرانی‌الاصل، و اهل بغداد بوده است، به دست شریف رضی اسلام آورد، و او شیخ و استادش بود، وفات او به سال ۴۲۸ ه در بغداد بوده است. الاعلام ۳۱۷ / ۷؛ تاریخ بغداد ۲۷۶ / ۱۳؛ المنتظم ۹۴ / ۸؛ البدایه و النهایه ۴۱ / ۱۲ و دیگر منابع.

[۱۴۱] جابر بن عبدالله بن عمرو بن حزام الخزرجی الأنصاریّ السلمیّ متوفی سال ۷۸، صحابی، از پیامبر صلی الله علیه وآله احادیث زیادی روایت کرده و جمعی از صحابه از او روایت کردند، در ۱۹ غزوه جنگید، در اواخر عمر حلقه‌ای در مسجد پیامبر داشت که از علمش بهره گرفته می‌شد. رجال الشیخ: ۷۲؛ الاعلام ۲۱۳ / ۱؛ الاصابه ۲۱۳ / ۱؛ تهذیب الاسماء ۱۴۲ / ۱.

[۱۴۲] یحیی بن ابی دحیة الکلبی کوفی از پدرش و شعبی و ابی اسحاق سبعی و... روایت کرده، و عبدالرحمن محاربی از او روایت کرده است. الاکمال ۱۳۴ / ۲.

[۱۴۳] جَبَانَه (به کسر و تشدید) نام محلاتی در کوفه است مانند: جبانه کنده مشهور، جبانة السبیع، که مختار را در آن جا روزی بود، جبانه میمون... جبانه عرزم... و جبانه سالم و غیر آن همه در کوفه است. معجم البدان ۱۰۰ - ۹۹ / ۲.

[۱۴۴] بشر بن خدیم و بشیر بن جذلم نیز گفته‌اند، ولی من شرح حال یا ضبط نام او را نیافتم و آنها که نام از او برده‌اند به کتاب ملهوف تکیه داشته‌اند.

[۱۴۵] کسی که خبر مرگ آورد - م.

[۱۴۶] پدرش صعصعه بن صوحان است. اکثر تواریخ او را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده‌اند، و اما فرزندش صوحان را در شرح حالهای معتبر نیافتم، و هر که از او چیزی آورده به همین قسمت از کتاب ملهوف تکیه داشته است.

[۱۴۷] او سلیمان بن قتیه العدوی تیمی وابسته بنی تیم بن مژه است که به سال ۱۲۶ هجری در دمشق وفات کرد و در خدمت بنی هاشم بود.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بَدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

